

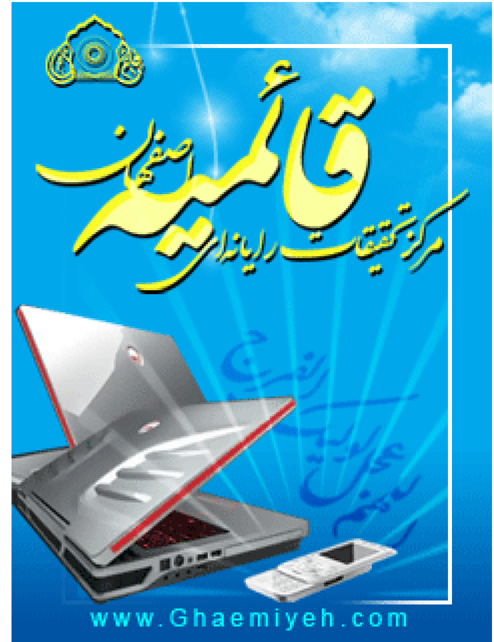
تاریخ تشریع دین اسلام

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی


مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان
www.Ghaemiyeh.com

تاریخ تشریع دین اسلام و وقایع مهم آن از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امين، سيدمهدي، ۱۳۱۶ -، گردآورنده
عنوان و نام پديدآور : تاريخ تشريع دين اسلام و وقايع مهم آن از ديدگاه قرآن و حديث: تفسير موضوعي الميزان/ به اهتمام سيدمهدي امين با نظارت محمد بيستوني.
مشخصات نشر : قم: بيان‌جوان ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهري : ۲۵۶ ص. ۱۱×۵/۱۶س‌م.
فروست : تفسير علامه [ج.] ۳۲.
شابك : 978-600-228-125-8
وضعيت فهرست نويسي : فيپا
يادداشت : اين كتاب براساس كتاب " الميزان في‌التفسيرالقرآن " تاليف محمدحسين طباطبايي است.
يادداشت : كتابنامه به صورت زيرنويس.
عنوان ديگر : تفسير موضوعي الميزان.
موضوع : تفاسير شيعه -- قرن ۱۴
موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه
شناسه افزوده : بيستوني محمد، ۱۳۳۷ -، ناظر
شناسه افزوده : طباطبائي محمدحسين ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . الميزان في تفسيرالقرآن
شناسه افزوده : تفسير علامه [ج.] ۳۲.
رده بندي كنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۷ ۳۲.ج ۱۳۹۰
رده بندي ديويي : ۲۹۷/۱۷۹
شماره كتابشناسي ملي : ۲۷۱۷۴۷۷

فهـرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

موضـوع صفحـه

موضـوع صفحـه

(301)

(302)
فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(303)

(304)
فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(305)

(306)

فهــرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

(307)

(308)

فهــرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

(309)

(310)

فهــرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

(311)

(312)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(313)

(314)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(315)

(316)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(317)
(318)

تقديم به

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُـولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الْاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْوُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّــةِاللّهِ فِيالْاَرَضينَ وَ
وارِثِ عُلُومِ
الْاَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ
مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا
مُعِزَّ
الْاَوْلِياءِوَيامُذِلَ الْاَعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْاَرْضِ وَالسَّماءِقَدْ مَسَّنا
(4)
وَ اَهْلَنَا الضُّــرَّ في غَيْبَتِــكَ وَ فِراقِــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ

متن تأئيديه حضرت آيةاللّه محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري و رييس شورايعالي مديريت حوزه علميه
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
قرآن كريم اين بزرگ‌ترين هديه آسماني و عالي‌ترين چراغ هدايت كه خداوند عالم به وسيله آخرين پيامبرش براي بشريت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگيري و راهنمايي نموده و مي‌نمايد. اين انسان‌ها هستند كه به هر مقدار بيشتر با اين نور و رحمت

ارتباط برقرار كنند بيشتر بهره مي‌گيرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن كريم با خواندن، انديشيدن، فهميدن، شناختن اهداف آن شكل مي‌گيرد. تلاوت، تفكر، دريافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌هاي آن، سطوح مختلف دارد. كارهايي كه براي تسهيل و روان و آسان كردن اين ارتباط انجام مي‌گيرد هركدام به نوبه خود ارزشمند است. كارهاي گوناگوني كه دانشمند محترم جناب آقاي دكتر بيستوني براي نسل جوان در جهت اين خدمت بزرگ و امكان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگي قابل تقدير و تشكر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصيه مي‌كنم كه از اين آثار بهره‌مند شوند.
توفيقات بيش از پيش ايشان را از خداوند متعال خواهانم.
محمد يزدي
رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري 1/2/1388

متن تائيديه حضرت آيةاللّه مرتضي مقتدايي

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

توفيق نصيب گرديد از مؤسسه قــرآني تفسير جوان بازديد داشته باشم و مواجه شدم با يك باغستان گسترده پرگل و متنوع كه به‌طور يقين از معجزات قرآن است كه اين ابتكارات و روش‌هاي نو و جالب را به ذهن يك نفر كه بايد مورد عنايت ويژه قرار گرفته باشد القاء نمايد تا بتواند در سطح گسترده كودكان و جوانان و نوجوانان و غيرهم را با قرآن‌مجيد مأنوس به‌طوري‌كه مفاهيم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهي و قرآني نمايد و آن برادر بزرگوار جناب آقاي دكتر محمد بيستوني است كه اين توفيق نصيب ايشان گرديده و ذخيره عظيم و باقيات الصالحات جاري براي آخرت ايشان هست. به اميد اين كه همه اقدامات با خلوص قرين و مورد توجه

(7)

ويژه حضرت بقيت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضي مقتدايي

به تاريخ يوم شنبه پنجم ماه مبارك رمضان‌المبارك 1427

(8)

متن‌تأييديه حضرت آية‌اللّه‌سيدعلي‌اصغردستغيب نماينده محترم‌خبرگان‌رهبري‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانا لِكُلِّ شَيْءٍ» (89 / نحل)

تفسير الميزان گنجينه گرانبهائي است كه به مقتضاي اين كريمه قرآني حاوي جميع موضوعات و عناوين مطرح در زندگي انسان‌ها مي‌باشد. تنظيم موضوعي اين مجموعه نفيس اولاً موجب آن است كه هركس عنوان و موضوع مدّنظر خويش را به سادگي پيدا كند و ثانيا زمينه مناسبي در راستاي تحقيقات موضوعي براي پژوهشگران و انديشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

اين توفيق نيز در ادامه برنامه‌هاي مؤسسه قرآني تفسير جوان در تنظيم و نشر آثار

(9)

قرآني مفسّرين بزرگ و نامي در طول تاريخ اسلام، نصيب برادر ارزشمندم جناب آقاي دكتر محمد بيستوني و گروهي از همكاران قرآن‌پژوه ايشان گرديده است. اميدوارم همچنـــان از توفيقــات و تأييــدات الهي برخــوردار باشنـد.

سيدعلي اصغر دستغيب

28/9/86

(10)

براساس پژوهشي كه در مؤسسه قرآني تفسير جوان انجام شده، از صدر اسلام تاكنون حدود 000/10 نوع تفسير قرآن كريم منتشر گرديده است كه بيش از 90% آنها به دليل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاري كامل آيات و روايات و كلمات عربي، نثر و نگارش تخصصي و پيچيده، قطع بزرگ كتاب و... صرفا براي «متخصصين و علاقمندان حرفه‌اي» كاربرد داشته و افراد عادي جامعه به ويژه «جوانان عزيز» آنچنان كه شـايسته است نمي‌توانند از اين قبيل تفاسير به راحتي استفاده كنند.
مؤسسه قرآني تفسير جوان 15 سال براي ساده‌سازي و ارائه تفسير موضوعي و كاربردي در كنار تفسيرترتيبي تلاش‌هاي گسترده‌اي را آغاز نموده است كه چاپ و انتشار تفسير جوان (خلاصه 30 جلدي تفسير نمونه، قطع جيبي) و تفسير نوجوان (30 جلدي، قطع جيبي
(11)
كوچك) و بيش از يكصد تفسير موضوعي ديگر نظير باستان‌شناسي قرآن كريم، رنگ‌شناسي، شيطان‌شناسي، هنرهاي دستي، ملكه گمشده و شيطاني همراه، موسيقي، تفاسير گرافيكي و... بخشـي از خروجي‌هـاي منتشـر شده در همين راستا مي‌باشد.
كتابي كه ما و شما اكنون در محضر نوراني آن هستيم حاصل تلاش 30 ساله «استادارجمند جناب آقاي‌سيدمهدي‌امين» مي‌باشد.ايشان تمامي مجلدات تفسيرالميزان را به دقـت مطـالعه كـرده و پس از فيش برداري، مطالب را «بدون هيچ گونه دخل و تصرف در متن تفسير» در هفتاد عنوان موضوعي تفكيك و براي نخستين بار «مجموعه 70 جلدي تفسير موضوعي الميزان» را تـدوين نمـوده كـه هم به صورت تك موضوعي و هم به شكل دوره‌اي براي جـوانـان عزيز قـابـل استفاده كاربردي‌است.
«تفسير الميزان» به گفته شهيد آية اللّه مطهري (ره) «بهترين تفسيري است كه در ميان
(12) تاريخ تشريع دين اسلام
شيعه و سني از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «الميزان» يكي از بزرگ‌ترين آثار علمي علامه طباطبائي (ره)، و از مهم‌ترين تفاسير جهان اسلام و به حق در نوع خود كم‌نظير و مايه مباهات و افتخار شيعه است. پس از تفسير تبيان شيخ طوسي (م 460 ه) و مجمع‌البيان شيخ طبرسي (م 548 ه) بزرگ‌ترين و جامع‌ترين تفسير شيعي و از نظر قوّت علمي و مطلوبيت روش تفسيري، بي‌نظير است. ويژگي مهم اين تفسير به‌كارگيري

تفسير قرآن به قرآن و روش عقلــي و استــدلالي اســت. ايــن روش در كــار مفسّــر تنها در كنار هم‌گذاشتن آيات براي درك معناي واژه خلاصه نمي‌شود، بلكه موضوعات مشابه و مشتــرك در سوره‌هاي مختلف را كنار يكديگر قرار مي‌دهد، تحليل و مقايسه مي‌كند و براي درك پيام آيه به شيوه تدبّري و اجتهادي تـوسل مي‌جويد.
يكي از ابعاد چشمگير الميزان، جامعه‌گرايي تفسير است. بي‌گمان اين خصيصه از

انديشه و گرايش‌هاي اجتماعي علامه طباطبائي (ره) برخاسته است و لذا به مباحثي چون حكومت، آزادي، عدالت اجتماعي، نظم اجتماعي، مشكلات امّت اسلامي، علل عقب ماندگي مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات ماركسيسم و ده‌ها موضوع روز، روي آورده و به‌طورعميـق مورد بحث و بررسي قرارداده است.
شيوه مرحوم علاّمه به‌اين شرح است كه در آغاز، چندآيه از يك‌سوره را مي‌آورد و آيه، آيه، نكات لُغوي و بياني‌آن‌را شرح مي‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بيان آيات كه شامل مباحث موضوعي است به تشريح آن مي‌پردازد.
ولــي متــأسفــانه قــدر و ارزش اين تفسير در ميان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فــراوانــي كه با دانشجـويان يا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نياز فراوان آنها را به اين تفسير دريــافتــه‌ام و به همين دليل نسبت به همكاري با جنــاب آقــاي

سيدمهدي اميــن اقــدام نمــــــوده‌ام.
اميــدوارم ايـــن قبيــل تــلاش‌هــاي قــرآنــي مــا و شمــا بــراي روزي ذخيــره شــود كــه بــه جــز اعمــال و نيــات خـالصـانه، هيـچ چيـز ديگـري كـارسـاز نخواهد بود.
دكتر محمد بيستوني
رئيس مؤسسه قرآني تفسير جوان
تهران ـ تابستان 1388

اِنَّــهُ لَقُـــرْآنٌ كَــريــمٌ
فـــي كِتـــابٍ مَكْنُـــونٍ
لا يَمَسُّـــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـــروُنَ
اين قـرآنـي اســت كــريــم
در كتـــابـــي مكنـــــون
كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد!
(77 ـ 79/ واقعه)
اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يافرهنگ معارف قرآن است كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيــص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندي شده است.
(16)
در تقسيم‌بندي به عمل آمده از موضوعات قرآن كريم قريب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر يك از اين موضوعات اصلي، عنوان مستقلي براي تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعي تقسيم گرديد. هر فصل نيز به سرفصل‌هايي تقسيم شد. در اين سرفصل‌ها آيات و مفاهيم قرآني از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقي، طبقه‌بندي و درج گرديد، به طوري كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‌انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد. در پايان كار، مجموع اين معارف به قريب 5 هزار عنوان يا سرفصل بالغ گرديد.
از لحــاظ زمــاني: كار انتخاب مطالب و فيش‌برداري و تلخيص و نگارش، از
مقدمه مؤلف (17)
اواخــر ســال 1357 شــروع و حــدود 30 ســال دوام داشتــه، و با توفيق الهي در ليالي مبــاركه قدر سال 1385پايان پذيرفتــه و آمــاده چــاپ و نشــر گـرديـده است.
هــدف از تهيه اين مجموعــه و نوع طبقه‌بندي مطالب در آن، تسهيل مراجعه به شرح و تفسير آيات و معارف قرآن شريف، از جانب علاقمندان علوم قرآني، مخصوصا محققين جوان است كه بتوانند اطلاعات خود را از طريق بيان مفسري بزرگ چون علامه فقيد آية اللّه طباطبايي دريافت كنند، و براي هر سؤال پاسخي مشخص و روشــن داشتـــه باشنــد.
سال‌هاي طولاني، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهيم قرآن شريف مي‌آموختيم اما وقتي در مقابل يك سؤال درباره معارف و شرايع دين‌مان

قرار مي‌گرفتيم، يك جواب مدون و مشخص نداشتيم بلكه به اندازه مطالب متعدد و متنوعي كه شنيده بوديم بايد

جواب مي‌داديم. زماني كه تفسير الميزان علامه طباطبايي، قدس‌اللّه سرّه الشريف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ايراني قرار گرفت، اين مشكل حل شد و جوابي را كه لازم بود مي‌توانستيم از متن خود قرآن، با تفسير روشن و قابل اعتمادِ فردي كه به اسرار مكنون دست يافته بود، بدهيم. اما آنچه مشكل مي‌نمود گشتن و پيدا كردن آن جواب از لابلاي چهل (يا بيست) جلد ترجمه فارسي اين تفسير گرانمايه بود. لذا اين ضرورت احساس شد كه مطالب به صورت موضوعي طبقه‌بندي و خلاصه شود و در قالب يك دائرةالمعـارف در دسـترس همه دين‌دوستان قرارگيرد. اين همان انگيزه‌اي بـود كـه مـوجب تهيه اين مجلـدات گـرديد.
بديهي است اين مجلدات شامل تمامي جزئيات سوره‌ها و آيات الهي قرآن نمي‌شود، بلكه سعي شده مطالبي انتخاب شود كه در تفسير آيات و مفاهيم قرآني، علامه بزرگوار

به شرح و بسط و تفهيم مطلب پرداخته است.
اصـول اين مطالب باتوضيح و تفصيل در «تفسير الميزان» موجود است كه خواننده مي‌تواند براي پي‌گيـري آن‌ها به خود الميـزان مراجعه نمايد. براي اين منظور مستنـد هر مطلب با ذكـر شماره مجلـد و شماره صفحـه مربوطـه و آيه مورد استنـاد در هر مطلب قيد گرديده است.
ذكراين‌نكته لازم‌است كه چون‌ترجمه‌تفسيرالميزان به‌صورت دومجموعه 20 جلدي و 40جلدي منتشرشده بهتراست درصورت نيازبه‌مراجعه به‌ترجمه الميزان، بر اساس ترتيب عددي آيات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات برويد.
و مقدر بود كه كار نشر چنين مجموعه آسماني در مؤسسه‌اي انجام گيرد كه با هـدف نشـر معـارف قـرآن شـريـف، به صورت تفسير، مختص نسل جوان،

تأسيس شده باشد، و استاد مسلّم، جنـاب آقـاي دكتـر محمـد بيستوني، اصلاح و تنقيـح و نظـارت همـه‌جـانبه بر اين مجمـوعه قـرآني شريف را به عهـده گيـرد.
مؤسسه قرآني تفسير جوان با ابتكار و سليقه نوين، و به منظور تسهيل در رساندن پيام آسماني قرآن مجيد به نسل جوان، مطالب قرآني را به صورت كتاب‌هايي در قطع جيبـي منتشـر مي‌كنـد. ايـن ابتكـار در نشـر همـيـن مجلـدات نيـز به كار رفته، تـا مطـالعـه آن در هـر شـرايـط

زمـــانـــي و مكـــاني، براي جـــوانان مشتاق فرهنگ الهي قرآن شريف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگاني هستيم هر يك حامل وظيفه تعيين شده از جانب دوست، و آنچه انجـــام شـــده و مي‌شـود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفي صلي‌الله‌عليه‌وآله و خاندان جليلش باد كه نخستين حاملان اين

وظيفه الهي بودند، و بر علامه فقيد آية‌اللّه طباطبايي و اجداد او، و بر همه وظيفه‌داران اين مجموعه شريف و آباء و اجدادشان باد، كه مسلمان شايسته‌اي بودند و ما را نيز در مسير شنـــاخت اسـلام واقعي پرورش دادنـد!

ليله قدر سال 1385

سيد مهدي حبيبي امين

فصل اول:تاریخ تشریع نماز

«اَرَأَيْتَ الَّذي يَنْهي، عَبْدا اِذا صَلّي؟» (9 و 10/علق)
در اولين سوره قرآن كريم، خداي‌تعالي اشاره مي‌كند به بنده‌اي كه نماز مي‌خواند. مراد به عبدي كه نماز مي‌خواند، به طوري كه از آخر آيات سوره

علق بر مي‌آيد، رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله است، چون در آخر آيات آنجناب را از اطاعت آن شخص نهي نموده، و امر به سجده و نزديك شدن به خدا فرموده است.
بنابراين فرض كه سوره علق اولين سوره نازل شده از قرآن شريف باشد، و نيز بنابراين كه از اول تا به آخر سوره يكباره نازل شده باشد، سياق اين آيات دلالت دارد بر اين‌كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله قبل از نزول قرآن نماز مي‌خواند، و همين امر دلالت دارد بر اين كه آن جناب قبل از رسيدنش به مقام رسالت با نزول قرآن، يعني قبل از حادثه بعثت، از انبياي الهي بوده است.
بعضي گفته‌اند كه نماز قبل از بعثت آن جناب نماز واجب نبوده است، و به طوري كه از اخبار بر مي‌آيد نمازهاي واجب در شب معراج واجب شده است. اين سخن درست نيست! براي اين‌كه آن‌چه از داستان شب معراج مسلم است تنها اين است كه نمازهاي

پنجگانه يوميه در آن شب با شكل خاص خود، دو ركعت دو ركعت واجب شد، و هيچ دلالتي ندارد بر اين كه قبل از آن شب به صورت ديگر تشريع نشده باشد، بلكه در بسياري از آيات سوره‌هاي مكي، و از آن جمله در سوره‌هايي كه قبل از سوره اسري نازل شده، نظير سوره مدثر و مزمل و غير آن دو، سخن از نماز رفته، و به تعبيرهايي مختلف از آن ياد نموده است، هر چند كه كيفيت آن را ذكر نفرموده است، اما اين قدر هست كه نمازهاي قبل از معراج مشتمل بر مقداري تلاوت قرآن كريم، و نيز مشتمـل بر سجـده بوده است.
دربعضي‌ازروايات هم‌آمده‌كه‌رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله دراوايل‌بعثت با خديجه سلام‌اللّه عليها و علــي عليه‌السلام نمــاز مي‌خوانــد. در ايــن روايــات هــم نيــامــده كــه نمـــاز آن روز به چه صـورت بـوده است.(1)

1- الـميـــــزان ج: 40، ص: 312.

«فَاصْبِرْ عَلي مايَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ...!» (130 تا 132 / طه)
- «به آن‌چه مي‌گويند صبر نشان بده، و به حمد پروردگارت تسبيح گوي! و اهل خود را به نماز خواندن امر كن! «وَأْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلوةِ !»
اين آيه در مكه نازل شده است، و عبارت «اهل خود» بر حسب انطباق آن با هنگام نزولش، شامل حضرت خديجه كبري همسر رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله و حضرت علي عليه‌السلام است. چون علي عليه‌السلام هم اهل آن جناب و در خانه آن‌جناب بود. احتمال دارد علاوه بر آن دو بزرگوار شامل بعضي از دختران رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله هم باشد. چون از همسران رسول

خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فقط حضرت خديجه (س) در مكه همسري آن جناب را داشته لذا اين آيه شامل همسران و يا پيروان و خويشاوندان او نمي‌شود.

آيـه شريفـه در بيـان زمـان اقـامه نمـازها مي‌گويد:
«بر آن‌چه مي‌گويند صبر كن! و پيش از طلوع شمس، و پيش از غروب آن، به ستايش پروردگارت تسبيح گوي! و كناره‌هاي شب، و اواخر روز، نيز تسبيح گوي! شايد كه خشنود شوي!» (130 تا 132 / طه)
در آيه فوق نماز ظهر را كه وسط روز است، قيد نكرده است. شايد آن‌چه از نمازهاي

يوميه در هنگام نزول سوره طه، و نيز سوره هود، كه قبل از سوره اسري نازل شده‌اند، واجب شده بود، چهار نماز بوده است، و تا نزول سوره اسري نماز ظهر واجب نشده بود. ظاهر دو آيه سوره طه و سوره هود هم همين است.
اين سوره از سوره‌هاي اولي است كه در مكه نازل شده است، و اخبار وارده از شيعـه و سني نيـز دلالـت دارد بر ايـن كه واجبـات روزانـه در معراج، پنج نماز تشريع شده است. هم‌چنان‌كه مي‌بينيم در سوره اسري كه بعد از معراج نازل شده است، پنـج نمـاز ذكـر شـده است.(1)

1- الـميـــــزان ج: 28، ص: 54.

وجوب نمازهاي يوميه، زمان و تقسيمات آن (29)

«اَقِمِ‌الصَّلوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْـسِ اِلي غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْانَ الْفَجْرِ...!» (78 / اسري)

بنا بر روايات وارده از ائمه اهل بيت عليهم‌السلام ، آيه شريفه از اول ظهر تا نصف شب را شامل مي‌شود. و نمازهاي واجب يوميه كه در اين قسمت از شبانه‌روز بايد خوانده شود، چهار نماز است: ظهر و عصر و مغرب و عشاء، و با انضمام نماز صبح، كه جملـه «قـرآن الفجـر» بر آن دلالـت دارد، نمـازهاي پنجگـانه يوميه كامل مي‌شود.

مراد از «قرآن الفجر» نماز صبح است، و چون مشتمل بر قرائت قرآن است آن را قرآن صبح خوانده است، چون روايات همه متفقند بر اين كه مراد به «قرآن الفجر» همان نماز صبح است.

(30) تاريخ تشريع دين اسلام

آخــر آيه ختم مي‌شــود به عبارت: «اِنَّ قُرْانَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُودا!» كه روايات از طـرق عامــه و خاصــه متفقا اين عبارت را تفسيــر كرده‌اند به اين‌كــه نمــاز صبــح را هــم ملائكه شب (در موقع مراجعــت) و هم ملائكه صبــح (در موقع آمـدن) مي‌بينند.

تفسير «مشهود» بودن قرآن الفجر در روايات شيعه و سني به اين‌كه هم ملائكه شب آن را مي‌بينند و هم ملائكه روز، آن قدر در اين دو طايفه زياد است كه نزديك است به حد تواتر برسد، و در بعضي از آن‌ها شهادت خدا و ديدن مسلمين نيز اضافه شده است. در اين آيه، وجوب نمازهاي پنجگانه و اوقات آن‌ها بيان شده است، و مؤيد آن روايتـي است كه از امـام صـادق عليه‌السلام نقل شده است، كه فرمود: خداوند چهار نماز واجــب كرده است. در يك قسمــت زماني كه ابتــدائش اول ظهــر و آخــرش نصف شب است، دو تا از ظهـر تا غروب، يكي قبــل از ديگــري، و دو تــا از اول غروب آفتاب تا نصف شب، كه آن‌ها هم يكي از قبل از ديگري است.

وجوب نمازهاي يوميه، زمان و تقسيمات آن (31)

در روايات‌اسلامي،

درتفسيرعياشي‌ازسعيدبن‌مسيب‌ازحضرت‌علي‌بن‌الحسين عليه‌السلام روايــت كرده كه گفت، به حضــورش عرض كردم:

- نماز چه وقت بر مسلمانان واجب شد، آن طور كه امروز واجب است؟

فرمود: - در مدينه، و بعد از قوت يافتن دعوت اسلام و وجوب جهاد بر مسلمانان، چيزي كه هست آن روز به اين صورت فعلي واجب نشد، بلكه

هفت ركعت كمتر بود، و آن هفت ركعت را رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله اضافه نمود - دو ركعت در ظهر، دو ركعت در عصر، يك ركعت در مغرب، و دو ركعت در عشاء، ولي نماز صبح را به همان صورت كه در مكه واجب شده بود، گذاشت، چون در هنگام صبح ملائكه روز در آمدن و ملائكه شب در رفتن عجله‌دارند، و لذا نمازصبح را براي اين‌كه‌هم آيندگان آن را با رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله درك كنند، و هم روندگان، به دو ركعت باقي گذاشت.

معنـي آيـه «اِنَّ قُرْانَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُودا!» همين است، كه هم مسلمانان آن را شاهدند و هـم مـلائكــه شــب و هــم ملائكــه روز! (1)

1- الميزان ج: 40، ص: 312.

«يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اِذا نُودِيَ لِلصَّلوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلي ذِكْرِ اللّهِ وَ ذَرُوُاالْبَيْعَ!» (9/جمعه)
«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! وقتي در روز جمعه براي نماز جمعه اذان گفته مي‌شود، تندتر بدويد و براي رسيدن به نماز از خريد و فروش و هر عملي كه شما را از نماز باز دارد، دست برداريد!»
«جُمُعَه» روزي از هفته است كه در عرب قديم آن را «يَوْمُالْعَرُوبَة» مي‌گفتند، و سپس جمعه‌اش خواندند، و اين نام بيشتر مورد استعمال قرار گرفت.
(34) تاريخ تشريع دين اسلام
«نماز جمعه» همان نمازي است كه براي خصوص ظهر روز جمعه تشريع شد. «سعي به سوي ذكر خدا» دويدن به سوي نماز جمعه است.
«ذكر خدا» همان نماز است.
«ذَرُوُا الْبَيْعَ» امر به ترك كسب و تجارت است، و به طوري كه از سياق بر مي‌آيد در حقيقت نهي از هر عملي است كه انسان را از نماز باز دارد، حال چه خريد و فروش باشد و چه عملي ديگر، و اگر نهي را مخصوص به خريد و فروش كرد از اين باب بوده كه خريد و فروش روشن‌ترين مصداق اعمالي است كه آدمي را از نماز باز مي‌دارد.
اين آيه وجوب نماز جمعه و حرمت معامله را در هنگام حضور نماز تأكيد نموده است. در ضمن كساني را كه در حال خطبه نماز آن را رها كرده و به دنبال لهو و تجارت مي‌روند، عتاب نموده و عملشان را عمل بسيار ناپسند دانسته است.
تشريع نماز جمعه (35)
اما بعد از اتمام نماز مي‌فرمايد:
- «چون نماز به پايان رسيد، در زمين پراكنده شويد، و از فضل خدا طلب كنيد، و خدا را بسيار ياد كنيد، تا شايد رستگار شويد!» (10 / جمعه)
مراد به پراكنده شدن در زمين، متفرق شدن مردم از مسجد به بيرون، و مشغول شدن در كارهاي روزانه براي به دست آوردن فضل خدا، يعني رزق و روزي است.
اگر از ميان همه كارهاي روزانه خصوصا طلب رزق را نام برد، براي اين بود كه مقابل ترك كسب و بيع در آيه قبلي واقع شود، لكن از آن جايي كه منظور از ترك كسب، همه كارهايي است كه آدمي را از نماز باز دارد، لاجرم منظور از طلب رزق هم همه كارهايي است كه عطيه خداي‌تعالي را

در پي دارد، چه طلب رزق و چه عيادت مريض، و يا سعي در برآوردن حاجات مسلمين، و يا زيارت برادر ديني، يا حضور در

مجـالس علم و كارهايي از اين قبيـل.
وقتي مي‌فرمايد: «خدا را زياد ياد كنيد!» اين ياد خدا در نفس آدمي رسوخ مي‌كند، و در ذهن نقش مي‌بندد، و عوامل غفلت را از دل ريشه‌كن مي‌سازد، و باعث تقواي ديني مي‌شود، كه خود مايه فلاح است: «وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ!» روايات وارده از ائمه اهل بيت عليهم‌السلام ، و هم‌چنين از طريق اهل سنت متفقند كه كارواني از تجار وارد مدينه شد، و آن روز جمعه بود، و مردم در نماز جمعه شركت كرده بودند، و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مشغول خطبه نماز بود. كاروانيان به منظور اعلام آمدن خود طبل و دايره كوبيدند، و مردم مسجد نماز و رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله را رها كرده و به طرف كاروانيان مـتفـرق شـدند. آيـه زيـر نـازل شد:
- «و چون در حين نماز از تجارت و لهوي با خبر مي‌شوند، به سوي آن متفرق گشته و تو را

در حال خطبه سر پا رها مي‌كنند، بگو!
- آن‌چــه نــزد خداســت از لهــو و تجــارت بهتــر اســت! و خـــدا بهتريــن روزي‌رســان اســـت!» (11 / جمعه)
در اين قسمت از آيه، به رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله امر مي‌كند كه مردم را به خطائي كه مرتكب شدند، آگاه كند، و بفهماند كه كارشان چه قدر زشت بوده است!
منظور از عبارت «آن‌چه نزد خداست» ثوابي است كه خداي‌تعالي در بـرابـر شنيـدن خطبـه و موعظـه در نمـاز جمعه عطا مي‌فرمايد.
در كتاب فقيه روايت آمده كه در مدينه هر وقت مؤذن در روز جمعه اذان مي‌گفت، شخصي ندا در مي‌داد كه ديگر خريد و فروش مكنيد، حرام است!
در روايت ابي‌الجارود از امام باقر عليه‌السلام آمده كه... در آيه سوره جمعه عبارت

«فَاسْعَوْا» معنايش اين است كه براي نماز جمعه شارب (سبيل) خود را كوتاه كنيد، و موي زير بغل را زايل سازيد، و ناخن بگيرد و غسل كنيد. اين‌ها «سعي» براي نماز جمعه است. «سعي» براي روز قيامت هم همين است كه آدمي خود را براي آن روز مهيا سازد! (1)
1- الـميـــــزان ج: 40، ص: 312.

فصل دوم :تاریخ تغییر قبله

«قَدْ نَري تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضيها!» (142تا151/ بقره)
ايامي را كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در مكه بود، مسلمانان رو به قبله يهود و نصاري يعني «بيت‌المقدس» نماز مي‌خواندند. اين برنامه تا چند ماهي بعد از هجرت آن جناب به

مدينه نيز دوام داشت.
برگشتن قبله از بيت‌المقدس به «كعبه» يكي از بزرگترين رخدادهاي ديني، و اهم احكام تشريعي است كه مردم بعد از هجرت رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله به مدينه با آن روبه‌رو شدند.
در اين ايام بود كه اسلام دست به انقلابي ريشه‌دار مي‌زند، و معارف و حقايق خود را نشر مي‌دهد. معلوم است كه يهود و غير يهود در مقابل اين انقلاب ساكت نمي‌نشينند، چون مي‌بينند اسلام يكي از بزرگترين مفاخر ديني آنان را كه همان قبله ايشان بود از بين مي‌برد، قبله‌اي كه ساير ملل به خاطر آن تابع يهود بودند، و يهود در اين شعـار دينـي متقـدم بر آنان بودند.
اين تغيير قبله باعث تقدم مسلمانان و دين اسلام مي‌شود، و توجه تمامي امت

را يكجا جمع مي‌كند، و همه در مراسم ديني به يك نقطه رو مي‌كنند، و اين تمركز همه توجه‌ها به يك سو باعث نجات ايشان از تفرقه مي‌شود، هم تفرق وجوه‌شان در ظـاهر، و هـم تفـرق كلمه‌شان در باطن!
مسلما وحدت قبله، مخصوصا قبله شدن «كعبه» بر اتحاد مسلمين تأثير بيشتر و قوي‌تري به جاي مي‌گذارد، و از ساير مراسم، مانند: دعا، و طهارت و غيره، بيشتر اهميت پيدا مي‌كند، و يهود و مشركين را نگران مي‌سازد، مخصوصا يهود را كه به شهادت تاريخي كه قرآن از آنان نقل مي‌كند، مردمي هستند در تمام ادوار اگر حكمي از جانب خدا درباره امور محسوس آمده، مانند: قتال و هجرت و سجده و امثال آن، زيربار نرفته، و به شديدتري وجهي مقاومت كرده‌اند.
در آيات پيشين همين سوره در قرآن كريم ديده مي‌شود كه زمينه‌سازي و

مقدمه‌چيني براي چنين تحول عظيمي تدارك ديده مي‌شود: نزول آيات مربوط به داستان آمدن ابراهيم به مكه، و ساختن بناي كعبه، و مأموريت

يافتن ابراهيم و اسماعيل در خصوص تطهير خانه خدا براي عبادت، دعاي آن دو بزرگوار براي كعبه، و امن شدن مكه، و اشاره به امت مسلمه‌اي كه در دعايشان از آن ياد مي‌كنند؛ همه و همه نشان مي‌دهد كه مسئله عظيمي در پيش است، و اين نشانه‌هاي تاريخي كه خداي‌تعالي درباره كعبه، در آيات مفصلي از قرآن كريم، از آن خبر داد، ذهن‌ها را براي پذيرش اين تحول عظيم آماده ساخته بود، و شايستگي و واقعيت قبله شدن كعبه را در آيات مزبور به‌طور واضح نشان داده بود:

- «پس، تو را به زودي به سوي قبله‌اي بر مي‌گردانيم، كه دوست مي‌داري، اينك! همين امــروز! روي خود به سوي قسمتي از مسجدالحرام كن! و هر جا بوديد، رو بدان سو كنيد!

تغيير قبله مسلمين از بيت‌المقدس به كعبه (43)

كسانــي كه «اهل كتاب» هستند، مي‌داننــد كه اين برگشتــن به طرف كعبــه حق است، و حكمي است از ناحيــه پروردگارشــان، و خدا از آن‌چــه مي‌كنند، غافل نيست!» (144 / بقره)

از بررسي تحليلي در آيات فوق فهميده مي‌شود كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله قبل از نازل شدن حكم تغيير قبله، يعني نازل شدن اين آيات، روي خود را در اطراف آسمان مي‌گردانده، و گويا انتظار رسيدن چنين حكمي را مي‌كشيده است، و يا توقع رسيدن وحيي در امر قبله داشته است، چون دوست مي‌داشته خداي‌تعالي با دادن قبله‌اي مختص به او و امتش، احترامش كند، نه اين‌كه از قبله بودن بيت‌المقدس ناراضي بوده باشد، چون حاشا به رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله از چنين تصوري! فقط از آيه فهميده مي‌شود كه آن‌جناب قبله اختصاصي را دوست مي‌داشته است!

از روايات وارده در مورد اين حادثه تاريخي، و در مورد شأن نزول آيه آن بر مي‌آيد

(44) تاريخ تشريع دين اسلام

كه يهوديان مسلمانان را سرزنش مي‌كرده‌اند كه شما قبله نداريد، و از قبله ما استفاده مي‌كنيد، و با بيت‌المقدس به مسلمانان فخر مي‌فروختند، و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله از اين بابت ناراحت مي‌شد.

شبي، آن نبي رحمت در تاريكي از خانه بيرون شد، و رو به سوي آسمان گردانيد، منتظر بود وحيي از ناحيه خداي سبحان برسد، و اين اندوهش را زايل سازد، پس آيه فـوق نازل شد.

آيــه شريفه، قبله‌اي جديد براي مسلمانان معرفي كرد، و سرزنش يهود و تفاخر آن‌هـا را خـاتـمـه داد!

آيه شريفه، بار اول حكم را مختص به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله كرده و سپس حكم را عموميت داده، و به آن جناب و به عموم مؤمنين خطاب شده است. اين خود مؤيد اين احتمال است

تغيير قبله مسلمين از بيت‌المقدس به كعبه (45)
كه آيه نامبرده وقتي نازل شد كه رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله با مسلمانان مشغول نماز بوده است. معلوم است در چنين وضعي اول بايد به پيشنماز بگويند: روي خود به جانب مسجدالحــرام بكن، و بعدا به عمــوم بگويند: شما هــم روي خــود را برگردانيد، و براي‌هميشه، و بر همه مسلمانان واجب است كه اين كار را بكنند:
ـ «هرجا بوديد، روي خود بدان سو كنيد!» (144و150/بقره) (1)
1- الميزان ج: 2، ص: 190.

«ما جَعَلْنَـا الْقِبْلَـةَ الَّتـي كُنْـتَ عَلَيْها اِلاّ لِنَعْلَـمَ مَنْ يَتَّبِـعُ الرَّسُـولَ...!»
(143 و 150 / بقره)

خداي متعال، فلسفه تغيير قبله، و تحولي را كه بدين سان در شئون جامعه اسلامي بار آورد، و مسائلي را كه در اين زمينه وجود داشت، و توهم و ابهاماتي را كه احيانا در سينه مؤمنين ممكن بود خلجان كند، با آيات بالا پاسخ گفته و دفع فرموده است. آن توهم اين بود كه فلسفه برگرداندن قبله، و نسخ قبله قبلي چه بوده است؟ تكليف نمازهايي كه تاكنون به قبله قبلي، يعني بيت‌المقدس، خوانده شده، چه خواهد بود؟

وقتي بنا بود خداي‌تعالي كعبه را قبله مسلمين قرار دهد، چرا از همان روز اول نكرد، و گذاشت تا مدتي مسلمانان رو به بيت‌المقدس نماز بخوانند...؟

خداي‌تعالي چنين فرمود:

- «... و ما آن قبله را كه رو به آن مي‌ايستادي، (يعني بيت‌المقدس را) قبله نكرديم، مگر براي اين‌كه معلوم كنيم، چه كسي رسول را پيروي مي‌كند، و چه كسي به عقب بر مي‌گردد، هر چند كه اين آزمايش جز براي كساني كه خدا هدايتشان فرموده، بسيار بزرگ است...!» - «... و كساني كه اهل كتابند، مي‌دانند كه اين برگشتن به طرف كعبه حق است، و حكمي است از ناحيه پروردگارشان، و خدا از آن‌چه مي‌كنند، غافل نيست!»

- «... و از هر جا بيرون شدي، رو به سوي مسجدالحرام كن! و هر جا هم كه بوديد روي بدان سوي كنيد، تا ديگر مردم را حجتي عليه شما نباشد، مگر آنان‌كه ستمكارند، پس از آنان

مترس و فقط از من بترس، تا نعمتم را بر شما تمام كنم؛ باشد كه راه را بيابند!»

خداي‌تعالي براي روشن شدن فلسفه اين تغيير قبله، خاطرنشان فرمود كه - تشريع احكام جز به خاطر مصالحي كه برگشتش به تربيت و تكميل مردم است، صورت نمي‌گيرد. و منظور از تشريع احكام هم تربيت و تكميل مردم است، و هم جداسازي مؤمنين از غير مؤمنين، و هم مشخص كردن فرمانبران از عاصيان متمرد، و آن سببي كه باعث شد قبله يهوديان را مدتي قبله شما مسلمانان قرار داديم عينا همين‌ها بود كه گفتيم.
خداي‌تعالي با تأكيد بر كلمه «رسول» در آيه مشخص فرموده كه «صفت رسالت» در اين جداسازي دخالت داشته است!
فلسفه تغيير قبله (49)

تكليف نمازهاي گذشته

يكي ديگر از توهمات اين بود كه آن نمازهايي كه مسلمانان به سوي بيت‌المقدس خواندند، تكليفش چيست؟
چون ظاهرا نماز به غير قبله بوده و بايد باطل باشد، كه خداي‌تعالي از اين ابهام پاسخ فرموده: قبله مادام كه نسخ نشده قبله است، چون خداي‌تعالي هر وقت حكمي را نسخ مي‌كند، از همان تاريخ نسخ از اعتبار مي‌افتد نه اين‌كه وقتي امروز نسخ كرد دليل باشد بر اين‌كه در سابق هم بي‌اعتبار بوده است. و اين خود از رأفت و رحمتي است كه به مؤمنين دارد!
- «خداوند ايمان‌شما را ضايع نمي‌گرداند، خدا به مردم رئوف و رحيم است!» (143/بقره)
(50) تاريخ تشريع دين اسلام

يهود در كتاب‌هاي آسماني خود خوانده بودند كه قبله پيامبر اسلام «كعبه» است، نه بيت‌المقدس، هم‌چنان‌كه‌قرآن شريف مي‌فرمايد:
- «آن‌ها كه داراي كتاب آسماني هستند، مي‌دانند كه آن حق است، و از جـانب پـروردگـارشـان مي‌بـاشـد!» (144 / بقره)
اگر حكم تغيير قبله نازل نمي‌شد، حجت يهود عليه مسلمين تمام بود، يعني مي‌توانستند بگويند كه اين شخص پيغمبري نيست كه انبياء گذشته وعده آمدنش را داده بودند، ولي بعد از آمدن حكم تغيير قبله و التزام به آن، و عمل بر طبق آن، حجت يهود را از دستشان مي‌گيرد، مگر افراد ستمگري از ايشان كه زير بار نروند!
اطلاع يهود از تغيير قبله مسلمين (51)
(52) تاريخ تشريع دين اسلام

مسلمين با آمدن اين فرمان به سه نعمت از طرف خداوند مهربان نايل شدند: اول: اين‌كه وعده‌اي كه پروردگارشان در كتاب‌هاي آسماني قبلي داده بود، به وقوع پيوست، و حجت عليه يهود تمام شد.
دوم: اين‌كه پي‌گيري و ملازمت اين حكم، مسلمانان را به سوي تماميت نعمتشان، و كـمـال ديـنـشـان سـوق مـي‌دهـد.
سوم: اين‌كه در آخر آيه فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَهْتَـدُونَ!» بدين ترتيب خداي‌تعالي اظهار اميدواري به هدايت مسلمانان به سوي صراط مستقيم كرده است. (1)

1- الـميـــــــــــــزان ج: 2، ص: 203.

تشريع قبله در اسلام، و اعتبار وجوب خواندن نماز رو به قبله، نمازي كه عبادت عموم مسلمين جهان است، و هم‌چنين وجوب ذبح حيوان رو به قبله، و ساير مستحبات مانند: خوابيدن، نشستن، و وضو گرفتن رو به قبله، (و حرام بودن نشستن در توالت رو به قبله،) جملگي باعث شده كه مردم براي پيدا كردن قبله شهر خود، اقدام كنند.
چون در ابتداي‌امر، تشخيص‌قطعي قبله براي‌مردم دور از مكه فراهم نبود، ناگزير با حدس‌وگمان‌به‌تخمين‌آن‌اكتفامي‌كردند. رفته‌رفته رياضي‌دانان بااستفاده‌از جدول‌هايي كه در «زيج»نجم به كار مي‌رفت، اقدام به تهيه عرض و طول جغرافيايي شهرها كردند،

و با مقايسه عرض آن با خط استوا و انحراف به سوي شرق يا غرب از طريق حساب «حبوب و مثلثات» نسبت به تعيين دقيق‌تر قبله اقدام نمودند. سپس به وسيله «دائره هنديه» اين حساب را براي تمامي افق‌ها و شهرهاي مسلمان‌نشين به عمل آوردند.
بعد از آن به جاي اين حساب از «قطب‌نما» استفاده كردند، ولي عملاً به اشتباهاتي برخوردند كه صحت قطعي نظريه خود را نتوانستند به ثبوت برسانند.
در زمينه تعيين چگونگي درجات كم كم مشكل پيدا كردن قبله صحيح شهرها نيز به صحت بيشتري نزديك شد، تا اين‌كه شيخ فاضل و استاد شهير رياضي، «مرحوم سردار كابلي» براي حل اين مشكل كمر همت بست، و انحراف قبله را با اصول جديد استخراج نمود، و در رساله‌اي در اين‌باره به نام «تُحْفَةُ الأجِلَّةِ في مَعْرِفَةِ الْقِبْلَةِ» در اختيار همگان گذاشت، كه در آن طريقه استخراج قبله را با بيان رياضي

روشن ساخت و جدول‌هايي براي تعيين قبله هر شهري رسم كرد.
از جمله رموزي كه وي موفق به كشف آن گرديد - و خدا جزاي خيرش دهد! - كرامت و معجزه باهره‌اي بود كه براي رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله در خصوص قبله محرابش در مسجد مدينه اثبات و اظهار كرد.
دانشمندان قبلاً با حساب‌هايي كه مي‌كردند به نتيجه رسيده بودند كه محراب مسجدالنبي در مدينه رو به قبله نبوده است، ولي از طرف ديگر چون ممكن نبود رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله در ايستادن به طرف قبله و بناي مسجد رو به آن طرف اشتباه كند، لذا مسئله پيچيده شده بود، كه مرحوم «سردار كابلي» اين معنا را روشن ساخت كه محاسبات

دانشمنــدان اشتبــاه بوده اســت، و محراب مسجــد النبــي با محاسبه ايشان دقيقا رو به‌كعبه بوده است.

آن وقت روشن شد كه در قرن‌ها قبل كه اثري از اين محاسبات نبود، و در حالي كه آن‌جناب در حال نماز بود، وقتي به‌طرف كعبه برگشت، درست به طرفي برگشته كه اگر خطي از آن طرف‌به‌طرف كعبه كشيده شود، به خود كعبه برمي‌خورد، و اين خود كرامت باهر و روشن است، «صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ!»

بعد از مرحوم سردار كابلي، مرحوم مهندس فاضل «سرتيپ عبدالرزاق بغايري» براي بيشترين نقطه زمين قبله‌اي استخراج كرد، و در رساله‌اي در شناخت قبله نوشت و در آن جدول‌هايي ترسيـم كرد كـه حدود 1500 نقطه از نقاط مسكوني زمين را نام برد.

با تدوين اين رساله بحمد اللّه نعمت تشخيص قبله به كمال رسيد - مثلاً شهر تهران بــا عرض جغرافيايي (35 درجه و 41 دقيقه و 38 ثانيه) و طول جغرافيايي (51 درجه و 28 دقيقه و 58 ثانيه) مشخص گرديد - و محاسبات رياضي و نجومي تكميل يافت.

نياز به داشتن قبله و طرز قبله‌يابي (57)

از لحاظ استفاده از قطب‌نما نيز اشكال اين بود كه دو قطب مغناطيسي زمين با دو قطب جغرافيايي آن منطبق نيست، و در عين حال كه قطب مغناطيسي به مرور زمان تغـيير مـي‌كند، بيـن قطب شمـال جغـرافيايي با آن حدود هزار مايل فاصله وجود دارد.

بالاخره، مهندس فاضل و رياضي‌دان عاليقدر «مرحوم سرتيپ حسينعلي رزم‌آرا» در سال 1332 شمسي اين مشكل را حل كرد، و انحراف قبله را از دو قطب مغناطيسي در هزار نقطه مسكوني كره زمين مشخص ساخت، براي سهولت كار «قبله‌نمائي» اختراع كرد كه به تخمين نزديك به يقين مي‌تواند قبله را در هر جا مشخص كند. و اين «قبله نما» در حال حاضر مورد استفاده مي‌باشد.(1)

1- الميــــــزان ج: 2، ص: 223. بحث علمي

«فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَالْمَسْجِدِالْحَرامِ...!» (149/بقره)
از رواياتي كه از ائمه اهل بيت عليهم‌السلام نقل شده، جزئيات بيشتري از لحاظ زمان وقوع رويدادتاريخي‌تغييرقبله‌مسلمين به‌طرف‌كعبه و چگونگي الهام‌وحي‌آن‌به‌رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله مشخص مي‌گـردد، كه ذيــلاً ايــن جزئيــات نقــل مي‌شود:
- «قبله وقتي از بيت‌المقدس به سوي كعبه برگشت كه رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله سيزده سال در مكــه نمــاز به سوي بيــت‌المقدس خوانــده بود، و بعد از مهاجرت به مدينه نيز،
سال تغيير قبله (59)
هفـت ماه به همان سو نماز خواند، و آن وقت خداي‌تعالــي او را به طرف مكه برگردانيد.
يهوديان رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله را سرزنش مي‌كردند و مي‌گفتند: تو تابع مايي و به سوي قبله ما نماز مي‌گزاري! رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله از اين سرزنش دچار اندوهي سخت شد، و در نيمه شبي از خانه بيرون شد، و به آفاق آسمان نگاه مي‌كرد، و منتظر بود از نـاحيـه خداي‌تعالــي در اين‌خصوص امري صادر شود.
فرداي آن شب، وقتي هنگام نماز ظهر شد، آن جناب در مسجد «بني سالم» بود، و دو ركعت از نماز ظهر را خواند، كه جبرئيل نازل شده و دست به دو شانه آن حضرت گذاشت، و او را به طرف كعبه برگردانيد، و آيه «قَدْ نَري تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي‌السَّماءِ...،» را بر او نازل كرد، و در نتيجه آن حضرت دو ركعت از يك نماز را به سوي بيت‌المقدس، و دو ركعت ديگرش را به سوي كعبه خواند.
(60) تاريخ تشريع دين اسلام
بعد از اين جريان سر و صداي يهود و مردم نفهم بلند شد كه چرا از قبله‌اي كه داشت، برگرديد!» (نقل از امام صادق عليه‌السلام در مجمع‌البيان از تفسير قمي) از نظر تاريخ تغيير قبله، روايات زيادي نقل شده كه بيشتر آن‌ها تاريخ تحويل قبله را در ماه رجب سال دوم از هجرت، يعني ماه هفدهم از هجرت مي‌دانند، و صحيح‌تر هم همين است.
در كتـاب فقيـه آمـده كه:
«رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله سيزده سال در مكه و نوزده ماه در مدينه به طرف بيت‌المقدس نماز خواند... (بعد از شرح جزئيات شب مورد اشاره در آيه مي‌گويد:)
... فرداي آن شب هم نماز صبح را رو به بيت‌المقدس خواند، و هم دو

ركعت از نماز ظهر را، سر دو ركعت، جبرئيل آمد و آيه را وحي كرد و آن گاه دست آن جناب را

گرفت و رو به كعبه‌اش كرد.

مردمي هم كه پشت سرش به نماز ايستاده بودند، رو به كعبه شدند، به طوري كه زنان جاي فعلي مردان را گرفتند، و مردان جاي فعلي زنان را، و اين نماز ظهر اولش به سوي بيت‌المقدس، و آخرش به سوي كعبه واقع شد. بعد از نماز ظهر خبر به مسجدي ديگر در مدينه رسيد، اهل آن مسجد دو ركعت از عصر را خوانده بودند، دو ركعت ديگـر را به طرف كعبه برگشتند. آن‌ها نيز اول نمازشان به سوي بيت‌المقدس و آخرش به سوي كعبـه شد... و مسجـد قبلتيـن همـان مسجد است.»

قمي نظير اين روايت را كرده ولي گفته كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله خودش (در مدينه) بلكه در مسجد بني سالم نماز مي‌خواند كه اين جريان واقع شد.(1)

1- الـميــزان ج: 2، ص: 216.

«اِنَّ اَوَّلَ بَيْـتٍ وُضِـعَ لِلنّـاسِ لَلَّـذي بِبَكَّـةَ مُبارَكـا وَ هُدًي لِلْعالَميـنَ...!»
(96 و 97 / آل عمران)
موضوع تبديل و تحويل قبله، يكي از اساسي‌ترين موضوعاتي بود كه در حيات مادي و معنوي اهل كتاب - مخصوصا يهود - تأثيرات عميقي داشت. يهوديان «نسخ» در دين را مخالف دين مي‌دانستند، لذا پس از نزول حكم قبله و تحويل آن به سوي كعبه،

بحث‌ها و مشاجـرات بين آنان و مسلمان تا زمـان طولانـي ادامه داشت.
يهود اين موضوع را در بين مسلمانان براي ايجاد شبهه در دين اسلام القاء مي‌كرد كه - چگونه خانه كعبه در دين ابراهيم مي‌توانست قبله باشد، با اين‌كه خداوند بيت‌المقدس را قبله قرار داده است؟ آيا چنين سخني غير از قائل شدن به وجود حكم نسخ در دين حق ابراهيم چيز ديگري خواهد بود؟ با اين‌كه نسخ خود محال و باطل است! (اين بود نظر يهود)
اما قرآن شريف پاسخ شبهات آن‌ها را در آيات فـوق داده و فرموده:
- «اول خانه‌اي كه جهت عبادتگاه مردم نهاده شده، خانه «مكه» است، كه در آن بركت و هدايت جهانيان است. در آن آيات الهي مشخصي وجود دارد: مقام ابراهيم، امنيـت كساني كه وارد مكه مي‌شوند، تشريـع حـج از طـرف خدا براي صاحبان استطاعت

مالي، كه هر كس كفر ورزد - يعني آن را ترك كند - خدا از جهانيان بي‌نياز است!» پس جـواب يهـود چنين داده شد كه:
بدون شك «كعبه» را ابراهيم قبل از بناي بيت‌المقدس محل عبادت قرار داد، چنانكه در آن نشانه‌هايي براي اين موضوع هست، مانند: «مقام ابراهيم» و غير آن. اما بيت‌المقدس را سليمان نبي بنا كرده است كه قرن‌ها بعد از ابراهيم عليه‌السلام بوده است! قرآن كريم دلالت دارد بر اين‌كه عمل تشريع حج نيز به وسيله ابراهيم عليه‌السلام پس از پايان يافتن بناي خانه كعبه صورت گرفته است:
- «وَ عَهِدْنا اِلي اِبْراهيمَ وَ اِسْماعيلَ اَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطّائِفينَ وَ الْعاكِفينَ وَ الـرُّكَّـعِ السُّـجُودِ!» (125 / بقره) (1)
1- الـميـــــــــــزان ج: 2، ص: 216.

«سَيَقُــولُ السُّفَهــاءُ مِنَ النّــاسِ ما وَلّيهُــمْ عَنْ قِبْلَتِهِـمُ الَّتي كانُوا عَلَيْهـا؟»
(142 / بقره)
خداي‌تعالــي در قرآن كريم خبــر داد كه به زودي يهود بر مسئله تغيير قبله اعتراض خواهند كرد، لذا به رسول گرامــي خود تعليم كرد كه چگونــه اعتــراض آن‌ها را پاسخ گويد.
اعتراض آن‌ها اين بود كه خداي‌تعالي از قديم الايام بيت‌المقدس را براي انبياي

گذشتــه‌اش قبله قرار داده بود، و تغيير آن به سوي كعبه، چه وجهي داشت؟ اگر اين تغيير به امــر خدا باشد، چگونه حكم شرعــي خود را عــوض مي‌كند؟ و اگــر به امر خدا نيست، آيا پيامبــر از جانب خود حكم خدا را عوض كرده است...؟ خداي‌تعالي قبلاً در آيات زيــر براي آن‌هــا پاسخ لازم نــازل و بر پيامبــر گرامــي خــود ياد داده بود:
- «به زودي سفيهاني از ميان مـردم خـواهنـد پرسيد: چه انگيزه‌اي مسلمانان را از قبله‌اي كه رو بدان نماز مي‌كردند، برگردانيد؟ بگو! - مشرق و مغرب از آن خداست، او هر كه را خـواهد به صراط مستقيـم هدايت مي‌كند.
- ما شما را امتي وسط قرار داديم تا شاهدان بر ساير مردم باشيد، و رسول بر شما شاهد باشد، و ما، آن قبله را كه رو به آن مي‌ايستادي، قبله نكرديم مگر براي اين‌كه معلوم كنيم چه كسي رسول را پيروي مي‌كند! و چه كسي عقب بر مي‌گردد، هر چند اين آزمايش جز براي

كساني كه خدا هدايتشان كرده، بسيار بزرگ است، و خدا هرگز ايمان شما را بي‌اثر نمي‌گذارد، كـه خدا به مردم بسيار رئوف و رحيم است...!»
خداوند متعال به رسول گرامي خود تعليم داده بود كه اين را بگويد تا بفهمند كه تمامــي جهات ملك خداســت، و او هر حكمي را كه مي‌راند، هر زمان طبق مصلحت، و بــه منظور هدايت به سوي صــراط مستقيـم و كوتاه‌تريــن راه بــه سـوي كمـال قـوم و صـلاح ايشـان اســت.
دليل خطاب آن‌ها به سفاهت، كه منظور يهود و مشركين عرب است، بدان جهت بوده كه آن‌ها فطرتشان مستقيم نيست، و رأي‌شان در مسئله تشريع دين خطاست.(1)
1- الميــزان ج: 2، ص: 192.

«وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ‌الْكِتابِ... .» (72 و 73/آل‌عمران)
در موضــوع تغييــر قبلـــه مسلميــن از بيت‌المقـدس به كعبــه، يهوديــان مدينــه به توطئه‌هايي عليه مسلمين و رســول اكرم اســلام صلي‌الله‌عليه‌وآله دست زدنـــد كه قرآن شريف در آيــات فــوق پـرده از روي ايـن اعـمـال بـرداشـتـــه اســــت:
- «طائفه‌اي از اهل كتاب (يهود) بعضي به بعض ديگر گفتند: پيغمبر و پيروانش را در نماز
توطئه يهود در امر قبله (69)
اول روز كه به جانب بيت‌المقدس خواندند، تصديق كنيد، و لكن نماز آخر روزشان را كه بـه جانب كعبـه خـوانـدند، تصـديق مكنيد!
- هم‌چنين گفتند: به غير خودتان وثوق و اطمينان نكنيد (يعني به مؤمنين،) و به آنان خبر تحويل قبله را به سوي كعبه كه از شواهد نبوت پيغمبر موعود است، اظهار مداريد!» زيرا در تصديق نمودن امر كعبه و افشاء و اظهار داشتن آن، دو محذور برايتان پيش مي‌آورد: يكي اين‌كه در آن صورت براي مؤمنين هم قبله‌اي مانند قبله شما درست مي‌شود، و در نتيجه آقايي و تقدمتان در موضوع قبله از بين مي‌رود.
دوم آن‌كه اگر افشاء و اظهار حقانيت تحويل قبله را به جانب كعبه نموديد، نزد پروردگارتان با شما احتجاج كرده و مي‌گويند: خدايا، اينان با عالم بودن به حقـانيت قبلـه جديـد، ايمان نياوردند!
(70) تاريخ تشريع دين اسلام
خداي متعال هم از سخن ابتدايي آن‌ها (ايمان آوردن به نماز اول روز و تصديق ننمودن نماز به سوي كعبه، و هم‌چنين موضوع كتمان داشتن آن به منظور هدايت پيدا نكردن مؤمنين،) پاسخ داده و مي‌فرمايد:
- هدايتي كه مؤمنين بدان محتاجند، و در واقع هدايت و راهنمايي حقيقي نيز همان است، همان هدايت الهي مي‌باشد، نه هدايت و راهنمايي شما، كه مؤمنين از راهنمايي شما بي‌نيازند.
شما چه ايمان آوريد و چه راه كفر را طي كنيد، چه امر قبله را افشا كنيد و چه مخفي داريد، به هر حال براي آنان چندان تأثيري ندارد.
خداي متعال سپس از سخن ديگر ايشان (يعني ترس از قبله‌دار شدن مؤمنين و قـــدرت بر احتجاج نمــودن با يهود نزد پروردگــارشان،) پاســخ مي‌دهد و مي‌فرمايـد:
- فضــل در دســت خداســت، و به هر كه خواهــد عطا مي‌كنــد، نه آن‌كــه در دســت

شمـا باشد، تا قـدرت بـر نگهـداري آن بـراي خود و منـع نمـودن از ديگـران داشتـه باشيد! (1)

1- الميزان ج: 2، ص: 216.

فصل سوم:تشریع روزه

مقرر شدن روزه بر مسلمين

«يــا اَيُّهَــا الَّذيــنَ امَنُــوا كُتِــبَ عَلَيْكُــمُ الصِّيــامُ...!» (183 تا 185 / بقره)
خداوندمتعال در قرآن شريف مي‌فرمايد:
«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! روزه بر شما مقرر گرديده، همانگونه كه بر پيشينيان شما
(74)
مقرر شده، شايد پرهيزكاري كنيد، در روزهايي چند، و هر كس از شما بيمار يا در سفر بود، چنــدي از روزهاي ديگر، و بر كسانــي كه روزه بر ايشان طاقت‌فرساست، بدلي مقرر شده، و آن خــوراك بينوايــي است! و هر كس به دلخــواه كار نيكي را انجــام دهد، برايش بهتــر است، و روزه داشتــن نيك است، اگـر بدانيد!»

به طوري كه از ظاهر آيه استفاده مي‌شود، منظور از اين‌كه فرمود: «روزه به امت‌هاي پيشين نيز واجب بوده،» امت‌هاي پيشين از پيروان پيغمبران قبل از اسلام است، مانند: امت موسي و عيسي عليهما السلام، ولي اين آيه در مقام بيان اين معني نيست كه تمام امت‌هاي گذشته و پيروان جميع پيامبران، مكلف به روزه گرفتن بوده‌اند
سابقه روزه در اديان ديگر (75)
و يا در صدد بيان اين‌كه روزه‌اي كه بر ايشان واجب بوده، از هر حيث مثل روزه‌اي است كه بر اين امت واجب شده، نيز نمي‌باشد، بلكه از نظر اصل روزه است، نه از نظر وقت و ساير مشخصات.
در قرآن كريم تعيين نشده كه اين پيشينيان چه كساني هستند، جز اين‌كه از ظاهر عبارت «كَما كُتِبَ» بر مي‌آيد كه اهل دين آسماني بوده‌اند، و روزه بر ايشان واجب بوده است.
در تورات و انجيل فعلي كه در دست يهوديان و مسيحيان است چيزي كه دلالت بر وجوب روزه بكند، نيست، فقط آن را بزرگ شمرده و ستوده‌اند. ولي در عين حال تا به امروز در سال چند روزي را به اشكال مختلف روزه مي‌گيرند. مثل روزه‌اي كه در آن خوردن گوشت يا خوردن شير يا مطلق خوردن و آشاميدن را ترك مي‌نمايند.
(76) تاريخ تشريع دين اسلام
در قرآن كريم از قضيه روزه زكريا عليه‌السلام و روزه مريم سلام اللّه عليها، فقط ترك سخن گفتن آنان را نقل فرموده است.
اساسا عبادت بودن روزه امري است كه فطرت انساني خود به آن پي مي‌برد، و از طوايفي هم كه پيرو اديان آسماني نبوده‌اند، مثل مصر و يونان و روم قديم نيز نقل شده است. بت‌پرستان هند نيز به روزه معتقد بوده‌اند، و هم‌اكنون طبـق عقـايد خـود روزه مـي‌گيـرنـد.

دو آيه فوق‌الذكر در قرآن كريم، نسبت به آيه سومي جنبه مقدمه دارد، چون كه گوينده در صدد بيان وظيفه‌اي نسبتا سنگين و دشوار بوده و احتمال تمرد

و سرپيچي درباره آن مي‌رفته است، لذا براي اين‌كه شنوندگان آماده دريافت حكم شوند، و دچار اضطراب و نگراني نگردند، مطالبي را به طور مقدمه بيان فرموده است، تا ذهن مخاطب را با ملايمت متوجه تشريع حكم روزه بكند.

مطالبي كه ذكر شده انواع تخفيفات و تسهيلاتي است كه در تشريع اين حكم به كار رفته، و منافعي است كه در دو جهان براي او در بر خواهد داشت.

از اين رو، بعد از ذكر واجب شدن روزه، بلافاصله مي‌فرمايد: شما تنها امتي نيستيد كه مكلف به روزه گرفتن شده‌ايد، بلكه اين حكم درباره پيشينيان شما از امت‌هاي گذشته نيز بوده است.

علاوه بر اين‌كه اميد است در سايه عمل به حكم روزه «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ!» چيزي را كه به مقتضاي ايمانتان مي‌جوييد، بيابيد، و آن همان «تقوي» است، كه بهترين توشه كساني

است كه به خدا و روز جزا ايمان دارند.

سپس اشـاره مي‌كنـد به مـدت معدود و اندك آن كه شامل همه اوقات نخواهد شد.

آن‌گاه، تخفيفاتي را كه در نظر گرفته شده، مي‌شمارد، و مي‌فرمايد: ما رعايت حال كساني را كه مشكل دارند، كرده‌ايم، حتي كساني كه اصلاً طاقت روزه را ندارند بايد «فِـديه» بـدهند، و بينوايي را غذا دهند.

پس سزاوار است روزه را از روي علاقه و رغبت به جاي آوريد، و در انجامش سنـگينـي و كـراهت بـه خود راه ندهيد!

بعد از اين مقدمات هفتگانه، دستور روزه گرفتن را با عبارت «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ!» در آيه سوم صادر مي‌فرمايد، كه فرمان تشريع است:

- «... ماه رمضان، كه قرآن در آن نازل شده...، هر كس از شما ماه رمضان را درك كنـد، بايد روزه بدارد...!» (185 / بقره)

تشريع اين حكم براي اين است كه كساني كه ايمان آورده‌اند، متقي و پرهيزكار شوند، نه اين‌كه پروردگار عالميان نيازي به روزه گرفتن مؤمنين داشتــه باشد! لَعَـلَّكُـمْ تَتَّـقُـونَ!

آن‌چه به حال عموم مردم مناسب است، اين است كه در امور مورد نياز همگان

مانند:خوردن‌و آشاميدن و تمايل‌جنسي، از شهوات‌مشروع خودداري‌كنند، تا به واسطه اين تمرين اراده‌شان تقويت شود، و بتوانند از شهوت‌هاي نامشروع نيز خودداري نمايند، و به سوي پروردگارشان تقرب جويند، زيرا كسي كه بخواهد با عالم قدس و طهــارت ارتبـاط پيـدا كند، بايــد از هر چيـز كه او را از خـدا بـاز مي‌دارد، دوري گزيند!

كسي كه در امور مشروع و مباح دعوت خدا را اجابت كند و خودداري نمايد، مي‌تواند در امور غيرمشروع و حرام، بهتر جلو خود را بگيرد، و اطاعت فرمان خدا را بنمايد! زمان اجراي اين فرمان را خداي متعال، شهر رمضان قرار مي‌دهد، و روزهاي معدودي كه در آيه ذكر مي‌فرمايد، همان روزهاي ماه مبارك رمضان است.

ماه رمضان، ماه نهم از ماه‌هاي عربي است، كه بين شعبان و شوال واقع شده است. در قـرآن كـريم، هيـچ مـاهي جز ماه رمضـان با نـام ذكر نشده است.

فرمان تشريع روزه ماه رمضان (81)

ماه رمضان ماه نزول قرآن است. حقيقت قرآن در ماه رمضان دفعتا بر قلب پيغمبر گرامي خدا نازل شد، ولي تفصيل آن در مدت پيغمبري آن حضرت به تـدريج نـازل گـرديد.(1)

«اُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَالصِّيامِالرَّفَثُ اِلي نِسائِكُمْ...!» (187 / بقره)
در تفسير قمي از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: «خوردن و

1- الـميـــزان ج: 3، ص: 2.

آميزش در شب‌هاي ماه رمضان بعد از خواب حرام بود، يعني هر كس نماز عشاء را مي‌خواند و افطار نكرده مي‌خوابيد، موقعي كه بيدار مي‌شد، حرام بود افطار كند، و هم‌چنين‌آميـزش با زنــان در شب و روز مـاه رمضـان ممنوع بود.
مردي از ياران پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله به نام «خوات بن جبير انصاري» پيرمرد سالخورده‌اي ناتوان بود، و در جنگ خندق مانند پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله روزه‌دار بود. شامگاهان نزد همسرش آمد و غذا خواست، گفتند: نخواب تا غذايي تهيه كنيم. ولي او خسته بود، و آوردن غذا هم قدري طول كشيد و خواب او را در ربود. وقتي كه بيدار شد به همسرش گفت: امشب افطار بر من حرام شد، و بامدادان با همان حال گرسنگي براي كندن خندق حاضر شد، و در اين بيــن از شدت گرسنگــي بيهوش گرديد. حضرت او را ديد و بر حالش رقت آورد.
يك دسته از جوانان هم بودند كه شب‌هاي ماه رمضان پنهاني با زنان خود در

مي‌آميختند، لذا خداي متعال اين آيه را نازل فرمود:
- «آميزش با زنانتان در شب روزه براي شما حلال شد، ايشان پوشاك شما هستند، و شما پوشاك ايشانيد، خدا دانست كه شما به خودتان خيانت مي‌كرديد، بر شما عطف توجه كرد، و از شما درگذشت. اكنون با آنان درآميزيد، و آن‌چه خدا برايتان مقرر فرموده، بجوييد و بخوريد و بياشاميد تا رشته سياه از رشته سفيد صبحدم برايتان نمايان گردد، سپس روزه را تا شامگاه به پايان رسانيد، و در حالي‌كه در مسجدها معتكف هستيد با زنان درنياميزيد! اين‌ها حدود خدا هستند، بدانها نزديك نشويد! بدينسان، خدا آيات خود را براي مردم بيان مي‌كند، شايد پرهيزكاري كنند!» (187 / بقره)
بدين ترتيــب، اجازه آميزش در شب روزه داده شــد، و هم‌چنين خــوردن بعد از خواب تا طلوع‌فجر جايز گرديد.

مضمون اين حديث را كليني و عياشي و ديگران نيز در روايات متعددي نقل كرده‌اند، و همه آن‌ها معتقدند كه سبب نازل شدن آيه فوق داستان «خوف انصاري» و سبب نازل شدن حليت آميزش، قضيه جوانان است. (1)

1- الـميـــــــزان ج: 3، ص: 67.

تغيير شرايط روزه در جنگ خندق (85)

فصل چهارم:تاریخ کعبه و تشریع حج

اولین خانه عبادت در جهان

اولين خانه عبادت در جهان

«اِنَّ اَوَّلَ بَيْــتٍ وُضِعَ لِلنّــاسِ لَلَّذي بِبَكَّــةَ مُبارَكــا وَ هُــدًي لِلْعالَميــنَ...!»
(96 تا 97 / آل عمران)
قرآن‌كريم در آيه‌فوق تاريخ بناي‌كعبه و هدف‌از ساخت آن‌را به مردم اعلام مي‌دارد.
(86)

1 ـ هـدف بنـاي كعبـه

منـظـور از اين‌كه مي‌فـرمايد:
- «اول خانه‌اي كه جهت عبادتگاه مردم نهاده شده، خانه مكه است.» بنا كردن آن براي عبادت و پرستش خداست، تا مردم آن را وسيله عبادت حق قرار داده، و از مسافت‌هاي دور به قصد زيارتش بيايند، و در آن مكان به پرستش خـداي مـتـعـال بـپـردازنـد.
دليل بر اين موضوع، خود آيه شريفه مي‌باشد، كه خانه كعبه را «مبارك و ميمون» معرفي كرده است، و در عين حال آن را «راهنما و هدايت كننده جهانيان» دانسته است!
خود لفظ «بَكَّه» نيز دليل ديگري به اين معناست، زيرا در كلمه «بَكَّه» اشاره‌اي
اولين خانه عبادت در جهان (87)
به ازدحام آوردن مردم نزد خانه كعبه مي‌باشد، كه براي طواف و نماز و ساير عبادات بـه آن‌جا هجـوم مـي‌آورنـد.

2 ـ نامگذاري كعبه

منظور از كلمه «بكه» زمين خانه مي‌باشد. اين‌كه آن را قرآن «بكه» ناميده به جهت ازدحامي است كه مردم در آن‌جا مي‌كنند.
بعضي كلمه «بكه» را همان كلمه و لفظ «مكه» گفته‌اند، و بعضي‌ها نيز «بكه» را اسم «حرم» و بعض ديگر اسم «مسجدُالحرام» و بعضي آن را «مَطاف» يعني جاي گرديدن و دور زدن دانسته‌اند.
(88) تاريخ تشريع دين اسلام

3 ـ مبارك بودن كعبه

كعبه را «مُبارَك» گويند، چون خير كثير و فراواني بر آن افاضه و در آن قرار داده شده است. گرچه مبارك بودن خانه كعبه، شامل بركات دنيوي و اخروي است اما از تقابل آن با عبارت «هُدًي لِلْعالَمينَ» روشن مي‌شود كه مراد تنها بركات دنيوي است، كه عمـده آن، وفور ارزاق و توجــه مردم به عمــران و آبــادي آن به واسطــه حــج اسـت.

بنابراين، مبارك‌شدن كعبه، همانا جامه عمل‌پوشاندن به‌دعاي حضرت‌ابراهيم عليه‌السلام است كه در آيات سوره ابراهيم بدان تصريح شده است.

4 ـ راهنما بودن كعبه

موضوع راهنما بودن كعبه براي جهانيان به واسطه نشان دادن سعادت اخروي

اولين خانه عبادت در جهان (89)

آنان، و رساندنشان به كرامت قرب الهي است، زيرا خداي متعال آن را براي عبادت و پرستش حق قرار داده است، و نزد آن انواع و اقسام عبادت را تشريع فرموده است. از اين كه در تمام ادوار تاريخ مقام كعبه محترم و محل عبادت بوده است، اولاً نشان آن است كه، هدايت و راهنمايي آن هم راجع به سعادت دنيوي است، و هم اخروي، چنانكه نحوه هدايتش عموميت داشته، و جميع مراتب هدايت را شامل مي‌شود. ثانيا هدايت آن مربوط به عالم خاص و دسته مخصوصي چون فرزندان ابراهيم يا عرب يا مسلمانان نبوده، بلكه شامل تمام جهانيان است!

5 ـ آيات الهي در كعبه

«فيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ...!»
(90) تاريخ تشريع دين اسلام
از آيه شريفه بر مي‌آيد كه «نشانه‌هاي روشن» در خانه كعبه وجود دارد و اين نشانه‌ها، هر يك براي غرض خاصي بوده و چنين شرح شده است:
1 - مقــام ابـــــراهيـــــم
2 - امنيـــــت كـعبـــــــه
3 - واجب شدن حج براي توانگران
مقــام ابراهيــم سنگي است كه اثر پاهاي حضرت ابراهيم خليل عليه‌السلام بر آن بوده اســت. و چنانكه معــروف است، آن سنگ در مكــان مشهــور به «مقــام ابراهيــم» كنــار خانه كعبــه مدفون است.
چنانكه ابوطالب عم بزرگوار پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله در قصيده لاميه خود بدان اشاره
اولين خانه عبادت در جهان (91)
كرده و گفته: «وَ مَوْطِأُ اِبْراهيمَ فِي الصَّخْـرِ وَطِئَةُ عَلي قَدَمَيْهِ حافِيا غَيْرَ فاعِلٍ.» و چه بسا از عبارت «مقام ابراهيم» فهميده مي‌شود كه خود خانه كعبه، يا قسمتي از آن جـايگـاه عبـادت كـردن ابـراهيـم عليه‌السلام بـوده است.
امنيت خانه خدا هم از نشانه‌هاي روشن است كه در كعبه وجود دارد. البته، جمله «وَ مَنْدَخَلَ كانَ آمِنا...،» براي بيان يك‌حكم‌تشريعي است، نه آن‌كه بخواهدامنيت تكويني خانه را بيان كند، لكن از ظاهر آن مي‌توان پي برد كه اخبار از تشريع قبلي مي‌دهد، و حكم امنيت‌آن از دوران پيشين پا بر جا بوده است، چنانكه از دعاي حضرت ابراهيم (مذكور در سوره بقره و سوره ابراهيم) چنين بر مي‌آيد.
اين مطلب پيش از بعثت رسول اكرم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله بين اعراب جاهليت محفوظ
(92) تاريخ تشريع دين اسلام
بـوده است، و تـا زمـان حضـرت ابـراهيـم سـابقه دارد.
اما اين‌كه بعضي‌ها گمان كرده‌اند مراد از «امنيت خانه» نرسيدن حوادث و فتنه بر آن است، مطلبي است كه تاريخ جنگ‌ها و اختلال امنيت‌ها در مكه آن را رد مي‌كند، مخصوصا حادثه‌اي كه پيش از نزول آيه زير در آن‌جا روي داد:
- «آيــا كافــران مكــه نديدند كه ما آن شهر را حرم امن و امــان قرار داده‌ايــم، در صورتي كه از اطرافشان مردم ديگر را مي‌ربايند؟» (67 /

عنكبوت)
آيه فوق زايد بر امنيت و استقرار و استمرار آن در حرم، دلالت بيشتري ندارد، و روشن است كه اين امر هم به واسطه احترامي است كه مردم براي خانه كعبه قائل شده، و تعظيم آن را - كه در شريعت ابراهيم ثابت بوده - واجب مي‌شمردند، نه اين‌كه امنيت آن تكويني باشد!
اولين خانه عبادت در جهان (93)
تشريع حج براي توانگران هم از نشانه‌هاي روشني است كه در كعبه وجود دارد. آيه شريفه دلالت دارد بر اين‌كه تشريع عمل حج سابقه‌دار بوده است، هم‌چنان‌كه در شريعت ابراهيم عليه‌السلام بوده، در شريعت اسلام نيز با آيه شريفه امضا شده است، و آن بر تـوانگران و كسـاني كه استطـاعت اين راه را داشته باشند، واجب گشته است! (1)

مشخصات کعبه

1- الـمـيــــزان ج: 6، ص: 252.
(94) تاريخ تشريع دين اسلام
شكل كعبه تقريبا مربع است، و با سنگ‌هاي كبود بسيار محكمي درست شده است. ارتفاع فعلي آن 16 متر است.
(در زمان رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله ارتفاع آن بسيار كوتاه بوده است، به طوري كه رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله به علي عليه‌السلام دستور مي‌دهد بر شانه مباركش بالا رود، و بت‌هايي را كه بر سقف كعبه نهاده شده بودند، بشكند و پايين بياورد.)
طول ضلعي كه «ناودان» در آن قرار دارد، و هم‌چنين ضلع مقابل آن، ده متر و 10 سـانتي‌متـر است، ولي طـول دو ضلع ديگر آن دوازده متر مي‌باشد.
«درب» خانه مباركه در ارتفاع دو متر از كف زمين واقع شده است.
«حجرالاسود» در ركني كه طرف چپ درب خانه (براي كسي كه مي‌خواهد وارد خانه شود،) قرار گرفتـه، و در ارتفـاع يك متـر و نيمي نصب شده است.
مشخصات كعبه (95)
سنگ «حجرالاسود» سنگ ثقيلي است كه شكل بيضي غيرمنظمي دارد. رنگ آن سياه مايل به سرخي است، و روي آن نقطه‌هاي سرخ و خط‌هاي زردرنگ وجـود دارد. قطـر آن قـريب سـي سانتـي‌متـر اسـت.
زواياي كعبه از قديم به «ركن» معروفند. زاويه شمالي را «ركن عراقي» و زاويه غربي را «ركن شامي» و زاويه جنوبي را «ركن يماني» و زاويه شرقي را - كه حجرالاسود در آن قرار دارد - «ركن اسود» مي‌نامند.
مقدار مسافتي كه بين «درب خانه» و «ركن حجرالاسود» مي‌باشد، «ملتزم» ناميده مي‌شود، زيرا شخص طواف كننده براي دعا و استغاثه به خداوند، بيشتر در آن‌جـا متـوقف مي‌شود.
امــا «ناودان» خانه، بر ديوار شمالي قرار دارد و به «ميزاب رحمت» موسوم است.
(96) تاريخ تشريع دين اسلام
آن را حجاج بن يوسف احداث كرده و سپس سلطان سليمان عثماني در سال 954 آن را به ناوداني از نقره تبديل نمود، و بعد از او سلطان احمد در سال 1021 ناودان ديگري كه از طلا ساخته و ميناكاري شده بود، به جاي آن نصب كرد. بعدا سلطان عبدالحميد عثماني در سال 1273 هجري قمري ناوداني از طلا آورد و بر آن نصب كرد كه اكنون همان ناودان

بـرجاست.
در مقابل ناودان ديوار قوسي شكلي كشيده شده كه به «حطيم» موسوم است. دو طرف اين ديوار به دو زاويه شمالي و غربي خانه منتهي است، كه فاصله دو طرف آن تا زاويه خانه به دو متر و سه سانتي‌متر مي‌رسد. ارتفاع آن يك متر است، كه از طرف داخل به سنگ‌هاي مرمر منقش، پوشانده شده، و مسافت وسط آن تا وسط ضلع خانه هشت متر و 44 سانتي متر است.
مشخصات كعبه (97)
فضاي واقع بين ديواره حطيم و ديوار خانه كعبه را «حجر اسماعيل» گويند. در اولين ساختماني كه حضرت ابراهيم عليه‌السلام بنا فرمود، قريب سه متر از حجر اسماعيل در داخل خانه بود، و باقي آن جايگاه گوسفندان هاجر و فرزندش اسماعيل بـوده است. گـويند هاجر و اسمـاعيل همـان جا، يعني در «حجر اسماعيل» دفن هستند.

2 - پـيـراهـن كـعبـه

در رواياتي كه راجع به تاريخ زندگي هاجر و اسماعيل و آمدنشان به سرزمين مكه است، نقل شده كه پس از پايان بناي كعبه «هاجر» عباي خود را به در خانه كـعبه آويزان كرد.
گويند اولين كسي كه به كعبه «پيراهن» پوشانيد، «تُبَّع، ابوبكر اَسْعَد» است كه با
(98) تاريخ تشريع دين اسلام
بردهايي كه به نخ‌هاي نقره مزين شده بود، آن را پوشانيد، و بعد از او جانشينانش نيز همين عمل را انجام مي‌دادند، و سپس مردم با جامه‌هاي مختلف آن را مي‌پوشاندند، و بعضي را روي هم مي‌انداختند، و هر زمان كه يكي از آن قطعات كهنه مي‌شد، قطعه تازه‌اي روي آن آويزان مي‌كردند.
اين عمل تا زمان «قُصَيِّ بْن كِلاب» ادامه داشت. او مردم عرب را مأمور كرد تا سالانه پارچه‌اي تهيه كرده و پيراهن كعبه قرار دهند. قانون وي همچنان ميان فرزندانــش ادامه داشت. «ابوربيعه بن مغيره» يك سال و قبايل قريش سال ديگر به نوبت اين عمــل را انجام مي‌دادند.
رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله نيز آن را با جامه‌هاي يماني پوشانيد، پيراهني كه پيغمبر اكرم اسلام بر آن نهاد همچنان بر خانه كعبه آويزان بود تا وقتي كه مهدي عباسي به حج
مشخصات كعبه (99)
خانه خدا آمد و خادمان كعبه شكايت كردند كه قطعات آن متفرق شده و روي پيراهن خانــه متراكم گشته و بيم سقــوط آن مي‌رود. مهدي دستــور داد تا آن را برداشته و به جــاي آن پيراهـن واحدي بياويزند و هر ســال يك بــار آن را عــوض كننــد. اين عمل همچنان ادامه پيــدا كرد و تاكنون نيـز به همان وضع سالي يك بار عوض مي‌شود.
خانه كعبه پيراهني هم از طرف داخل دارد. اول نفري كه آن را از داخل پوشانيد، مادر عباس بن عبدالمطلب بود. او به واسطه نذري كه براي فرزندش عباس كرده بود، اين عمل را انجام داد.

3 - عظمت خانه كعبه

خانه كعبه نزد تمام مردم و طوايف مختلف بزرگ و مقدس بوده است: هندي‌ها
(100) تاريخ تشريع دين اسلام
آن را با ديده عظمت نگريسته و معتقد بودند كه روح «سيوا» كه پيش آنان سومين «اقنوم» شمرده مي‌شود، هنگامي كه با زنش بلاد حجاز را مي‌گشت، در حجـرالاسـود حلول كرده است.
ستاره‌پرستان فرس و كلدانيان خانه كعبه را يكي از بيوت هفتگانه معظم مـي‌دانستند، كـه بـه واسطـه قدمت و طـول بقاي آن مي‌گفتند: كعبه خانه «زحل» است.
(بيوت هفتگانه آنان عبارت بود از: 1 - كعبه، 2 - مارس، واقع در بالاي كوهي در اصفهان، 3 - مندوسان، در طرف‌هاي هند، 4 - نوبهار، در شهر بلخ، 5 - بيت غمدان، در شهر صنعا، 6 - كاوسان، واقع در شهر فرغانه خراسان، 7 - خانه‌اي در بالاترين قسمت‌هاي كشور چين.)
فارسيـــان نيز كعبه را احتـــرام مي‌نمودند، زيرا عقيده داشتند كه روح «هرمز» در
مشخصات كعبه (101)
آن حلـــول كـــرده است. بسا مي‌شد كه به عـــزم زيارت به آن‌جـــا مسافـــرت مي‌كردند.
يهوديان هم خانه كعبه را بزرگ مي‌شمردند، و در آن‌جا خدا را طبق مراسم دين ابراهيم پرستش مي‌كردند. صورت‌ها و اشكالي هم در آن‌جا قرار داشت كه از جمله صورت ابراهيم و اسماعيل (در حالي كه به دست‌هايشان تيرها گرفته بودند،) به نظر مي‌رسيد. هم‌چنين دو صورت از «مريم ومسيح» در آن‌جا بود، كه از آن استفاده مي‌شود مسيحيان نيز آن‌جا را مقدس مي‌دانستند.
عرب‌ها بالاترين تعظيم را درباره آن انجام مي‌دادند، و آن را «خانه خدا» مي‌دانستند، و از هر سوي به عنوان حج به آن‌جا روي مي‌آوردند، و خانه را هم بناي ابراهيم مي‌دانستند. موضوع «حج» را نيز از دين ابراهيم مي‌شمردند. اين عقايد به طور توارث بين آن‌ها باقي مانـده بود.
(102) تاريخ تشريع دين اسلام

4 - رياست خانه كعبه

رياست خانه كعبه در زمان اسماعيل عليه‌السلام براي او، و بعدا براي فرزندانش ثابت بود، تا اين‌كه عرب‌هاي «جرهم» بر آنان غالب شده و رياستش را به دست گرفتند. بعدها «عمالقه» كه طايفه‌اي از «بني كركر» بودند و در قسمت‌هاي پايين مكه سكونت داشتند، پس از جنگ‌هاي متعددي بر «جرهم»، كه در قسمت بالاي مكه اقامت داشتند، پيروز شــده، و رياست خانه كعبــه را به دسـت گرفتند.
اين رياست براي عمالقه دوام چنداني نداشت، و به زودي به جرهم منتقل شد و آن‌ها قريب 300 سال رياست خانه را به دست گرفتند، و در اين مدت به ساختمان آن افـزوده و ارتفـاع آن را بـالا بردند.
مشخصات كعبه (103)
كم كم فرزندان اسماعيل عليه‌السلام كثرت پيدا كردند و نيرومند شدند، و از طرفي هم جاي سكونتشان تنگ و در مضيقه واقع گشتند، و به ناچار با جرهم جنگ كرده و بر آن‌ها غالب شدند و از مكه خارجشان كردند.
رئيس فرزندان اسماعيل در آن وقت «عمرو بن لحي» بود و از طائفه «خزاعه» محسوب مي‌شد. «عمرو» بر مكه مسلط شد و رياست كعبه را به دست گرفت. همين عمرو اولين كسي بود كه بر خانه كعبه بت‌هايي قرار داد و مـردم را بـه پـرستـش آن دعـوت كرد.
اول بتي كه در آن‌جا نصب كرد به نام هبل موسوم بود كه آن را از شام به مكه آورد و بعدا بت‌هاي ديگري به آن افزود و بالاخره بت‌پرستي در اعراب شايع و عبادت و پرستش خدا مطابق دين حنيف ابراهيم متروك شد.
(104) تاريخ تشريع دين اسلام
رياست خانه كعبه در بين طائفه خزاعه تا زمان حليل خزاعي ادامه داشت. حليل پس از خود رياست آن را به دخترش كه زن قصي بن كلاب بود مقرر نمود، و گشودن و بستن درب خانه كعبه را به مردي از خزاعه كه نامش ابوغبشان بود محول كرد. ابوغبشان اين حق را در برابر شتر و مشگي پر از شراب به قصي بن كلاب فروخت، كه در ميان عرب ضرب‌المثل معروف «زيان بارتر از معامله ابوغبشان،» از آن زمان شايع گشت.
پس از آن رياست خانه كعبه به قريش منتقل شد، قصي بن كلاب ساختمان كعبه را تجديد كـرد.
وضع خانه كعبه به همين نحو ادامه داشت تا زماني كه رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مكه را فتح كرد و داخل آن شد. حضرت فرمان داد تا تصاويري كه بر خانه خدا بود پـايين آورده و محو كردنـد و بـت‌ها را شكستند.

مشخصات كعبه (105)
«مقام ابراهيم» كه عبارت از سنگي است كه اثر قدم‌هاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام بر آن باقي مانده، در آن زمان در جوار كعبه نمايان بود، لكن آن را در محلي كه فعلاً به مقام ابراهيم معروف است، دفن كردند.
اخبار و داستان‌هاي مربوط به كعبه زياد است، لكن ما به قسمت‌هايي كه براي شخص محقق براي فهم آيات حج و كعبه لازم بود، اكتفا كرديم.
اين نكته شايان ذكر است كه در مورد خانه كعبه هيچ يك از فرق اسلامي با هم اختلاف نظر ندارند، و اين از خصوصيات كعبه است كه مورد اتفاق تمام مسلمين جهان است. (1)
1- الميزان ج: 6، ص: 252. بحث تاريخي و تحقيقي

تاریخ ساختمان کعبه

«اِنَّ اَوَّلَ بَيْـتٍ وُضِعَ لِلنّــاسِ لَلَّــذي بِبَكَّــةَ مُبارَكــا وَ هُــدًي لِلْعالَميـنَ...!» (96 و 97 / آل عمران)

اين بحث تاريخي از روايات و تواريخ اسلامي در ذيل آيه شريفه فوق نقل شده كه نشان دهنده جزئيات تاريخي ساختمان كعبه در ادوار مختلف تاريخ بوده و در ضمن مشخصات عمومي حرم مقدس الهي را نيز شامل است.

آيه شريفه متذكر اين نكته است كه - اول خانه‌اي كه جهت عبادتگاه مردم

نهاده شده، خانه مكه است - اما اين‌كه خانه كعبه اولين خانه است كه در روي زمين بنا شده تا مردم از آن منتفع شوند، و قبل از آن خانه ديگري ساخته نشده بـاشد، مـعنايي است كه لفـظ آيـه بـه آن دلالـتي ندارد.

1 - اولين بناي كعبه

آن‌چه مسلم و قطعي است، اين‌است‌كه بناكننده خانه‌كعبه‌ابراهيم خليل‌الرحمان عليه‌السلام است. كساني هم كه در آن موقع اطراف آن اقامت كرده و توطن نموده‌اند، تنها فرزندش اسماعيل و عده‌اي از قبايل يمن بودند كه به «جُرْهَم» شهرت داشتند. خود خانه مباركه بنايي است تقريبا مربع‌شكل، و زواياي چهارگانه آن به سوي چهار جهت (شمال و جنوب و مشرق و مغرب) واقع شده، و به اين

واسطه بادها هر اندازه تند و سريع باشند، زواياي خانه آن‌ها را شكافته و نمـي‌گـذارند بـه خـانه لطمـه‌اي وارد شـود.

2 - تجديد بناي كعبه قبل از اسلام

ساختمان كعبه در قرون متمادي هم بنـايي بـود كه حضـرت ابراهيم خليل عليه‌السلام نهـاده بـود، و بعـدها رو بــه خـرابي رفتـه يــا بــر اثـر حــادثــه‌اي خـراب شـــده كــه تجـديد ساختمــان آن را روايتــي از اميــرالمؤمنيـن عليه‌السلام چنيـن تعريف مي‌كنــد.
«خانه كعبه اولين خانه‌اي نيست كه در روي زمين ساخته شده بلكه پيش از آن هم خانه‌ها بودند لكن خانه كعبه اولين خانه مباركي است كه براي پرستش و عبادت كردن مردمان درست شد. در آن‌جا هدايت و رحمت و بركت جمع است. اول كسي كه آن را بنا
تاريخ ساختمان كعبه (109)
كرد ابراهيم عليه‌السلام بود، بعدا كه خراب شد، قومي از عرب «جُرْهَم» آن را ساختند، براي مرتبه سوم «عَمالِقَة» آن را بنا كردند، و پس از آن «قُرَيْش» آن را درست كردند.» (نقل از شهرآشوب)
چون رياست كعبه به «قُصَّي بْن كِلاب» - يكي از اجداد رسول اكرم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله در قرن دوم پيش از هجرت - رسيد آن را خراب كرد و مجددا به طرزي محكم بنا نمود، و سقف آن را با چوب‌هاي ضخيم درخت خـرمـا و غير آن پوشانيد.
هم‌چنين در جوار كعبه ساختمان «دارُالنُّدْوَة» را كه محل حكومت و مشورت با اصحابش بود، ساخت. سپس چهار جهت خانه كعبه را بين طوايف قريش قسمت كرد، تا خانه‌هايشــان را در اطراف آن بسازنــد، و درهاي خانه‌هـــا را به جانب كعبه باز كنند.
(110) تاريخ تشريع دين اسلام

3 - تجديد بناي كعبه در عصر رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله

پنج سال قبل از بعثت پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله ، سيلي خانه كعبه را خراب كرد. طوايف عرب براي بناي آن اقدام كرده و با مشاركت هم آن را ساختند. بنّايي آن را «باقوم رومي» به عهده داشت كه يك نجار مصري هم او را كمك مـي‌كرد.
چون موقع نصب «حجرالاسود» رسيد، هر يك از طوايف نامبرده مي‌خواست تا افتخار نصب آن را به خود اختصاص دهد، بدين‌جهت بين آن‌ها مشاجره و نزاع در گرفت ، تا بالاخره همه حاضر شدند كه در آن موضوع محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله را، كه در آن وقت جـواني سي و پنـج سـاله بود، حكم قرار دهند، و به حكميت او راضي شوند، زيـرا بـه خـردمندي و درستـي رأي او معتـرف بـودند.
محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله بالاپوشي خواست و حجرالاسود را در ميان آن نهاد، و دستور داد تا

قبايل عرب با شركت يكديگر اطراف آن را بلند كنند. چون حجرالاسود به محل نصبش نزديك شد، خود حضرت آن را گرفته و در جايش نصب فرمود.
از طرفي چون از لحاظ بودجه و هزينه ساختمان در مضيقه افتاده بودند، به ناچار ارتفاع آن را كوتاه گرفتند، و مقداري هم از مساحت خانه را كه واقع در «حجر اسماعيل» بـود، از حـدود بنـاء و ساختمان خارج كردنـد.

4 - تخريب خانه خدا به وسيله يزيد

بناي خانه كعبه به همين صورت بود تا «عبداله بن زبير» در عهد يزيد بن معاويه بر حجاز مسلط شد. فرمانده يزيد كه حصين نام داشت به فرمان او با عبداله به جنگ پرداخت و خانه كعبه را هدف منجنيق قرار داد. در اين حادثه ساختمان كعبه

(112) تاريخ تشريع دين اسلام

خـراب شد و پيـراهن كعبـه و مقداري از چوبهايش آتش گرفت.

در اثناي جنگ بود كه خبر مرگ يزيد منتشر شد و حصين از ادامه جنگ منصرف شد.

عبداللّه تصميم گرفت كه خانه كعبه را تماما خراب كند و آن را مجددا بسازد. براي اين منظـور دستور داد تا از يمـن كج اعلاء آوردند و خانه كعبه را با آن ساختند.

عبداله در وضع خانه كعبه تغييراتي هم داد.او «حجر اسماعيل» را داخل در بناي خانه كرد، و درب آن را هم از كف زمين قرار داد، و در مقابل آن از طرف ديگر، درب ديگـري درست نمـود تا مـردم از يكـي داخـل و از ديگـري خـارج شـوند.

ارتفاع خانه را نيز تا 2 ذراع بالا برد. چون از بناي آن فارغ شد، داخل و خارج خانه مبـاركـه را بـه مشك و عنبـر معطـر سـاخت، و پيراهني از ديبا به آن پوشانيد.

بنـــاي آن در 17 مـاه رجـــب ســـال 64 هجـري پـايـان يـافـــت.

تاريخ ساختمان كعبه (113)

5 - تغييرات زمان حجاج بن يوسف

چون عبدالملك بن مروان به خلافت رسيد. فرمانده خود حجاج بن يوسف مشهور را به جنگ عبداللّٰه بن زبير فرستاد. حجاج بر عبداللّٰه غلبه كرد و او را كشت. چون خانه كعبه را ديد به اطلاع عبدالملك رسانيد كه عبداللّٰه در آن تغييراتي داده است، عبدالملك دستور داد تا آن را بـه شكـل اوليه برگرداننـد.

حجاج بن يوسف از جانب شمالي خانه، شش ذراع و يك وجب خراب كرد، و آن ديوار را مطابق بناي قريش ساخت. درب شرقي خانه را هم از كف زمين بالا برد، و درب غربي آن را مسدود كرد. سپس زميـن آن را بـا سنگ‌هائي كـه اضافه آمده بود، پر كرد.

(114) تاريخ تشريع دين اسلام

6 - توسعه حرم در زمان عباسيان

از روايت عبدالصمد در تفسير عياشي برمي‌آيد كه ابوجعفر منصور عباسي، به توسعه مسجدالحرام اقدام كرده، و برخي از خانه‌هاي اطراف آن را هم تخريب و جزو مسجد نموده است. سپس مهدي عباسي اقدامات شروع شده را تكميل كرده و او نيز برخي از خانه‌هايي را كه تا آن زمان مشمول توسعه نشده بود، خريداري و جزو قسمت‌هاي مشمول توسعه بناي مسجدالحرام ساخته است.

7 - تعميرات و تغييرات زمـان سلاطين عثماني

چون سلطان سليمان عثماني در سنه 960 هجري به پادشاهي رسيد، سقف كعبه را تغيير داد. سپس سلطان احمد عثماني كه در سنه 1021 هجري به پادشاهي رسيد در
تاريخ ساختمان كعبه (115)
آن‌جا ترميمي كرد.
در سال 1039 هجري سيل عظيمي ديوارهاي شمالي و شرقي و غربي خانه كعبه را خراب نمود، در اين زمان سلطان مراد چهارم كه از پادشاهان آل عثمان بود، خرابي آن را ترميم كرد.

(از سال 1039 هجري به اين طرف تغييراتي در شكل مسجدالحرام و خانه كعبه به عمل نيامده بود، تا اين‌كه در سالهاي بين 1400 و 1427 قمري - سالهاي بعد از انقلاب اسلامي ايران - سلاطين آل سعود تغييرات زيادي در اطراف مسجدالحرام داده و باب و مساجدي را به نام سلطان فهد و ديگر ملوك آل سعود نامگذاري كرده‌اند.
(116) تاريخ تشريع دين اسلام
ناگفته نماند، در سال تحرير اين مباحث يعني دهه هشتاد شمسي، تغييرات شهرسازي كه در شهر مكه و مدينه منوره، صورت گرفته، شهر مكه را از يك طرف به جده متصل كرده، و از طرف ديگر خيابانها و ساختمانهاي آن به «مِني» و «عَرَفات» وصل شده است، و شهر مكه تقريبا قيافه شهر مذهبي و قديمي خود را از دست داده، و تبديل به يك شهر به ظاهر غربي گرديده است. اغلب شركتها و مؤسسات داخلي و خارجي در آن‌جا سرمايه‌گذاري كرده‌اند. ظواهر فرهنگي غربي بر اغلب كوچه‌ها و محلات و بازارهاي مكه و مدينه منوره مسلط شده اســـت.
از بالاي بام مساجد حرم مقدسه، هتل‌هاي خارجي «هايت» و غيره سر بركشيده، و چنان به نظر زاير مي‌آيد كه جزو ساختمان حرم شده است!
جز بازار ابوسفيان كه هنوز به نام نامي‌ترين دشمن اسلام با فروشگاههاي سنتي
تاريخ ساختمان كعبه (117)
خود پابرجا نگه داشته شده، در قسمت‌هاي ديگر مكه اثر چنداني از تاريخ و سنن اسلامي به چشم زاير نمي‌خورد! مؤلف) (1)

ابراهيم خليل اللّه عليه‌السلام در پايان سير بندگي خود به سوي خداي‌تعالي، از طرف خداوند سبحان مأمور مي‌شود براي مردم عمل حج را تشريع كند، كه قرآن كريم اين فرمان را چنيــن حكايت مي‌كند:
1- الـميـــزان ج: 6، ص: 264.

- «وَ اَذِّنْ فِــي‌النّـاسِ بِـالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلي كُلِّ ضامِرٍ يَأْتينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَميقٍ!»
- «در ميان مردم اعــلام حج كن تا پيادگــان و سوارگان بر مركب‌هــاي لاغر از هر ناحيه‌اي دور بيايند!» (27 / حج)
چيزي كه هست، خصوصياتي را كه آن جناب در عمل حج تشريع كرده براي ما نامعلوم است، ولي اين عمل همچنان در ميان عرب جاهليت يك شعار ديني بود، تا آن‌كه پيامبراسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله مبعوث‌شد و احكامي‌در آن تشريع‌كرد،‌كه نسبت‌به‌آن‌چه ابراهيم عليه‌السلام تشـريع كـرده بـود، مخـالفتي نـداشت، بلكـه در حـقيقت مكمـل آن بـود.
اين را ما بدين دليل مي‌گوييم كه خـداي‌تعالي به طور كلي اسلام و احكام اسلام را «ملت ابراهيم» خوانده و فرموده است:
- «بگو پروردگارم مرا به سوي صراط مستقيم هدايت كرده، و ديني استوار، كه ملت

ابراهيــم و معتدل است!» (161 / انعام)
و نـيـز فـرمـوده:
- «براي شما از دين، همان را تشريع كرد كه نوح و ابراهيم و موسي و عيسي را نيز بدان سفارش كرده بود، به اضافه احكامي كه به خصوص تو وحي كرديم!» (13 / شوري) به هر حال، آن‌چه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله از مناسك حج تشريع فرمود، يعني احرام بستن از ميقات، توقف در عرفات، به سر بردن در مشعر، قرباني، سنگ انداختن به سه جمره، سعي ميان صفا و مروه، طواف بر دور كعبه، و نماز در مقام؛ هر يك به يكي از گوشه‌هاي سفر ابراهيم عليه‌السلام به مكه اشاره دارد، و مواقف و مشاهد او و خانواده‌اش را مـجسـم مي‌سـازد.
و به راستــي چه مواقفــي، و چه مشاهــدي! چه قدر پــاك و الهــي بود! مواقفــي

كه راهنمايـش بـه سوي آن مواقــف جذبه ربوبيــت، و سائـق‌اش ذلت

عبوديــت بــود!
آري، عباداتــي كه تشريع شد - و بر همــه تشريع كنندگــان آن بهترين سلام‌ها باد! صورت‌هايــي از توجه كملين از انبيــاء به سوي پروردگــارشان اســت، تمثال‌هايي است كه مسيــر انبياء عليه‌السلام را از هنگـام شروع تا ختــم مسير حكايت مي‌كند، سيري كه آن حضرات بـه سوي مقام قرب و زلفي داشتند:
- «لَقَـــدْ كــانَ لَكُــمْ فـــي رَسُــولِ اللّـــهِ اُسْــوَةٌ حَسَنَـــةٌ!»
- «براي شما هم در رسول اللّه اقتدايي نيكو بود!» (21 / احزاب)
و مي‌فهماند آن‌چه امت اسلام به عنوان عبادت انجام مي‌دهند، تمثالي از سير پيامبرشان است!
و اين خود اصلي است كه در اخباري كه حكمت و اسرار عبادات را بيان مي‌كند، و
تشريع حج ابراهيمي و حج محمدي صلي‌اللّه‌عليه‌وآله (121)
علت تشريع آن را شرح مي‌دهد، شواهد بسياري بر آن ديده مي‌شود، كه كاوشگر بينا مي‌خواهد تا به آن شواهد وقوف و اطلاع يابد! (1)

«وَلِلّهِ عَلَي النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَيْهِ سَبيلاً!» (97 / آل عمران)
قرآن شريف تاريخ تشريع حج را پس از پايان يافتن بناي خانه كعبه به دست ابراهيم عليه‌السلام و پسر اسماعيل عليه‌السلام بيان فرموده است:
1- الميزان ج: 2، ص: 154. بحث علمي

- «از ابراهيم و فرزندش اسماعيل پيمان گرفتيم، كه خانه مرا براي طواف‌كنندگان و اعتكـاف‌كننـدگـان و ركـوع‌كننـدگان و سـجـودكننـدگـان، پـاكيـزه داريـد!» (125 / بقـره)
از وقتي كه حضرت ابراهيم عليه‌السلام خانه كعبه را بنا كرد، هميشه مقصد مردم و محـل عـبـادت‌كـنـنـدگـان بـوده است.
خداي متعال خانه كعبه را براي عبادت و پرستش حق قرار داده، و در آن‌جا انواع و اقسام عبادات را تشريع فرموده است.
آيه زير نشان مي‌دهد كه پس از دعوت ابراهيم عليه‌السلام و اعلام حج، به زودي مورد قبول عامه مردم واقع شده، و عده زيادي از بلاد نزديك و دور، چادرنشين و شهري، براي انجـام دادن عمـل حـج خواهنـد آمـد:
- «در ميــان مردم اعلام حــج كن! تا پيادگان و سوارگان بر مركب‌هاي لاغر از هر

نــاحيــه‌اي دور بياينـــد!» (27 / حج)
از قرآن شريف، در تاريخ پيامبران و اديان، استنباط مي‌شود كه اين شعار الهي در زمان «شعيب پيغمبر و موسي» معروفيت كامل داشته و پا بر جا و مستقر بوده است، زيرا در آيه 27 سوره قصص: «اَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ،» كه سخن شعيب را در مقام عقــد قرارداد با موســي عليه‌السلام نقل مي‌كنـــد، از لفظ «حج» به جــاي سال استفاده شده كه روشن مي‌كند در آن اوان، شماره سال‌ها را با تكرار شدن عمل حج حساب مي‌كردند.
در دعاي حضرت ابراهيــم عليه‌السلام هم نكات زيادي است كه مي‌رساند خانه كعبه هميشه به عبادت الهـي معمـور، و نشـانه‌هــاي هـدايت و راهنمـايي مــردم بوده است.
ناگفته نماند كه عرب جاهليت نيز خانه كعبه را بزرگ شمرده، و عمل حج را به عنوان اين‌كه از شرع ابراهيم است، انجام مي‌دادند. تاريخ هم گوياست كه ساير مردم نيز كعبه

را محترم مي‌دانستند، و عمل حج - به واسطه توجه به خدا و ياد او - خود

نوعي هدايت و راهنمايي است.
اما پس از ظهور اسلام، داستان عظمت آن روشن‌تر از آن است كه بيان شود! ذكرش شرق و غرب عالم را پر كرده، و در جميع عبادات و طاعات و نشست و برخاست مسلمين، و در ساير شئون زندگي، آنان را به خود مشغول داشته است، و به جميع مراتب هدايت و رهبري آنان را رهنمون گشته و در مرحله عبوديت و پرستش ذات ربوبي از مرحله نازل آن كه خطور ذهني باشد، گرفته، و تا سرحد عبوديت كامل، كه «اِنْقِطاع اِلَي اللّهِ» و بريدن از جميع ماسواي او و پيوستن به ذات اقدسش باشد، پيش برده و به مقامي كه جز پاكان و پاكدلان نرسند، و جز مخلَصان آن را مس نكننـد، رسانده است!
تاريخ تشريع حج (125)
در حقيقت، مسلمانان را به سعادت دنيوي كه همان وحدت كلمه و يگانگي امت باشد، رهبري كرده، و غير مسلمانان را هم بيدار مي‌كند، تا به نتايج وحدت اسلامي و هماهنگي قواي مختلف آن پي برده، و از خواب غفلت بيدار شوند! (1)

«وَ اَتِمُّـوا الْحَجَّ وَ الْعُمْـرَةَ لِـلّهِ!» (196 تا 203 / بقـره)
اين آيات در «حَجَّةُ الْوِداع» يعني آخرين حجي كه پيامبر اكرم اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله به جاي
1- الـميــزان ج: 6، ص: 253.

آورده، نازل شده، و بسياري از احكام حج را تشريع فرموده است.
«حج» همان عمل معروفي است كه ابراهيم خليل عليه‌السلام آن را وضع فرمود. و بعد از آن حضرت، در ميان اعراب متداول بوده است. هنگام ظهور اسلام، از طرف خدا الي‌الابد براي اين امت قرار داده شده است.
اين عبادت، با احرام شروع مي‌شود، و با اعمالي مانند وقوف در عرفات و مشعر انجام مي‌يابد، و اعمال ديگري نيز مانند: قرباني، طواف خانه خدا، نماز طواف، سعي بين صفـا و مـروه و غيره، از واجبات آن است.
حج به سه قسم است:
1 - حـج افــراد، 2 - حـج قرآن، 3 - حـــج تـمتــع
«حج تمتع» همـان است كه در اواخـر زمان حيـات پيـامبر گرامي اسلام تشريع شد.

«عمره» عبارت است از زيارت خانه خدا در حال احرام، به جاي آوردن طواف و نمـاز طـواف، سعــي بيـن صفــا و مـروه و تـقصيـر.
(عمره در حقيقت قسمت اول مراسم حج است يعني بدون وجوب رفتن حجاج بـه عـرفات و منـي و اعمـال آن محـل، انجــام مي‌گيــرد.)
آيه «تمتع» با اين‌كه جز حكمي از احكام حج را بيان نمي‌كند، ولي با بيان بسيار تهديدآميـزي پايــان مي‌يابــد، و خـداي‌تعالي مي‌فرمايد:
«وَاتَّقُوااللّهَ وَاعْلَمُوا اَنَ‌اللّهَ شَديدُالْعِقابِ!»(196/بقره)
اين تشديد و تهديد حاكي از آن است كه از افراد مورد خطاب انتظار انكار اين حكم يا لااقل‌توقف‌در قبول‌آن مي‌رفت. و جهت‌انكاراين‌بودكه‌اعراب‌اززمان‌حضرت‌ابراهيم عليه‌السلام با حج خانه خدا مأنوس بودند، و در زمان جاهليت آن را به جاي مي‌آوردند، بعد از طلوع

اسلام هم اين حكم امضا شد، و تا آخر عمر پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله نيز به همين منوال انجام مي‌گرفت.
چنين حكم ريشه‌داري با همه سوابق ممتد و انس و عادت مردم به آن تغيير وضعش كار سهلي نبود، و عرب‌ها به اين آساني آن را نمي‌پذيرفتند،

لذا پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مجبور شد براي تبليغ آن در مجمعي عمومي سخنراني كند و خاطر نشان سازد كه حكم در دست خداست، و آن طور كه دستور مي‌دهد بايد عمل شود، و به همين جهت در آخر آيه امر به تقوي و پرهيزكاري شده است، و سختي عقوبت پروردگار را يادآوري كرده است! عرب‌هاي جاهليت بعد از انجام حج چند روزي در «مني» توقف كرده و با بيانات مختلف از شعر و نثر به پدرانشان افتخار مي‌كردند، خداي متعال، در مقابل اين عمل زشـــت آنان، دستور داد مسلمانـــان بعد از فراغـــت از حج به ذكـر او مشغول باشند.(1)

تشريع حج تمتع (129)

«وَ اَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّهِ!» (196 / بقره)
در تاريخ حج يكي از مسائل مهمي كه تحولي در مراسم آن به شمار مي‌رود، تشريع حج تمتع است. با اين‌كه تشريـع اين امر به وسيلــه وحي الهي و دستور پيامبر گرامي خــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله تأكيد گرديده است، لكن در زمـان حكومت عمر از انجام آن جلوگيري مي‌شد.
1- الـميـــزان ج: 3، ص: 104.

بحث‌هاي روايتي ذيل آيه فوق گوشه‌هايي از اين تاريخ و نيز اختلاف پيش آمـده را روشـن مـي‌سـازد:
امام صادق عليه‌السلام فرمود:
- «هنگامــي كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله خواســت حج واجب را به جــاي آورد، چهار روز به آخر ماه ذيقعده مانده حركت كرد. نماز را در «شجره» گــزارد، آن‌گاه مركــب به طرف «بيداء» رانــد، و از آن‌جا احــرام بست و تلبيــه گفت و صد شتر براي قرباني بــرد. همه مردم احرام حج بستند و ابدا نيت عمره‌اي نداشتنــد، و از موضوع «متعه (حج تمتع)» مطلع نبـودنـد.
هنگامي كه به مكه رسيد، طواف به جاي آورد، و مردم نيز با آن حضرت طواف كردنــد. بعد دو ركعــت نماز طــواف در «مقام ابراهيــم» به جاي آورد، و استلام حجر

كـــرد و سپــس فـرمـــود:
- به آن‌چه خدا ابتدا كرده ابتدا مي‌كنم. و به طرف «صفا» حركت كرد، و هفت مرتبه بين صفا و مــروه سعي كرد. همين كه سعي هفتمين به مروه خاتمه يافت، براي سخنراني ايستـاد و فرمـود:
- احرام را بشكنيد، و عملتان را عمره قرار دهيد، اين دستور خداست! مردم احرام را شكستند، حضرت فرمود:
- من اگر آن‌چه را در آخر دريافت داشتم در اول داشته بودم، و «قرباني با خود نياورده بودم،» مانند شما احرام را مي‌شكستم، ولي خدا مي‌فرمايد: - سر نتراشيد، احرام نشكنيد، تا قرباني به جايگاه خود برسد! سراقه بـن جـعثـم كنـاني گفـت:

- هم‌اكنون دين خود را فرا گرفتم، گويا امروز آفريده شده‌ايم! بفرما ببينيم اين دستور مختص به همين سال است يا هميشه بايد چنين كنيم! حضرت

فرمود: - اين دستور ابدي است! مردي به پا خاست و عرض كرد: يا رسول اللّه، براي حج بيرون شويم در حالي كه از سرهايمان آب غسل جنابت مي‌چكد؟ حضرت فرمود: - تو هرگز به اين حكم ايمان نخواهي آورد!»
(نقل از امام جعفر صادق عليه‌السلام در كافي، از حلبي)
«سُيوطي» در «جَمْعُ‌الْجَوامِع» از سعيدبن مسيب نقل كرده كه: «عمر از تمتع در ماه‌هاي حج نهي كرد و گفت:
من خودم با رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله به جا آوردم، و هم خودم از آن نهي مي‌كنم! و جهتش اين است كه مسلماني كه از گوشه دنيا خسته و غبار آلوده در ماه حج

براي عمره مي‌آيد، خستگي و كوفتگي‌اش در حال به جاي آوردن عمره است، و تلبيه‌اي را كه در آن حال مي‌گويد به حساب عمره گذاشته مي‌شود، بعد مي‌آيد و طواف مي‌كند، و از احرام بيرون مي‌آيد، و لباس‌هايش را مي‌پوشد و بوي خوش استعمال مي‌كند، و با خانواده‌اش در صورتي كه همراه باشد آميزش مي‌نمايد، تا روز «ترويه» كه از نو براي حج تلبيه مي‌گويد، در حالي كه غبار سفر فرو شسته و از خستگي راه بيرون آمده است. و حجي را كه بر عمره برتري دارد اين‌گونه برگزار مي‌كند؟!
اگر مردم را به حال خود بگذاريم با زنان خود در زير درخت «اراك» در مي‌آميزند؟! علاوه بر آن‌كه اهل مكه نه گله‌اي دارند و نه زراعتي؛ بهارشان هنگامي است كه مردم از اطــراف به آن‌جا مي‌آيند، و اگر مــردم تمتع نكننــد و حج و عمــره را در دو وقــت انجام‌دهند به‌نفع ايشان است.»

در «سنن بيهقي» از مسلم از ابي‌نضره روايت شده كه گفت: «به «جابر» گفتم: «ابن زبير» از «متعه» (حج تمتع) نهي مي‌كند، ولي «ابن عباس» امر مي‌فرمايد؟ جابر گفت: جريان قضيه در دست من است. ما با رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله تمتع كرديم. ابوبكر هم با ما بود. عمـر كه به خلافت رسيد گفت:
- پيغمبر همين پيغمبر، و قرآن همين قرآن است، ولي دو «متعه» در زمان پيامبر بود كه من از آن‌ها جلوگيري مي‌كنم، و هر كه را مرتكب شود، به كيفر مي‌رسانم! يكي متعه زنان است، و بر كسي كه نكاح منقطع كند دست نيابم جز اين‌كه او را زير سنگ گم كنم! و ديگري متعه حج است!» (1)
1- الـميــــــزان ج: 3، ص: 115.

فصل پنجم:تشریع زکات و خمس

«خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكّيهِمْ بِها وَ...!» (103 و 104 / توبه)
اين آيه شريفه متضمن حكم زكات مالي است، كه خود يكي از اركان شريعت و ملت اسلام است. هم ظاهر آيه اين معنا را مي‌رساند و هم اخباري بسياري كه از طرق امامان
(137)
اهل بيت عليهم‌السلام و از غير ايشان، آيه را چنين تفسير كرده‌اند.
- «از اموال آن‌ها زكات بگير، تا بدين وسيله پاكشان كني، و اموالشان را نمو دهي، و دربـاره آنان دعاي خيـر كن، كه دعاي تو مـايه آرامش آنـان است، و خـدا شنوا و داناست!»
خداي سبحان رسول گرامي خود را امر مي‌كند به اين‌كه صدقه را از اموال مردم بگيرد. صدقه از انواع و اصنافي از مال‌ها گرفته مي‌شود: يك صنف نقدينه، يعني طلا و نقره، صنف ديگر شتر و گاو و گوسفند، نوع سوم غلات چهارگانه، يعني گنـدم و جـو و خـرمـا و كـشمـش است.
خطاب به رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرمايد:
- اي محمد! از اصناف مال‌هاي مردم زكات بگير و ايشان را پاك و اموالشان را پر بركت گردان!
(138) تاريخ تشريع دين اسلام
مقصود از اين‌كه فرمود: «صَلِّ عَلَيْهِمْ» دعاي خير به جان و مال ايشان است. هم‌چنان‌كه از سنت چنين به يادگار رسيده كه آن جناب در برابر كسي كه زكات مي‌داده چنين دعا مي‌كرده كه: خدا به مالت خير و بركت مرحمت فرمايد! خداي سبحان مـي‌فـرمـايد:
- نفوس ايشان به دعاي تو سكونت و آرامش مي‌يابد! اين خود نوعي تشكر از مساعي ايشان است. هم‌چنان‌كه عبارت آخر آيه «وَ اللّهُ سَميعٌ عَليمٌ!» مايه آرامشي است كه دل‌هاي متكلفيني كه اين آيه را مي‌شنوند و يا مي‌خوانند به وسيله آن سكونت مي‌يابد. سپس با آيه زير مردم را به دادن زكات تشويق مي‌كند:
- «مگر ندانسته‌اند كه آن كس كه توبه از بندگانش مي‌پذيرد، و زكات‌ها را مي‌گيرد، خداست!» (104 / توبه)
حكم زكات مالي (139)
اگر زكات مي‌دهند، بدين جهت است كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و يا عامل و مأمور وصول آن حضرت از ناحيه خدا مأمور به گرفتن آن است، لذا در اين آيه به عنوان تشويق مي‌فرمايد كه مگر نمي‌دانيد كه اين صدقات را خدا مي‌گيرد؟ و گرفتن رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله نيز گرفتـن

خـداست، پس در حـقيقت گـيرنده آن خود خداست!
در روايـات اسـلامي از حـضرت امـام صـادق عليه‌السلام در كـافي نقـل شـده كه فـرمـود:
- وقتي آيه فوق نازل شد رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله دستور داد منادي در ميان مردم ندا در دهد كه خداوند زكات را بر شما واجب كرده است، هم‌چنان‌كه نماز را واجب كرده است. و از همان موقع زكات در طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گنـدم و جـو و خرما و كشمـش واجـب گرديد.
(140) تاريخ تشريع دين اسلام
منادي هم اين معنا را به گوش مردم رسانيد و در خاتمه اعلام داشت كه خدا از غير اين چند چيز زكات نمي‌خواهد! آن‌گاه مي‌گويد:
- بر ساير اموالشان زكاتي مقرر نكرد تا آن‌كه يك سال گذشت. مردم رمضان بعــدي را روزه گـرفتنــد و افطار كردند، پس آن‌گاه مناديــش را فــرمــود نـدا در دهد:
- اي گــروه مسلميــن! زكات اموالتــان را بدهيد تا نمازهايتــان قبول شــود! آن‌گــاه مأموريت وصــول را روانه كــرد تا زكات و ماليــات اراضــي را جمع كنند.(1)

1- الـميـــــزان ج: 18، ص: 303.

شريعت مقدس اســلام مبتكر و پيشقدم شناسايــي هويت و واقعيت جامعه در مقابـل فرد، و تشريــع احكام مالــي براي اجتماع و قوانيــن و نظاماتي براي آن، است.
اسلام در قرآن كريم اعلام داشته كه با تركيب عناصر افرادي كه دور هم زندگي مي‌كنند موارد جديدي پيدا مي‌شود به نام اجتماع كه مانند خود افراد حيات و مماتي دارد، و وجود و عدمي، و شعور و اراده‌اي، و ضعف و قدرتي، و عينا مانند افراد تكاليفي دارد، و خوبي‌ها و بدي‌ها و سعادت و شقاوت و امثال آن. در بيان همه اين امور آيات بسياري در قرآن كريم هست.
اسلام همان طور كه براي افراد حقوقي مقرر نمود، براي اجتماع نيز حقوقي مقرر داشت. سهمي از منافع اموال و عايدات افراد را به عنوان صدقات واجبه، كه همان زكات باشد، و به عنوان خمس غنيمت، و غير آن را به اجتماع اختصاص داد، و هر چند قوانين

اجتماعي به آن صورت كاملي كه اسلام آورد، سابقه نداشت، و از ابتكارات اسلام بود، لكن اصل آن ابتكاري و نوظهور نبود، و فطرت بشر به طور اجمال آن را در مي‌يافت و در شرايع قبل از اسلام از قبيل شريعت حمورابي و قوانين روم قديم، جسته و گريخته، چيزهايي درباره اجتماع ديده مي‌شود، بلكه مي‌توان گفت هيچ سنت قومي در هيچ عصري و در ميان هيچ طايفه‌اي جاري نبوده مگر آن‌كه در مالي حقي براي اجتماع رعايت مي‌شده است، و بنابراين مجتمع هر جور كه بوده، در قيام و رشدش نيازمند به هزينه مالي بوده است.

امتيازات قوانين مالي اسلام

شريعت اسلام در ميان ساير سنت‌ها و شريعت‌ها در چند مورد ممتاز است: اسلام در تأمين جهات مالي اجتماع تنها اكتفا كرده به روز پيدايش و حدوث ملك، و از آن تجاوز نكرده است. يعني، وقتي مالي در ظرفي از ظروف اجتماع به دست آمد، مثلاً از زراعت غله‌اي يا از تجارتي سودي عايد شد، در همان حال به دست آمدنش سهمي را ملك اجتماع دانسته است، و بقيه سهام را ملك صاحبش، يعني كسي كه سرمايه‌گذاري نموده و يا كار كرده است، دانسته كه جز پرداخت آن سهم، چيز ديگري از او نخواسته است، و وقتي سهم اجتماع را پرداخت كرد، ديگر براي هميشه مالك بقيه سهام خواهد بود.

بالاتر از اين از امثال آيه «خَلَقَ لَكُمْ مـا فِي الأَرْضِ جَميعا - تمامي آن‌چه را كه در زمين است براي شما آفريد!» (29 / بقره) و آيه «اموالتان را كه خداوند آن را مايه قوام شما قرار داده، به سفيهان ندهيد!» (4 / نساء) استفاده مي‌شود كه هر ثروتي كه به دست مي‌آيد، در حال به دست آمدن، ملك اجتماع است، آن‌گاه سهمي از آن به آن فردي كه ما وي را مالك يا عامل مي‌ناميم، اختصاص يافته، و مابقي سهام كه همان سهم زكات يا خمس باشد در ملك مجتمع باقي مي‌ماند، پس يك فرد مالك، ملكيتش در طول ملك اجتماع است. خلاصه اين‌كه حقوق ماليه‌اي كه شريعت اسلام براي اجتماع وضع كرده، حقوقي است كه در هر ثروتي در حين پيدايش آن وضع نموده، و اجتماع را با خود شريك كرده، و آن‌گاه فرد را نسبت به آن سهمي كه مختص به اوست مالك دانسته، و به او آزادي داده تا در هر جا بخواهد به مصرف برساند، و حوايج مشروع خود را تأمين نمايد، به طوري

كه كسي حق اعتراض نداشته باشد، مگر امر غيرمنتظره‌اي جامعه را تهديد كند، مانند: حمله دشمن يا قحطي، كه زندگي افراد را تهديد كند، كه بايد با صرف اموال شخصي خود از آن جلوگيري كنند.

اما وجوهي كه معمولاً به عنوان باج‌سرانه و يا ماليات بر درآمد و يا خراج زمين و ده كه در شرايط خاصي اخذ مي‌شود، و يا عشريه‌اي كه در احوال معيني مي‌گيرند، همه اين‌ها را اسلام غير مشروع دانسته و آن را نوعي ظلم و غصب شمرده است، كه باعث محدوديت در مالكيت مي‌شود.
پس در حقيقــت، در اسلام، جامعــه از افراد خود غيــر از مال خودش و سهمي كه

در غنيمــت و عوايــد دارد، آن هم جــز در اول پيدايش و به دســت آمدن آن، چيز ديگري نمي‌گيرد، و وقتي سهم مالك معين شــد و جدا گرديد ،احدي حق معترض شدن نــدارد، و در هيچ شرايطـي نمي‌توانــد دست او را كوتــاه و حريتــش را زايــل ســازد.

محل مصرف وجوهات اسلامي

اسلام حال افرادرا نسبت به‌اموال خصوصي‌اجتماع در نظر گرفته است. مي‌بينيم كه زكات را به‌هشت سهم تقسيم كرده، و از آن تنها يك سهم را در راه خدا - في سَبيلِ اللّهِ - اختصــاص داده و بقيه را براي فقــرا و مساكين و كارمنــدان ماليه و مؤلفــة القلـوب، و ديگـــران تعييــن نمـــود.

هم‌چنيــن خمس را شش سهم كرد و از آن بيــش از يك سهــم براي خــدا نگذاشت، و بقيه را به رســول و ذي‌القرباي رسول، يتيمــان، مساكيـن و ابن‌سبيــل تعييـن نمود.

(148) تاريخ تشريع دين اسلام

فلسفه تقسيم فوق بدان جهت است كه فرد، يگانه عنصري است كه اجتماع را تكون مي‌دهد و جز با اصلاح حال افراد، اجتماعي نيرومند پديد نمي‌آيد.
رفع اختلاف طبقاتي، كه خود از اصول برنامه اسلام است، و ايجاد تعادل و توازن در بين نيروهاي مختلف اجتماع، و تثبيت اعتدال در سير اجتماع با اركان و اجزايش، صــورت نمي‌گيرد؛ مگر با اصــلاح حال فرد، و نزديــك به هم ساختــن زندگــي آن‌ها.
اگر وضع افراد اجتماع سر و صورت به خود نگيرد، و زندگي‌ها به هم نزديك نشوند، و تفاوت فاحش طبقاتي از ميان نرود، هر قدر هم براي اجتماع پول خرج شود، و بر شوكت و تزئينات مملكتي افزوده گردد، كاخ‌هاي مشيد بالا

رود، معذلك روز به روز وضع جامعه وخيم‌تر مي‌گردد، و به تجربه‌هاي طولاني و قـطـعي نشـان داده كـه كـوچـكتـرين اثـر نيكـي نمـي‌بـخشـد!

اسلام به خود اشخاصي كه به اجتماع بدهكار شده‌اند اجازه داده تا مثلاً زكات خود را به پاره‌اي از مصارف از قبيل: فقرا و مساكين، برسانند، و محدودشان نكرده به اين‌كه حتما بدهي خود را به حكومت و زمامدار مسلمين و يا مأمورين جمع‌آوري زكات بدهند.
اين خود نوعي احترام و استقلالي است كه شارع اسلام نسبت به افراد مجتمع خود رعايت نموده است، نظير احترامي است كه براي امان دادن يك مسلمان به يك محارب قائل مي‌شود، و هيچ فردي از افراد مسلمين نمي‌تواند آن ذمه و آن خط امان را نقض

نمايد، و با اين‌كه از كفار محارب است، همه مجبورند، و حتي خود زمامدار نيز محكوم است به اين‌كه آن ذمه را محترم شمارد.
اما اگر زمامدار و ولي امر مسلمين در مورد خاصي مصلحت اسلام و مسلمين را در اين ديد كه از دادن چنين ذمه‌اي جلوگيري كند، در اين صورت مي‌تواند نهي كند و بر مسلمين واجب مي‌شود كه از آن خودداري نمايند، چون اطاعت ولي امر واجب است. (1)

1- الـميـــزان ج: 18، ص: 218. گفتار تحليلي و علمي.

«وَاعْلَمُـوآا اَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَلِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبي وَ...!»
(41 / انفال)
اين آيه مشتمل است بر وجوب دادن خمس غنيمت، و غنيمت به معناي رسيدن به درآمد از راه تجارت و يا صنعت و يا جنگ است:
- «بدانيد كه آن‌چه شما غنيمت مي‌بريد، هر چه باشد، پنج يك آن از آنِ خدا و رسول و خويشاوندان و يتيمان و مسكينان و ابن سبيل بوده، آن را به اهلش برگردانيد اگـر به خـدا و به آن چـه كه بر بنـده‌اش محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله در جنگ بدر نازل كرده، ايمان داريد!»
در روز بدر اين معني را نازل كرده بود كه انفال و غنيمت‌هاي جنگي از آن خدا و رسول اوست، و احدي را در آن سهمي نيست، و اينك همان خدايي كه امروز تصرف در

چهار سهم آن را بر شما حلال و مباح گردانيده، دستورتان مي‌دهد كه يك سهم آن را بـه اهلش برگردانيد!
از ظاهر آيه برمي‌آيد كه تشريع در آن مانند ساير تشريعات قرآني ابدي و دائمي است، و نيز استفاده مي‌شود كه حكم مورد نظر آيه مربوط به هرچيزي است كه غنيمت شمرده شــود، هرچند غنيمــت مأخوذ از كفــار نباشد،ماننــد استفاده‌هــاي كسبـــي و مرواريدهايــي كه با غوص از دريــا گرفته مي‌شــود، و كشتيراني و استخراج معادن و گنــج؛ گـو اين‌كه مـورد نــزول آيه غنيمــت جنگي است، ولكــن مورد مختص نيست.
در روايات اسلامي، در كافي از امام ابي الحسن عليه السلام نقل شده كه در پاسخ به مسأله خمس فرمودند:
«خمــس در هر فائــده‌اي كه مــردم مي‌برنــد، چـه كـم و چــه زيــاد، واجـــب اســت!»

مصارف خمس در خود آيه مشخص شده است؛
«و بدانيد آن‌چه را كه سود مي‌بريد براي خداست پنج يك آن، و براي رسول و خويشاوند او و يتيمان و مسكينان و راه‌ماندگان...!» (41 / انفال)
از ظاهر مصارفي كه در آيه برشمرده برمي‌آيد كه مصارف خمس منحصر در آن‌هاســت، و براي هريــك از آن‌ها سهمــي است، به اين معنــا كه هركــدام مستقــل در گرفتن سهم خود مي‌باشند، نه اين كه منظور از ذكر مصارف از قبيل ذكر مثال باشد.
«ذُوالْقُرْبــي» به معناي نزديكــان و خويشاونــدان است، و در ايــن آيــه مراد به آن نزديكــان رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و يــا به طوري كه از روايــات قطعــي استفــاده

مي‌شــود خصوص اشخاص معيني از ايشان است.
در كــافــي از امــام مــوســي بــن جعفـــر عليه‌السلام روايــت اســت كــه فــرمـــود:
«خمس در پنج چيز واجب است: در غنيمتها و غوص و در گنجها و در معادن و كشتيراني. از همه اين چند صنف خمس گرفته مي‌شود. و در مصارفي كه خدا معلوم كرده، تقسيم مي‌شود و چهار پنجم ديگر، اگر غنيمت است، در ميان لشكريان تقسيم، و اگر غير آن است به صاحبش رد مي‌شود.
و در ميان آنان به شش سهم تقسيم مي‌شود؛ سهمي براي خدا و سهمي براي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله ، و سهمي براي ذي القربي، و سهمي براي يتيمان، و سهمي براي مسكينان، و سهـمـي بـراي درمــانـدگـان در سفـر.
آن‌گاه، سهم‌خدا و رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله را به‌وراثت به‌جانشين او مي‌دهند. پس زمامداري

كه‌جانشين‌پيغمبر است سه‌سهم‌مي‌برد: دو سهم‌ازخدا و رسولش، و يك‌سهم‌از خودش!
پس، با اين حساب نصف تمامي خمس به او مي‌رسد، و نصف ديگر آن طبق كتاب و سنت در ميان اهل بيت او سهمي به يتيمان ايشان و سهمي به مسكينان ايشان و سهمي به سادات در مانده در سفر، داده مي‌شود، آن قدر كه كفاف مخارج يك سال ايشان بكند.
و اگــر چيــزي باقي ماند آن نيــز به والــي داده مــي‌شود.
و اگر به همه آنان نرسيد و يا اگر كفاف مخارج يك سال ايشان را نكرد

والي (زمامدار) بايد از خودش بدهد تا همه براي يك سال بي‌نياز شوند، و اگر گفتيم: والي بايد از خودش بدهد براي اين است كه اگر زياد مي‌آمد او مي‌برد.
و اگر خداوند تعالي خمس را مخصوص اهل بيت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله كرد و به مسكينان و درماندگان در سفر از غير سادات نداد براي اين بود كه عوض خمس به آنان صدقات

را داد، چـون خداوند تعالـي مي‌خواسـت آل محمـد عليهم‌السلام به خاطر قرابتـي كه بـا آن حضـرت دارند منزه و محتـرم باشند، و به چـرك (زكات) مـردم محتاج نگردنـد، لذا خمس را تا حـدي كه رفع نيازشـان را بكند براي آنـان قرار داد تـا به ذلـت و مسكنـت نيفتنـد، و اما صدقـه دادن خود سـادات به يكديگـر عيبـي نـدارد.
و اين كساني كه خداوند خمس را برايشان قرار داده خويشاوندان رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و همانهايند كه در آيه «وَ اَنْذِرْ عَشيرَتَـكَ الاَقْرَبينَ!» از آنان ياد فرموده و ايشان فرزندان عبدالمطلب از ذكور و اناث هستند، و احدي از خاندان قريش و ساير تيره‌هاي عرب جزو آنان‌نيستند، و هم‌چنين موالي ايشان نيز در اين‌خمس سهمي‌ندارند، صدقات مردم براي موالي ايشان حلال است و موالي با سايـر مردم يكسانند.
كسي كه مادرش از بني هاشـم و پدرش از سايــر دودمانهاي قريــش باشد زكات

و ساير صدقــات بر او حلال اســت و از خمس چيــزي به او نمي‌رسد، براي اين كه خـداي‌تعالـي مي‌فـرمـايـد: «ايشــان را بـه نـام پدرانشــان بخوانيــد!» (5 / احــزاب)
خلاصه، آن‌چه كه از اخبار ائمه اهل بيت عليهم السلام رسيده متواتر است در اين كه:
1 - خمــس مختــص به خدا و رســول و امام از اهــل بيت و يتيمــان و مسكينــان و ابن سبيل‌ها از سـادات است و به غير ايشان داده نمي‌شود.
2 - اين‌كه خمــس به شش سهم به همان نحوي كه در روايات بالا آمده تقسيم مي‌شود.
3 - اين‌كه‌خمس مختص‌به‌غنائم‌جنگي‌نيست،بلكه‌هرچيزي‌راكه در لغت‌غنيمت شمرده مي‌شود، شامل‌مي‌شود، مانند: سودكسب و گنج و استخراج‌مرواريدازدرياومعدن‌ها و كشتيراني.
4 - در روايات ائمه آمده كه خمس موهبتي است از ناحيه خدا براي اهل بيت كه بـدين‌وسيلـه زكـات و صدقات را برايشان حرام كرد.

اين‌كه در روايات داشت؛ خداي سبحان غرضش از تشريع خمس احترام اهل بيت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و دودمان او بوده و خواسته است تا محترم‌تر از آن باشند كه چرك اموال مردم را بگيرند. ظاهر اين روايات اين است كه نكته نامبرده را از آيه زكات گرفته‌اند كه خطاب به پيغمبرش مي‌فرمايد: «از اموالشان صدقه‌اي بگير تا بدان وسيله پاك و پاكيزه‌شان سازي...،» چون تطهير و تزكيه (پاكيزه كردن) هميشه در چيزهايي است كه چرك و آلودگي و مانند آن داشته باشند. (1)

1- الميزان ج: 17، ص: 141.

فصل ششم:تشریع محرمات در اسلام

«يَسْأَلُونَـكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِـرِ قُلْ فيهِما اِثْـمٌ كَبيرٌ وَ مَنافِـعُ لِلنّـاسِ...!»
(219 و 220 / بقـره)
يكي از احكام تشريع شده در اسلام كه از لحاظ تأثير تاريخي و اهميت اجتماعي
(161)
و رواني آن بسيار مشهور است، تشريع تحريم شرابخواري و قمار است. نكات عمده تاريخي اين مطلب را ذيلاً شرح مي‌دهيم و جزئيات فقهي و تفسيري آن در جلـدهاي ديگـر ذكر خواهد شد.
آياتي كه راجع به اين موضوع است، در چهار مرحله نازل شده است:
1 - «بگو، جز اين نيست كه پروردگارم «فواحش» را، آن‌چه از آن‌ها هويداست، و يا آن‌چه پنهان است، و اثم، و بغي يا سركشي به ناحق را، حرام فرمـوده است.» (31 / اعـراف)
در اين آيه صريحا «اِثْم» تحريم شده است ولي بيان نشده كه مراد از «اِثْم» چيست، و خمر داراي «اِثْمٌ كَبير» است، و شايد اين سكوت به منظور ارفاق و تسهيل بر مكلفين باشد.
2 - «و از ميوه‌هاي درختان خرما و انگور، كه از آن‌ها شراب، و رزق خوبي بگيريد!»
(162) تاريخ تشريع دين اسلام
(67 / نـحـل)
در اين آيه نيز اشاره به پليدي شراب شده است. زيرا كلمه «شراب» را در مقابل «رزق خوب» قـرار داده و مـعلوم كـرده كـه آن از رزق‌هـاي نيكو نيست!
دو آيه فوق در مكه نازل شده است، و گويا مردم قبل از نزول آيه زير متوجه حرمت آن نـبـودنـد:
3 - «لا تَقْرَبُوا الصَّلوةَ وَ اَنْتُمْ سُكاري - به نماز نزديك مشويد در حالي كه مست هستيـد!» (42 / نساء)
اين آيه در مدينه نازل شد تا اندازه‌اي از مي‌گساري و مستي جلوگيري كرد، يعني مردم را در بهترين حالات كه نماز است و بهترين جاها كه مسجد است، از اين عمل زشت باز داشت.
تاريخ تحريم شرابخواري و قمار (163)
بعـد از آيـه فـوق، آيـه زيـر نازل شـد و خمـر را به طـور كلـي تحريـم كـــرد:

4 - «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ - از تو درباره شراب و قمار مي‌پرسند، بگو در آن دو گناهي كبير است، و در ضمن سودهايي هم براي مردم دارند، ولي گناه آن‌ها از سـود آن‌ها بزرگتـر است!»» (219 / بقره)
دلالت آيه بر حرمت خمر از اين راه است كه براي آن «اِثْمٌ كَبير» اثبات مي‌كند، و در آيـه اعراف تصريح شده كه اثم حرام است.
در قرآن شريف براي قتل و كتمان شهادت و افتراء و غيره اثبات «اِثْم» شده، ولي «اثم بزرگ» فقط در مورد شراب و قمار شده، و نيز «شرك» كه آن را «اثم عظيم» خوانده است. بعد از آيه فوق، آيه زير نازل شد:
5 - «يأَيُّهَا الَّذينَ ءَامَنُوا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَ... اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، جز اين نيست

كه شراب و قمار و بت‌ها و تيرهاي شانس، پليد و از كار شيطان است، از آن‌ها اجتناب كنيد...!» (92و93/مائده)
از اين دستور اكيد، و مخصوصا از ذيل آيه فهميده مي‌شود كه مسلمانان بعد از نزول آيه سوره بقره هنوز به طور قطعي شرب خمر را ترك نكرده بودند، تا اين‌كه اين آيه نازل شد.
آيين اسلام، پايه احكام خود را بر نگهداري و تقويت عقل سالم قرار داده است، و از هر چيزي كه عملكرد عقل را باطل سازد، مانند: شراب و قمار و تقلب و دروغ و غيره، اكيــدا منـع نموده است!
از چيزهايــي كه بيــش از هر چيــز با حكومــت عقل سليــم و فرمانروايــي مطلق آن مخالف است، در بين افعـال - شرابخــواري، و در بيــن اقـوال - دروغگويــي اسـت.

اهميت تحريم شراب در روايات اسلامي بسيار نقل شده است. روايت زير نشان مي‌دهــد هر كسي كه در رابطـه با آن كوچكترين عمل يا خدمتي انجام دهد، جز ملعونين خدا حساب مي‌شود: (در كتاب كافـي از جابر از حضــرت باقــر عليه‌السلام روايــت شده كه:)
رســول خـــــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فـــرمـــود:
- خدا ده كس را درباره شراب لعن فرموده است:
1 - آن كس كـه درختش را كاشته،
2 - آن كس كـه نگهباني‌اش كرده،
3 - آن كس كه انگورش را فشرده،
4 - آن كـس كـه آن را نـوشـيـده،
5 - آن كــس كه در جــام ريختـــه،

6 - آن كـــس كـه حـمل كـــــرده،

7 - آن‌کس که از حامل دریافت کرده،
8 - آن کـــس‌کـــه فــــروختـــــه،
9 - آن کـــــس کـــه خـــريــــــده،
10 - و آن كس كه از بهـايش استفـاده كـرده است!!!
(و نيز در كافي ازحضرت امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه:)
رســـول خــــــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فــــرمــــــود:
- شـــراب رأس گـــنـاهــان اســت!!! (1)
1- الـميـــــــزان ج: 3، ص: 280.

«يأَيُّهَــا الَّذينَ ءَامَنُــوا أِنَّمَا الْخَمْــرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الاْنْصابُ وَ الاْزْلمُ رِجْسٌ...!»
(90 تا 93 / مـائـده)
«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، جز اين نيست كه شراب و قمار و بت‌ها (يا سنگ‌هايي كه براي قرباني نصب شده،) و چوبه‌هاي قرعه، پليد و از عمل شيطان است! پس دوري كنيد از آن‌ها، باشدكه رستگاري شويد...!»
اين چهار آيه از سوره مائده (از 90 تا 93) همگي در مقام بيان حال شراب هستند. در

بعضي‌از آن‌ها قمار، و در بعضي ديگر انصاب و ازلام‌هم علاوه شده است.
اگر آياتي كه در سوره بقره و نساء و اعراف درباره شراب نازل شده، به اين آيات اضافه كنيم و بررسي نماييم، از سياق مختلف آن‌ها به اين نتيجه مي‌رسيم كـه شـارع مقـدس اسـلام شـراب را بـه تـدريـج تـحـريـم فـرمـوده اسـت.
به اين معنا كه نخست شراب را در ضمن عنوان گناه، كه عنواني است عام، تحريم كرده و فرموده است:
- «بگو پروردگار مــن، «فواحش» را (چه علنــي و چه در پرده)، و هم‌چنين «اثم» را تحـريــم نمــوده اســـت.» (33 / اعراف)
و آن‌گاه آن را به تحريم خـاص و به صـورت نصيحت بيـان كـرده و فـرموده است:
- «بگو، گرچه براي مردم در اين دو (شراب و قمار) منافعي است، الا اين‌كه گناه آن دو از

نفعشـــان بزرگتـر اســت!» (219 / بقره)
و نـيـز فـرمـوده:
- «مبادا اين‌كه مستيد در صدد نماز خواندن بر آئيد، بلكه صبر كنيد تا آن‌كه به حال خود آمده و بفهميد چه مي‌گوييد!» (43 / نساء)
بار سوم آن را باز به تحريم خاص و لكن با تشديد و تأكيد هر چه بيشتر بيان كرده و فرموده:
- «... شــراب و قمار و بت‌هــا و تيرهاي قرعــه، پليد و از عمــل شيطان است، پس دوري كنيــد از آن‌هـــا...!» (90 تــا 93 / نســاء)
ايـن آيـات آخـري از چـنـد جـهت مـشتمـل تـشديـد و تـأكـيـد است:
1 - با كلمــه «اِنَّما» تشديــد فـرمـــوده،

2 - شراب را پليد و رجس خوانده،
3 - آن‌را عمل شيطان ناميده،
4 - امر صريح به اجتناب ازآن داده است،
5 - فرموده در اين اجتناب، اميد رستگاري هست،
6 - مفاسدي را كه مترتب بر آشاميدن شراب است، بيان فرموده،
7 - پرسيده آيا اين مقدار از بيان مفاسد آن شما را از اين عمل زشت بازنمي‌دارد؟
8 - بعد از آن همه تأكيد آنان را به اطاعت خدا و رسول امر فرموده، و از مخالفتشان برحذر داشته‌است،
9 - فرموده: خداوند از اين‌كه او را اطاعت بكنيد يا نكنيد بي‌نياز است،
تدريج در تحريم محرمات (171)
10 - در آيه چهارم فرموده: «بر كساني كه ايمان آورده و عمل صالح كرده‌اند، گناهي نيست در آن‌چه قبل‌ازاين ازاين‌محرمات خورده‌اند و...،»(93/مائده) كه دليل‌بر تشديد است.

رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطنِ!

- «... شراب و قمار و بت‌ها و تيرهاي قرعه، پليد و از عمل شيطان است، پس دوري كنيد از آن‌ها...!» (90 تا 93 / مائده)
اين عبـارت، پليد بودن آن‌هايـي را كه در آيه شمرده بيان مي‌كند، و پليد بودن آن‌ها مشتمل بر وصفي است كه فطرت انسانـي نزديكي به آن را براي خاطر آن وضعش جايز نمي‌داند، زيرا در آن هيچ خاصيـت و اثري كه در سعادتش دخيل باشد،
(172) تاريخ تشريع دين اسلام
و احتمال دهـد كه روزي آن خاصيت از آن پليدي جدا شود نمي‌بينيد. سپس مي‌فرمايد:
- شيطان مي‌خواهد به وسيله همين پليدي‌ها يعني شراب و قمار بين شما دشمني و عداوت به وجود آورد، و مانع ذكر خدا و نماز شود.
از اين‌كـه عـداوت و بغضـاء را تنهـا از آثار شـراب و قمـار دانستـه از اين جهت اسـت كه اين اثـر در آن دو ظاهرتـــر است.
رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطنِ (173)

خداونـد متعـال در پـايـان آيـات مـزبــور مي‌فــرمــايـــد:
- «لَيْسَ عَلَي الَّذينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصّلِحتِ جُناحٌ فيما طَعِمُوآا...!»
- بر كساني كه ايمان آورده و عمل صالح كرده‌اند، نسبت به آن‌چه از شراب نوشيده و يا از ساير محرمات مرتكب شده‌اند، حرجي نيست، اما به شرطي كه علاوه بر ايمان و عمل صالح در جميع مراحل و اطوار خود ايمان به خدا و رسول و احسان در عمل را دارا باشند! (93 / مائده)
با داشتن چنين فضايلي، اگر قبل از نزول آيه تحريم، و رسيدن آن به گوششان، و يا قبل از اين‌كه معني آن را فهميده باشند، به يكي از اين پليدي‌ها كه عمل شيطان است، مبتلا بوده‌اند، حرجي بر آن‌ها نيست، و خداي‌تعالي از گناهان گذشته

آن‌هـا صـرف نظر كرده است.
آن‌چه از آيات استفاده مي‌شود اين است كه شراب در مكه و قبل از هجرت تحريم شده است. آيه 33 سوره اعراف كه مكي است بر اين امر دلالت دارد. آيه 219 سوره بقره هم آيه‌اي است كه در اوايل هجرت در مدينه منوره نازل شده است، لذا شكي باقي نمي‌ماند كه در اوايل هجرت شراب بر مسلمين تحريم شده بود. از آيه فوق بر مي‌آيد كه بعد از آيه سوره بقره و قبل از آيه سوره مائده برخي از مسلمين به دنبال عادت زشت قبلـي خود مبتـلا بوده‌اند.(1)

1- الـميــزان ج: 11، ص: 203.

«اِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُــمُ الْمَيْتَةَ وَ الــدَّمَ وَ لَحْــمَ الْخِنْزيرِ وَ ما اُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِه...!»
(115 / نحل)
«حق اين است كه مردار و خون و گوشت خوك، و آن‌چه نام غير خدا بر آن ياد شده، براي شما حرام است، و هر كه ناچار شود بدون زياده‌روي و تجاوز، خدا آمرزگار و رحيم است.»
مفاد اين آيه با چند عبارت مختلف در چهار جاي قرآن ايراد شده است:
- در سوره انعام و نحل كه هر دو مكي هستند، و يكي در اوايل بعثت و ديـگـري در اواخــر تـوقـف رسـول خـدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در مـكـه نـازل شـده اسـت.
(176) تاريخ تشريع دين اسلام
- در سوره بقره و مائده، كه يكي در اوايل هجرت به مدينه و ديگري در اواخر آن نازل شـده، و هـر دو شـامل ايـن مطلب هستند.
اين آيه به طوري كه بعضي از مفسرين گفته‌اند، دلالت دارد بر انحصار محرمات در همين چهار مورد (مردار، خون، گوشت خوك، و آن‌چه براي غير خدا ذبح شود،) و لكن با مراجعه به سنت به دست مي‌آيد كه محرمات ديگري غير از اين چهار محرمه كه، اصل در محرماتند، نيز وجود دارد، كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به امر پروردگارش كه فرمود: «آن‌چه رسول به شما دستور داد بدان عمل كنيد، و آن‌چه شما را از آن نهي كرد، ترك نماييد!» بيان نموده است. (7 / حشر)
سپس خداي‌تعالي مؤمنين را از بدعت نهادن در دين احتراز مي‌دهد و مي‌فرمايد: - «براي‌آن توصيف دروغ‌كه زبان‌هايتان‌مي‌كند، مي‌گوييد: اين‌حلال است و اين حرام! كه
چهار محرمه در اسلام و سابقه محرمات در يهود (177)
دروغ بر خدا مي‌بنديد، كساني‌كه دروغ بر خدا بندند رستگار نمي‌شوند!»
(116 و 117 / نحل)
خطاب اين آيه متوجه مؤمنين است، و اين احتمال را تأييد مي‌كند كه مراد از جمله مورد بحث نهي از بدعت در دين باشد، يعني چيزي از حلال و حرام داخل در دين مكنيد، و چيزي كه از دين نباشد و به وسيله وحي نرسيده باشد، در ميان جامعه باب مكنيد، چــه اين افتـراء به خـداسـت، هـر چند كه بـاب كننــده‌اش آن را به خــدا نسبــت ندهـد.
قرآن مجيد آن‌گاه مسئله محرمات در يهود را مطرح كرده و مي‌فرمايد:
- «براي يهود آن‌چه‌را كه قبلاً براي تو نقل‌كرديم، حرام كرديم، ما بر آن‌ها

ستم نكرديم بلكه خودشان به خودشان ستم كردند!» (118 / نحل)
آن‌چه را كه قبلاً خداوند براي رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله درباره محرمات يهود نقل فرموده در ســوره انعام در آيـه 146 است كه مي‌فرمايد:
(178) تاريخ تشريع دين اسلام
- «براي يهود تمام ناخنداران را حرام كرديم، و از گاو و گوسفند، پيه آن دو را برايشان حرام كرديم، مگر آن پيه كه بر پشت‌هاي آن دو باشد، يا چربي روده‌ها، يا آن‌چه با استخواني آميخته باشد، اين چنين، آنان را به ظلم‌شان جزا داديم، و البته ما راستگويانيم!»
گويا گوينده‌اي پرسيده است كه حال كه محرمات از خوردني‌ها منحصر بر چهار حرام است، پس چرا حرام‌هاي ديگري كه در مورد يهود گفته شده، فرمان يافته است؟ و خـداي‌تعالي خود در جواب مي‌فرمايـد:
- اگر ما اين‌هــا را قبلاً بر بني اسرائيــل حرام كرده بوديــم، ظلم‌شان نكرديــم، بلكه ايشـان خـودشان بر خـود ظلم كردنـد، و به كيفر ظلمشان بعضي چيزها را بر آنان حرام كرديم!
بديــن معنــي كه همين چيزها براي آنــان حلال بود، و لكــن چون پروردگــار خــود را عصيـان نمودنــد، لذا به عنــوان عقوبــت آن‌ها را برايشــان حــرام گرديــم!
چهار محرمه در اسلام و سابقه محرمات در يهود (179)
در جـاي ديگـر قرآن نيز مي‌فرمايد:
- «و به‌خاطرظلم‌هايي‌ازيهوديان،طيباتي‌راكه‌بر ايشان‌حلال‌بود، حرام‌كرديم!»(160/نساء)
و خداي مهربان در ادامه مي‌فرمايد:
- اگر بعــد از آن عصيــان، به سوي پروردگــار خود رجوع مي‌كردنــد، و از نافرمانــي توبه مي‌كردنـد، خدا هم از ايشان گذشــت مي‌كرد، و دوباره حرام‌هــا را برايشان حلال مي‌كـرد، كـه او آمـرزگـار و رحيـم اســت!
پـس در بنـي‌اسرائيـل اصـرار بر معصيت‌هـا نتيجه‌اش تحريم حلال‌هايشان شد!(1)

1- الـميــزان ج: 24، ص: 300.

«يا اَيُّهَا النّاسُ كُلُوا مِمّا فِي الاَْرْضِ حَلالاً طَيِّبا وَ لاتَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْـطـانِ...!» (168 / بـقره)

«هان اي مردم، از آن‌چه در زمين است بخوريد، در حالي كه حلال و طيب باشد، و گام‌هاي شيطان را پيروي مكنيد، كه او شما را دشمني آشكار است!»

خداي‌تعالي در صدر اين آيه خطاب را متوجه عموم مردم كرده است، نه فقط مؤمنين، و اين بدان جهت است كه حكمي كه در اين آيه به گوش مي‌رساند، و بيانش مي‌فرمايد، حكمي‌است كه موردابتلاي عموم مردم است.

اما مشركين براي اين‌كه نزد آنان اموري حرام بود كه خودشان بر خود حرام كرده

بودند، و آن‌گاه به خدا افتراء بسته بودند، مانند آن‌چه در روايت آمده كه قبايل ثقيف و خزاعه و بني‌عامربن صعصعه و بني مدلج چيزهايي از رستني‌ها و چارپايان و بحيره و سائبه و وصيله را بر خود حرام كرده بودند.

البته اين در ميان مشركين عرب بود، و گرنه در مشركين غير عرب هم اموري از اين قبيل يافت مي‌شد، ولي مؤمنين، آن‌ها هم با اين‌كه به اسلام در آمده بودند، اما هنوز خرافاتي چند از باب توارث اخلاقي و آداب قومي و سنت‌هاي منسوخه در بينشان باقي مانده بود، كه مؤمنين گرفتار اين بقاياي خرافــات قديم بودنـــد، لذا خطاب در آيه متوجه عموم مردم شـــد كه آن‌چه در زميــن هست برايشان حلال است و مي‌تـوانند بخـورند و پابنـد احكـام‌خرافي قديم نباشند.

معنــاي آيه با تـوجــه بــه معــانــي مختلــف كلمــه «اَكْـل» ايــن مي‌شــود كــه:

- «از آن‌چـــه خـــدا از نعمت‌هــاي خــود در زميــن آفــريــده و در اختيــار شمـــا قــرار داده اســت، بخوريـد و در آن تصــرف كنيــد، كــه هــم حــلال اســت و هــم طيــب!»

يعني هيچ مانعي به غير از آن‌چه كه از ناحيه طبيعت خودتان و يا از ناحيه طبيعت زمين مانع است، شما را از خوردن و تصرف آن‌چه حلال است جلوگير نشود. عبارت «كُلُوا مِمّا فِي الاَْرْضِ حَلالاً طَيِّبا،» يك اباحه عمومي و

بدون قيد و شرط است، اما چيزي كه هست عبارت بعدي يعني «وَ لاتَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ،» مي‌فهماند كه در اين ميان چيزهاي ديگري هم وجود دارد كه نامش «خطوات شيطان» است، و مربوط به همين «اكل حلال طيب» است، و اين امور، يا مربوط به نخوردن به خاطر پيروي شيطان است، و يا خوردن به خاطر پيروي شيطان! و چون تا اين‌جا معلوم نكرد كه آن امور چيست؟ لذا براي اين‌كه ضابطه‌اي به دست داده باشد كه چه چيزهايي عنوان پيروي

شيطان را داراست كلمه «سوء و فحشاء و سخن بدون علم،» را خاطرنشان كرد كه بفهماند كه هر چيزي كه بد است يا فحشاء است يا بدون علم حكم كردن، كه پيروي از آن پيـروي شيطـان اسـت!
و وقتي نخوردن، و تصرف نكردن در چيزي كه خدا دستور به اجتناب از آن نداده است، جايز نباشد، خوردن و تصرف كردن بدون دستور او نيز جايز نيست! پس هيچ اكلي حلال و طيب نيست مگر آن‌كه خداي‌تعالي اجازه داده، و تشريعش فرموده، و از خوردن آن منعي نكرده است!
آيه مورد بحـث و نظاير آن تشريـع حليت همه چيزهاسـت و در مقابلـش آيه 173 سوره بقـره كه مي‌فرمايـد: «اِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزيرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللّهِ...» در آن از خـوردن چيـزهـايـي نهـي فـرمـوده اسـت.

پس برگشت معناي آيه به اين مي‌شود (و خدا داناتر است) كه مثلاً بگوييم:
- از همه نعمت‌هاي خدا كه در زمين براي شما آفريده بخوريد، زيرا خدا آن‌ها را براي شما حلال و طيب كرد و از خوردن هيچ حلال طيبي خودداري مكنيد، كه خودداري از آن هم سوء است و هم فحشاء و هم سخن گفتن بدون علم (يعني وهم تشريع،) و شما حق نداريد تشريع كنيد، يعني چيزي را كه جزو دين نيست جزو دين كنيد، كه اگر چنين كنيد، خطوات شيطان را پيروي كرده‌ايد!
پـس، آيـه شريفه چند نكته را افاده مي‌كند:
1 - اين‌كه، حكم مي‌كند به حليت عموم تصرفات، مگر هر تصرفي كه در كـلامـي ديـگـر از آن نـهـي شـده بـاشـد،
2 - اين‌كه،خودداري و امتناع‌ازخوردن و ياتصرف‌كردن‌درچيزي‌كه‌دليلي علمي

بر منع‌ازآن نرسيده، خود تشريع‌است و حرام،
3 - اين‌كه، مراد از پيروي خطوات شيطان اين است كه بنده خدا به چيزي تعبد كند و آن را عبادت و اطاعت خدا قرار دهد كه خداي‌تعالي هيچ

اجازه‌اي در خصوص آن نداده‌باشد. چون خداي‌تعالي هيچ‌مشي و روشي‌را منع‌نكرده مگر آن روشي را كه آدمي در رفتن بر طبق آن پاي خود در جاي پاي شيطان بگذارد، و راه رفتن خود را مطابق راه رفتن شيطان كند، در اين صورت است كه روش او پيروي گام‌هاي شيطان مي‌شود. (1)

1- الـميـــــــــزان ج: 2، ص: 391.

«اَلَّذينَ يَـأْكُـلُونَ الـرِّبـا...!» (275 تا 281 / بـقره)
اوضاع و شرايط تاريخي زمان تحريم ربا را آيات قرآن مجيد و روايات اسلامي به خوبي روشن ساخته و نشان مي‌دهند كه عليرغم تحريم قبلي ربا از طرف پيامبر گرامي اسلام هنوز در برخي موارد اين كار ممنوع ادامه داشته است.
خداوند متعال با نزول سوره روم در مكه، در مورد مسئله ربا چنين تذكر داده بود:
- «و آن سودي كه شما به رسم ربا داديد، كه بر اموال مردم رباخوار بيفزايد، نزد خدا هرگز نيفزايد، بلكه محو و نابود شود، ولي آن زكاتي كه بي‌ريب و ريا، و از روي شوق و اخلاص، به

فقيران‌داديد، ثوابش چندين برابر مي‌شود، و همين زكات‌دهندگان هستند كه بسيار دارائي خود را افـزون كنند!» (39 / روم)
از اين‌جا معلوم مي‌شود كه مسئله رباخواري از همان اوايل بعثت رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله و قبل از هجرت منفور بود، تا آن‌كه در آيه سوره آل عمران در مدينه صريحا تحريم، و سپس در آيات فوق‌الذكر در سوره بقره در مدينه درباره آن تشديد شده است. علاوه بر اين‌كه، حرمت ربا بنا به حكايت قرآن كريم، كه در بين يهود معروف بوده است، چـون قـرآن مجيـد در آيه 106 سوره نساء مي‌فرمايد:
- «و رباخواري يهوديان، با اين‌كه از آن نهي شده بودند...،»
هم‌چنين آيه:
- «لَيْــسَ عَلَيْنا فِي الاُْمِّيّيــنَ سَبيـلٌ...!» (75 / آل‌عمران)

كه حكايت كلام يهوديان است و اشعار بر اين معنا دارد، با در نظر گرفتن اين‌كه قــرآن كريم كتاب يهود را تصديــق كرده، در مورد ربا نسخ روشني ننموده است، دلالــت دارد بر اين‌كــه ربــا در اسـلام حـرام شـــده بــود.
هم در سوره روم و سوره آل عمران، و هم در اين سوره، مسئله ربا كلاً در مقابل مسئله انفاق و صدقه و ترغيب به دادن صدقه قرار گرفته است. رباخواري درست ضد و مقابل انفاق و صدقه است.
چون رباخوار پول بلاعوض مي‌گيرد و انفاقگر پول بلاعوض مي‌دهد، و نيز آثار سوئي كه مترتب بر رباخواري است درست مقابل آثار خوبي است كه بر مسئله صدقه و انفاق مترتب مي‌شود. آن يكي اختلاف طبقاتي و دشمني مي‌آورد، و اين يكي رحمت و محبت مي‌افزايد. آن خون مسكينان

را به شيشه مي‌گيرد، و اين باعث قوام زندگي

محتاجان و مسكينان مي‌شود. آن اختلاف در نظام و ناامني مي‌آورد، ولي اين انتظام در امور و امنيت مي‌بخشد...!
خداي سبحان در آيات سوره بقره، در امر رباخواري تشديدي فرموده كه درباره هيچ يك از فروع دين نكرده، مگر يك مطلب كه تشديد در آن نظير تشديد در امر رباست، و آن اين است كه مسلمانان دشمنان دين را بر خود حاكم سازند، و اما بقيه گناهان كبيره، هر چند قرآن كريم مخالفت خود را با آن‌ها اعلام نموده، و در امر آن‌ها تشديد هم كرده، و لكن لحن كلام خداي متعال ملايم‌تر از تشديد در امر رباست، و هم‌چنين در امر حكومت دادن دشمنان خدا بر جامعه اسلامي!
حتـي لحن قـرآن شريـف در امر زنـا، شرب خمر، قمـار، ظلـم و گناهاني بزرگتـر از اينماننـد كشتـن افراد بي‌گنـاه؛ ملايم‌تر از تشديـد در آن دو گنـاه است.

اين نيست مگر براي اين‌كه فساد آن گناهان از يك نفر يا چندين نفر تجاوز نمي‌كند، و آثار شومش تنها به بعضي از جهات نفوس سرايت مي‌كند، و آن عبارت است از فساد ظاهر اجتماع، و اعمال ظاهري افراد؛ برخلاف ربا و حكومت بي‌دينان، كه آثار سوءاش بنيان دين را منهدم مي‌سازد، و آثارش را به كلي از بين مي‌برد، و نظام حيات نوع را تباه مي‌سازد و پرده‌اي بر روي فطرت انساني مي‌افكند، و حكم فطرت را ساقط مي‌سـازد، و ديـن را به فـرامـوشي مي‌سپارد!

در ميان مسلمانان، سهل‌انگاري در دين باعث شد زمام امور كشورهاي اسلامي به دست دشمنان دين بيفتد، و كار مسلمانان به جايي بكشد كه نه صاحب مرگ خود

هستند، و نه صاحب زندگي خود! نه اجازه دارند بميرند، نه فرصت مي‌دهند تا از مواهب حيات برخوردار گردند! دين از ميان مسلمانان رخت بر بست و فضايل نفساني از ميان آنان كوچ كرد!

رباخواران به جمع‌آوري اموال و تراكم ثروت پرداختند، و در كسب جاه و مقام با يكديگر مسابقه گذاشتند، و همين باعث به راه افتادن جنگ‌هاي جهاني شد، و جمعيت دنيا به دو قسمت تقسيم شدند و روبرروي هم ايستادند:

يك طرف ثروتمندان مرفه، و طرف ديگر استثمارشدگان بدبخت، كه همه زندگي‌شان به غارت رفته بود!

آن‌چه قرآن شريف درباره رباخواري و سرپرستي دشمنان دين بر مسلمانان، فرموده، از پيشگويي‌هاي قرآن مجيد است.

(جزئيات مربوط به رباخواري در قسمت مربوط به ساختار جامعه اسلامي و قوانين اسلامي در مجلدات بعدي اين كتاب مورد بحث و بررسي قرار خواهد گرفت. ذيلاً فقط آياتي كه مربوط به تحريم رباست - علاوه بر آيات استفاده شده در متن - ذكر مي‌شود، و ضمنا از لحظات تاريخي برخي جزئيات امر را نيز از روايات اسلامي مي‌آوريم:)

1 - «هان! اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! ربا را، كه همان دو چندان گرفتن است، مخوريد! و از خدا بترسيد، شايد كه رستگار شويد!» (130 / آل عمران)

2 - «هان! اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! از خدا پروا كنيد، و آن زيادي ربوي كه باقي مانده، رها كنيد، اگر داراي ايمانيد! اگر نكنيد، بايد بدانيد كه در حقيقت «اعلان جنگ» با خدا و رسول كرده‌ايد! و اگر توبه كنيد، اصل سرمايه‌تان حلال است، نه ظلم كرده‌ايد، و نه به شما ظلمي شده است! اگر بدهكار شما در تنگي و فشار زندگي است، بايد مهلتش دهيد تا هر وقت داشته باشد، بدهد! البته اگر تصدق كنيد برايتان بهتر است، اگر اهل عمل باشيد!» (8 ـ 271 / بقره)

رواياتاسلامي در اين‌معاني بسيار است، و آن‌چه‌از روايات شيعه و سني برمي‌آيد، اين‌است‌كه اجمالاً آيه‌درباره اموال‌ربوي نازل‌شده، كه بني‌مغيره (دودماني‌ازمردم مكه) از بني ثقيف (مردم طائف) طلب داشتند. چون در زمان جاهليت به آنان پول يا جنس به قرض مي‌دادند و ربا مي‌گرفتند. همين كه اسلام آمد و باقيمانده طلب خود را از ايشان مطالبه نمودند، مردم ثقيف ندادند، چون اسلام خط بطلان بر معاملات ربوي كشيده

بود! طرفين‌نزدرسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله مرافعه‌بردند،در پاسخشان اين‌آيات سوره‌بقره‌نازل شد.

اين روايات نيز نشان مي‌دهند كه ربا قبل از نزول اين آيات تحريم شده بود، و اگر قبلاً حرام نشده بود و به مردم ابلاغ نشده بود مردم ثقيف از دادن بدهي ربوي خود امتناع نمي‌ورزيدند! (1)

1- الـميـــزان ج: 4، ص: 371.

فصل هفتم:تشریع حکم قصاص

«يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ...!» (178 و 179 / بقره)
«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، قصاص جنايتي كه واقع مي‌شود، بر شما واجب است: آزاد در مقابل آزاد، برده در مقابل برده، زن در مقابل زن! پس اگر صاحب خون از برادرش (قاتل)
(197)
بگذرد، قاتل بايد كه احسان او را به خوبي تلافي كند، و خون بهايي را كه بدهكار است، به طرز خوبي بپردازد! اين خود تخفيفي است از ناحيه پروردگارتان، و هم رحمتي است! پس اگر بعد از عفو كردن دبه در آورد و از قاتل قصاص بگيرد، عذابي دردناك دارد! و شما را در قصاص حيات است، اي‌خردمندان! اگر بخواهيد تقوي داشته باشيد!»
در اين‌كه خطاب را متوجه خاص مؤمنين كرده، اشاره است به اين‌كه حكم قصاص مخصوص جامعه مسلمين است، كفاري كه در كشورهاي اسلامي به عنوان اهل ذمه زندگي مي‌كنند، و غير آنان از كفار، مشمول آيه نيستند، و آيه از كار آنان ساكت است.
ايـن آيه بـه منزله تفسير آيه 49 سوره مائده است كه فرمود:
- «اَنَ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ...!»
(198) تاريخ تشريع دين اسلام

عفو از قاتل تنها در حق قصاص است، هر حقي كه باشد، چه تمامي حق قصاص باشد و چه بعضي از آن - مثل اين‌كه صاحبان خون چند نفر باشند، بعضي حق قصاص خود را به قاتل ببخشند و بعضي نبخشند، كه در اين صورت هم ديگر قصاص عملي نمي‌شود بلكه تنها بايد ديه، يعني خونبها بگيرند.
در آيه فوق از صاحبان خون تعبير فرمود به «برادران قاتل»، و اين براي آن است كه حس مـحبت و رأفت آنـان را به نفـع قاتـل برانگيزد، و نيز بفهماند كه:
- در عـفـو لـذتي اسـت كـه در انتقـام نيست!
حكم به انتقال از قصاص به ديه، خود تخفيفي است از پروردگار، و به همين جهت
مفهوم عفو در قصاص (199)
تغيير نمي‌پذيرد. پس ولي خون نمي‌تواند بعد از عفو دوباره دبه در بياورد، و از قاتل قصاص بگيرد. اگر چنين كند، او هم متجاوز است و عذابي دردناك دارد!

اثر قصاص در حيات انسان‌ها

ـ «وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَيوةٌ يا اُولِي الْاَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (179 / بقره)

اين آيه به حكمت و فلسفه تشريع حكم قصاص اشاره مي‌كند، و هم توهمي را كه ممكن است از تشريع عفو و ديه به ذهن مي‌رسد، دفع مي‌كند. و نيز مزيت و مصلحتي را كه در عفو است، يعني نشر رحمت و انگيزش رأفت، بيان نموده و مي‌فرمايد:

- عفو به مصلحت مردم نزديك‌تر است، تا انتقام!

(200) تاريخ تشريع دين اسلام

و حاصل معناي آيه اين است كه، عفو هر چند تخفيفي و رحمتي است، نسبت به قاتل، و لكن مصلحت عموم تنها با قصاص تأمين مي‌شود. قصاص است كه حيات را ضمانت مي‌كند، نه عفو و ديه گرفتن، و نه هيچ چيز ديگر، و اين حكم هر انسان داراي عقل است. و اين‌كه فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ!» معنايش اين است كه بلكه شما از قتل بپرهيزيد.

در عصر نزول آيه قصاص، و قبل از آن نيز عرب به قصاص و حكم اعدام قاتل معتقد بود، و لكن قصاص او حد و مرزي نداشت، بلكه به نيرومندي و ضعف آن‌ها بستگي داشت، و چه بسا مي‌شد كه يك مرد در مقابل يك مرد و يك زن در مقابل يك زن قصاص

مي‌شد، و چه بسا مي‌شد در برابر كشتن يك مرد، ده مرد كشته مي‌شد، و يا در مقابل قتل يك برده يك آزاد به قتل مي‌رسيد، و در برابر مرئوس يك قبيله، رئيس قبيله قاتل قصاص مي‌شد، و چه بسا مي‌شد كه يك قبيله قبيله‌اي ديگر را به خاطر قتل نابود مي‌كرد.
ملت يهود نيز به قصاص معتقد بودند. حكم قصاص در فصل 21 و 22 سفر خروج و فصل 35 سفر عدد از تورات آمده است. قرآن كريم در آيه 45 سوره مائده آن را چنين نقل فرموده است:
- «در آن الواح (موسي) برايشان نوشتيم: يك نفر به جاي يك نفر، چشم به جاي چشم، بيني در برابر بيني، گوش در مقابل گوش، دندان در برابر دندان، زخم در برابر زخم، قصـاص بايد كرد!»
مسيحيان، به طوري كه حكايت كرده‌اند، در مورد قتل به غير از عفو و گرفتن خونبها

حكـمي نـداشتند. ساير شعوب و امت‌ها هم با اختلاف طبقاتي‌شان، في‌الجمله حكمي براي قصاص در قتل داشتند، هر چند كه ضابطه درستي حتي در قرون اخير براي حكم قصاص معلـوم نكردند.
در اين ميان، اسلام عادلانه‌ترين راه را پيشنهاد كرد، نه آن را به كلي لغو كرد، و نه بدون حد و مرزي اثبات كرد، بلكه قصاص را اثبات كرد، ولي تعيين اعدام قاتل را لغو نمود، و در عوض صاحب خون را مخير كرد ميان عفو و گرفتن ديه، آن‌گاه در قصاص رعايت معادله ميان قاتل و مقتول را هم نمود و فرمود:
- آزاد در مقابل آزاد اعدام شود، برده در ازاء كشتن برده، و زن در مقابل كشتن زن!
(بحث تحليلي مربوط به حكم قصاص و جواب اعتراضات مربوط به حكم اعدام، به طور مفصل از صفحه 429 تا صفحه 436 در جلد دوم الميزان مطرح گرديده است كه

خـواننده محقـق را بـه اين مبـحث رجـوع مي‌دهيم!) (1)

1- المیـــــــزان ج: 2، ص: 422.

فصل هشتم:تشريع جهاد و آغاز جنگ‌هاي صدر اسلام

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ...!» (216 تا 218 / بقره)
در اين فصل، كليات احكام مربوط به تشريع جهاد، كه تأثير آن‌ها در تاريخ اسلام بسيار زياد بوده، بيان مي‌شود. جزئيات اين احكام و مسائل تفسيري و فقهي

آن در جلدهاي بعدي در موضوع ساختار جامعه و قوانين اسلامي، بيان خواهد شد. آياتي كه واجب بودن جنگ و جهاد را بر مؤمنين تشريع فرموده، چنين شــروع مي‌شـود:
- «مقرر گرديد بر شما حكم جهاد، و حال آن‌كه بر شما ناگوار و مكروه مي‌آيد، لكن چه بسيار مي‌شود كه چيزي را شما ناگوار شماريد ولي به حقيقت خير و صلاح شما در آن بوده است، و چه بسياري چيزي را كه دوست داريد، در واقع شر و فساد شما در آن است! و خداونـد به مصـالـح امـور دانـاست، و شما نمي‌دانيد!»
آيــه شريفه دلالت دارد بر اين‌كه جنــگ و جهاد بر همـه مؤمنــان واجــب است مگر كسانــي كـه مشمـول دليـل استثنـا بـاشند، مـانند آن‌چه آيـه زيـر بيان مي‌فرمايد:
- «بر نابينا باكي نيست، و نه بر لنگ، و نه بر بيمار (كه به جهاد بروند.)» (17 / فتح)

مــردم به تصريــح اين آيــه از تكليــف جهــاد كراهــت داشتند، با اين‌كــه جهاد يــك تكليــف الهــي است، دليــل مـؤمنيــن را مي‌تــوان به وجــه زيــر توجيــه كــرد:
جنگ از نظر اين‌كه موجب مرگ انسان‌ها و رنج بدن‌ها و گراني و زيان‌هاي مالي و بالاخره باعث ناامني و ناراحتي است، طبعا بر مؤمنان هم گران بوده است. با اين‌كه گروه زيادي از مؤمنين فداكاري و ايثار و شايستگي خود را در جنگ‌هاي بدر و احد و خندق نشان داده بودند، ولي گروهي نيز آدم‌هاي ضعيف و بيمار دل و منحرف در داخل جرگــه مسلمـان‌ها بودنــد كه در اين وظيفــه بزرگ كنـدي و سهل‌انگاري مي‌كردند... .
ولي خداوند متعال، در هر صورت، اين رأي آن‌ها را تخطئه كرده و بيان فرموده كه دعوت و تبليغ در اين مردم شقي و نابكار تأثيري ندارد، و از بسياري از ايشان كوچكترين نفعي عايد ديدن نخواهد شد، و آنان در جامعه انساني همانند

عضو فاسدي هستند كه فسادش به ساير اعضاء سرايت مي‌كند، و جز بريدن و دور انـداختـن، درمـانـي بـرايـش مـتصـور نيـست.
در اين آيه از پيكار در ماه حرام منع و نكوهش شده، و به عنوان كفر و جلوگيري از راه خدا معرفي شده است، ولي در عين حال مي‌فرمايد:
- «گنـاه بيــرون كـردن اهـل مسجدالحرام از آن بزرگتـر، و فتنـه و آشـوب از كشتـار بالاتر است!» (217 / بقره)
از لحاظ تاريخي، اين بيان، دليل وقوع حادثه‌اي بوده است، كه موجب سؤال از جنگ در ماه حرام شده است، و نيز مي‌رساند كه قتلي نيز واقع شده است، ولي اين قتل عمدي نبوده است.
اين‌ها قرائني از خود آيه، كه نشان مي‌دهد بعضي از مؤمنين در ماه حرام، به قصد

انجام وظيفه، بعضي از كافران را به قتل رسانيده بودند، و آنان مؤمنان را بر اين عمل نكوهش و سرزنش مي‌كردند. اين تصديق داستان «عبداله بن جحش» و همـراهـان اوست كـه جـزئيات آن را در روايـات زير مي‌خوانيد:
«رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله عبداله بن جحش را در ماه حرام به «نخله» فرستاد، و به او فرمود در آن‌جا باش تا خبري از اخبار قريش براي ما بياوري، و او را امر به نبرد نفرمود. پيش از آن‌كه خبر حركتش را به وي بدهد نامه‌اي نوشته و به او داد و آن‌گاه فرمود: - با يارانت حركت كن، و بعد از دو روز راهپيمايي اين نامه را باز كن و به مضمونش عمل كن. و هيچ يك از همراهان را مجبور به آمدن با خودت مكن!
عبدالله حركت كرد و بعد از دو روز طي مسافت نامه را گشود و ديد كه نوشته است:
- به سيــر خــود ادامــه بــده تــا به «نخلــه» رســي! هنگامــي كــه نامــه را

بــراي يـاران مي‌خوانـد، گفـت:
- به چشم! هر كسي كه ميل شهادت دارد با من بيايد، كه من براي انجام فرمان پيامبر مي‌روم، و هر كسي ميل ندارد برگردد، زيرا رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مرا از مجبور كردن شمــا منــع فــرمــوده اســت.
همراهان با او رفتند تا به «نجران» رسيدند. در آن‌جا سعد و عتبه شتر خود را گم كرده و در جستجوي آن بر آمدند و از ياران عقب ماندند، بقيه حركت كردند تا به نخله رسيدند. در آن‌جا با چهار نفر از مكيان برخورد كردند - عمرو حضرمي، حكم بن كيسان، عثمان و مغيره بن عبداله - كه از سفر طائف برگشته و روغن زيتون و نان خورش با خود آورده بودند... .
همراهان عبداله بن جحش با يكديگر تبادل افكار كردند كه چه بايد كرد؟ و

آن روز

روز آخر جمادي بود. گفتند كه اگر آن‌ها را بكشيد، در ماه حرام كشته‌ايد، و اگر به حال خـود واگـذاريد همين امشــب به مكه خواهنــد رفـت و از شمـا جلوگيـري خواهند كرد!
بالاخره رأي همگي بر اين قرار گرفت كه آنان را به قتل برسانند. واقدبن عبداله تيري به عمرو خضرمي زد و او را از پاي در آورد. عثمان‌بن عبداله و حكم‌بن كيسان دستگير شدند ولي مغيره فرار كرد و ديگر بر او دست نيافتند.
آن‌گاه به مدينه راندند و آن‌ها را نزد پيغمبر بردند. حضرت فرمود: به خدا قسـم من شمـا را به نبـرد در مـاه حـرام امـر نكـردم!
آن‌گاه اسيران را با بارهايشان نگه داشت و تصرفي در آن‌ها نكرد. ايشان چون اين سخن را از پيغمبر شنيدند از كار خويش پشيمان شدند، و آن را براي خود گناه بزرگي شمردند. و از طرفــي هم مورد سرزنــش و درشتـي برادران مسلمانشان قرار گرفتند.

قريــش همين كه از ماجرا مطلــع شدند گفتند كه محمــد خون حرام ريخته، و مال به نــاروا گرفته، و مردانــي به اسارت بـرده، و حرمــت مـاه حــرام را شكسته است...!
در اين هنگام آيه زير نازل شد و پيغمبر بارها گرفت و اسيران را با گرفتن عوض آزاد كرد:
- «از تو پرسنــد كه جنگ كردن در ماه حرام چگونه است؟ بگو: جنگ كردن در آن بزرگ، و بازداشتــن از راه خدا و كفــر به او و به مسجدالحــرام و بيــرون كردن مردمش از آن نزد خدا بزرگتر است، و فتنه‌از كشتار بزرگتر است...!» (217/ بقره)
مـسلـمانان گـفتند:
- يــا رســول‌اللّه مگــر در ماه حرام جنــگ خواهيــم داشــت؟ آيــه نــازل شــد:
- «كساني كه ايمان آوردند و كساني كه هجرت كردند و در راه خدا جهاد كردند، اينان اميد

رحمت خدا را دارند، و خدا آمرزگار و مهربان است!» (218 / بقره)
ايشان هشت نفر بودند و نفر نهمي اميرشان عبداله بن جحش بود.» (نقل از ابن جرير و ابن اسحق و ابن ابي حاتم و بيهقي از طريق يزيد بن رومان از عروه - در تفسير الدر المنثور) (1)

«وَ قاتِلُوا فيسَبيلِ اللّهِ الَّذينَ يُقاتِلُونكُم وَ لا تَعْتَدُوا...!» (190 تا 195 / بقره)
1- الـميـــزان ج: 3، ص: 236.

قرآن همواره مسلمانان را در قبال آزار مشركان به خويشتنداري و خودداري از جنگ سفارش مي‌كرد، جايي مي‌فرمود:
- «بگو: اي‌كافران! من عبادت نمي‌كنم آن‌چه را كه شما عبادت مي‌كنيد... دين شما براي شما و دين من براي من!» (سوره‌كافرون)
مفهوم اين آيه اين بود كه - حالا كه ما و شما هيچكدام معبود ديگري را نمي‌پرستيم، پس خوب است كه مزاحم همديگر هم نشويم، دين من براي خودم و آيين شما از آن خـودتان! در جـايي ديگر فـرمود:
- «بر آن‌چه مي‌گويند صبر كن!» (10/مزمل)
نـيـــز فـــرمـــــوده:

- «بسياري از اهل كتاب، بعد از آن‌كه حق برايشان روشن شد، از روي حسد، دوست داشتند كه شما را، بعد از ايمان به حالت كفر برگردانند، پس شما عفو كنيد و در گذريد تا خدا امر خود را بياورد...!» (109 / بقره)
ولي هنگامي كه مشركان مكه آزار و ستم را از حد گذراندند و مسلمانان را فوق‌العاده تحت فشار قرار دادند، از طرف خداي‌تعالي به مسلمين اجازه جنگ و دفاع از حقــوق مشروعه خود صــادر شد، و فـرمـود:
- «به كساني كه مورد حمله و نبرد قرار مي‌گيرند، و به واسطه اين‌كه ستم كشيده‌اند، اذن داده شد! و خدا به ياري ايشان تواناست! همان كسان كه به ناحق از خانه‌هايشان بيرون رانده شــدنــد...!» (39 و 40 / حجر)
در آيــه 190 تا 195 سوره بقــره، دستور كــارزار با مشركيــن مكــه، براي

اولين‌بار، صادر شـد و فرمود:
- «با كساني كه به كارزار شما پردازند، در راه خدا كارزار كنيد! و تجاوز نكنيد، كه خدا تجاوزكاران را دوست ندارد!
- هر جا آنان را يافتيد بكشيدشان! و از آن‌جا كه شما را بيرون كردند، بيرونشان كنيد! و فتنه از كشتار سخت‌تر است! و به نزديك مسجدالحرام كارزار مكنيد، مگر آن‌ها در آن‌جا به پيكار شما آيند! پس، اگر با شما جنگيدند، بكشيدشان! چنين است سزاي كافران! اگر باز ايستادند، خدا

آمرزگار و رحيم است! با ايشان نبرد كنيد تا فتنه‌اي نباشد، و دين از آن خدا شود! و اگر باز ايستادند، تجاوزي بر ستمكاران نيست!»
آيات فوق حدود و اطراف و لوازم حكم جهاد را به شرح زير بيان مي‌كنند:
x 1 - اصل حكم: «قاتِلُوا في سَبيلِ اللّهِ... جنگ كنيد در راه خدا!»

2 - نظم و محدوديت آن: «وَ لا تَعْتَدُوا... تعدي و تجاوز مكنيد!»
3 - تشديد و سختگيري: «وَ اقْتُلُوهُمْ... بكشيدشان هر جا كه يافتيد، و از آن‌جا كه شما را بيرون كردند بيرونشان كنيد!»
4 - محدوديت مكاني: «وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ... نزد مسجدالحرام جنگ مكنيد!»
5 - امتداد زماني: «وَ قاتِلُوهُمْ حَتّي لا تَكُونَ فِتْنَةٌ... تا فتنه از بين نرفته جنگ را ادامه دهيد!»
6 - حكم قصاص در كارزار و كشتار: «ماه حرام برابر ماه حرام، و حرمت‌ها را قصاص است، پس اگر كسي بر شما تعدي كرد، همانند تعدي كه بر شما كرده بر او تعدي كنيد، و تقوا ورزيد، و بدانيد كه خدا با متقين است!» (194 / بقره)

7 - تجهيز مالي و بودجه جنگ: «در راه خدا انفاق كنيد، و خويشتن را با دست خود به هلاكت ميفكنيد و نيكوكاري كنيد، كه خدا نيكوكاران را دوست دارد!» (195 / بقره) تمامي آيات فوق بر مجوز نبرد و قتال با مشركين مكه دور مي‌زند، و هدف واحدي را دنبال‌مي‌كند.
البته اين آيات شامل جنگ با اهل كتاب نمي‌شود، زيرا علت كارزار را برچيده شدن بساط بت‌پرستي و برقرار شدن دين توحيد و آيين يگانه‌پرستي، قرار داده است. با اين‌كه ايمان اهل كتاب كفر است، ولي دينشان توحيدي است، هر چند كه به دين حق نگرويده‌اند:
- «به خدا و روز بازپسين ايمان نياورده‌اند، حرام خدا را حرام نمي‌دانند، و به دين حق نگرويده‌اند!» (29/توبه)

ولي اسلام از ايشان به همين ايمان و توحيد ظاهري قناعت كرده و جنگ با آنان را به منظور غلبه يافتن دين اسلام بر ساير اديان و زيردست شدن ايشان، دستور داده، و لذا موقعي كه «جزيه - ماليات» را پذيرفتند، به جنگ خاتمه داده مي‌شود.
حاصل آن‌كه قرآن مي‌گويد:
- اسلام، دين توحيد، بر پايه فطرت استوار است، و چنين ديني مي‌تواند جامعه انساني را اصلاح كرده و مقرون به سعادت سازد، بنابراين مهمترين و پر ارزش‌ترين حقوق مشروعه انسانيت، برپا داشتن و نگِهداري آن است.

- دين حق و آئين يگانه‌پرستي جز با دفاع و جلوگيري از تأثير عوامل فساد، باقي و استوار نمي‌ماند. و اين جنگ و جهاد، چه به عنوان دفاع، و چه به عنوان حمله ابتدائي، زنده كننده و باعث حيات اجتماع انساني است.
مبارزه با شرك و دفاع از حق
تدريج در صدور فرمان جهاد (219)
فطـــري انسانيت، به منزله بازگشـت دادن روح به قالب اجتمـاع و زنـده كـردن آن است!
- چنين مبارزه‌اي به وقوع خواهد پيوست، به دست بندگان خالص خدا! البته بايد در نظر داشت كه آن‌چه مبلغين مسيحي عليه‌السلام گفته و آن را دين شمشير و خون و زور و اجبار ناميده، و برخلاف روش ساير پيامبران شمرده‌اند، يك برداشت غلط از اسلام و احكام آن است.
قرآن كريم احكام اسلام را مبتني بر حكم صريح و تخلف‌ناپذير فطرت، كه به طور قطع كمال انسانيت در پيروي از آن است، مي‌داند. فطرت قضاوت مي‌كند كه تنها پايه استوار قوانين فردي و اجتماعي توحيد و يگانه‌پرستي است. دفاع و طرفداري از اين اصل و حفظ و ترويج آن، حق مشروع انسانيت است كه بايد به هر وسيله‌اي ممكن شود استيفـاء گـردد.
(220) تاريخ تشريع دين اسلام
اسلام براي استيفاء اين حق، اول به صرف دعوت قناعت كرده و پيروان خود را در قبال اذيت و آزار مشركين به خويشتن‌داري امر فرموده است. بعد براي بقاء دين و اساس آئين و حفظ جان و مال مسلمين اجازه دفاع داده است. در نهايت، براي دفاع از حق انسانيت و پيروي از قانون فطرت امر به جهاد فرموده است، تا دعوت صحيح به عمل آيد، و تا حجت بر طرف مقابل تمام نشده جنگ را جايز نشمرده است. روش پيامبر گرامي اسلام بهترين گواه اين امر است.
تاريـــخ زندگـــي و روش سايـــر پيامبـران گرامـــي خـــدا نيز چنيـن بـــوده اســـت:
- مطالعه تاريخ زندگي پيامبران نخستين مانند نوح و هود و صالح عليهم‌السلام نشان مي‌دهد كه اين بزرگان پيوسته از اطراف و اكناف تحت فشار بودند و هيچ‌گاه مجال جنگ و مبارزه‌اي برايشان دست نمي‌داد هم‌چنين، عيسي عليه‌السلام مادامي كه در بين
تدريج در صدور فرمان جهاد (221)
مردم و مشغول به دعوت و تبليغ بود، پيروان زيادي كه بتواند با كمك آن‌ها نهضت ايجاد كند، نداشت، و عمده پيشرفت آيين آن حضرت هنگامي بود كه خورشيد اسلام طلوع مي‌كرد و به دوران مشعلداري آن خاتمه مي‌داد، و احكام آن در پشت پـرده‌هـاي نـسـخ مـستـور مـي‌گـشت.
- ولي جمعي از پيامبران كه زمينه را براي مبارزه مساعد مي‌ديدند، به

دستور خداي‌تعالي قيام مي‌كردند و به نبرد مي‌پرداختند.
تـــورات، داستان جنگ‌هـــاي ايشان را نقل كرده، و قرآن مجيد نيز به شرح قسمتي از آن‌هـــا پرداخته اســـت:
- «بســـي پيامبر كه خدادوستـــان و جمعيت‌هـــاي بسياري به همراهي آنان كارزار كردند... .»(146/آل‌عمران)
(222) تاريخ تشريع دين اسلام
قـــرآن‌مجيـــد در بيان داستـــان بني اسرائيـــل با عمالقـــه از زبـــان حضـــرت موسي عليه‌السلام مـــي‌فـــرمـــايـــد:
- «اي قوم من! به سرزمين مقدسي كه خدا براي شما مقرر كرده درآئيد و به پشت برنگرديد، كه زيانكار شويد...! گفتند: اي‌موسي! مادام‌كه آن گروه آن‌جا هستند ما هرگز بدان در نخواهيم‌آمد. تو و پروردگارت‌برويدو كارزاركنيد،كه ما همين‌جا نشسته‌ايم!» (21تا24/مائده) در داستـــان طـــالـــوت و جـــالـــوت مـــي‌فـــرمـــايـــد:
- «مگر نديدي آن گروه بني اسرائيل را پس از موسي، كه به پيامبرشان گفتند: پادشاهي براي ما برانگيز تا در راه خـدا نبرد كنيم!» (246 / بقره)
در داستان حضرت سليمان و ملكه سبأ، از زبان سليمان عليه‌السلام مي‌فرمايد: - «بر من برتري مجوييد و مطيعانه پيش من آئيد. بازگرد به سوي ايشان! ما حتما سپاهياني كه
تدريج در صدور فرمان جهاد (223)
تاب‌آن‌هارا نداشته باشند به‌سويشان بريم، و از آن‌جا خوار و زبون بيرونشان‌كنيم!» (37/نمل) و اين تهديد به يك جنگ ابتدايي بوده است.
از اين‌جا معلوم مي‌شود كه جنگ در شرايع قبلي بوده، و به طور قطع در بعضي از آن‌هـا، حتي حمله ابتدايي جايز بوده است.(1)

«اِنَّ الَّذينَ كَفَروُا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ... .» (25 / حج)
1- الـميــــــزان ج: 3، ص: 88.

اين آيات گوشه ديگري از تاريخ صدر اسلام را يادآور مي‌شود، آن‌گاه كه كفار مشرك، مؤمنين را از ورود به مسجدالحرام جلوگيري مي‌كردند، و عوامل مزاحمت آنان را فـراهـم مي‌ساختند.
خداوند مي‌فرمايد:
- «كساني كه كافر شدند و لايزال مردم را از راه خدا، كه همان دين اسلام است، باز مي‌داشتند، و مؤمنين را از ورود به مسجدالحرام، كه ما آن را معبدي براي مردم قرار داديم، كه عاكــف و بادي در آن برابرند، جلوگيــري مي‌كنند، از عــذاب اليمشان بچشانيــم، چون آن‌ها با مــردم با الحــاد و ظلــم مواجــه مي‌شونــد، و كســي كه چنيــن باشد، ما از عذابــي دردناك‌مي‌چشانيمش!»
مراد از «كساني كه كافر شدند» مشركين مكه است، كه به نبوت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله كفر

ورزيدند، و در اول بعثت، يعني قبل از هجرت، مردم را از اسلام جلوگيري كردند. مقصود از «سبيل خدا» همان اسلام است، و نيز مؤمنين را از داخل شدن به مسجدالحرام، براي طواف كعبه و نماز خواندن در آن و ساير عبادات، باز مي‌داشتند. عبارت «يصدون» استمرار در جلوگيري را مي‌رساند، و نشان مي‌دهد كفار به طور مداوم از ورود مسلمانان به مسجدالحرام جلوگيري مي‌كردند، و مؤمنين را از راه خدا باز مي‌داشتند، يعني آن‌ها را از اداء عبادات و مناسك در كعبه بـاز مـي‌داشتند، و نمـي‌گذاشتند كسي هـم از خارج وارد مكه شود.
در اين آيه خداونــد متعال وصفي از مسجدالحرام با اين عبارت مي‌فرمايد كه: «اَلَّــذي جَعَلْنــاهُ لِلنّـاسِ ـ آن را محــل عبادت مــردم قرار داديــم!»
يعني اين كه ملك آن را به مردم واگذار نكرديم بلكه مردم مالك اين معني هستند كه

در مسجدالحرام عبادت كنند و كسي نتواند از ايشان جلوگيري كند!
خداوند متعال مي‌خواهد بفهماند كه عبادت مردم در مسجدالحرام حق ايشان است، و جلوگيري ايشان از اين كار تجاوز و تعدي در حق و الحاد به

ظلم است، و عبارت «سبيلُ اللّه» اين معني را افاده مي‌كند كه جلوگيري از عبادت در مسجد تعدي به حق اللّه است. در تأييد اين معني ادامه مي‌دهد كه «سَواءً الْعاكِفُ فيهِ وَالْبادِ...،» يعني اهل آن، و خارجي‌هايي كه داخل آن مي‌شوند، در اين‌كه حق دارند در آن مسجد عبادت كننـد، برابرند! و لازمه عمل حريم و بازداري مسلمانان از ورود به مسجدالحرام براي عبادت، كيفري است كه خداوند در آخر آيه مي‌فرمايد:

- «ما به هر كس از ايشان كه بخواهد در آن‌جا تجاوز و ستمي بكند عذابي اليم

خــواهيـم داد!» (1)

«يــا اَيُّهَا الَّذيـنَ امَنُــوا اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوةِ اِنَ‌اللّهَ مَعَ الصّابِرينَ!»
(153 تـا 157 / بقـره)
قبــل از نازل شدن دستور جهــاد و تشريع آن، خداي‌تعالــي آياتي را به عنوان ايجــاد زمينه فكــري جهت آمادگي جامعه نوپاي اسلامي آن روز نــازل فرمود، و در آن آيات پيشگويي بلايــي شده بود كه نزديـــك بود مسلمان‌هــا با آن روبـه‌رو شوند.
1- الميزان ج: 28، ص: 237.

البته اين بلا مانند قحطي و وبا و يا هر بلاي عمومي ديگر نبود، بلكه بلاي عامي بود كه خود مسلمانان خود را بدان نزديك كرده بودند، بلايي است كه به جرم پيروي از دين توحيد و اجابت دعوت حق بدان مبتلا شدند. جمعيت اندكي كه همه دنيا، و مخصوصا قوم و قبيله خود آنان، مخالفشان بودند، و همه مي‌خواستند نور خدا و كلمه عدالت و دعوت حق را خاموش و نابود كنند.
دشمنــان براي رسيدن به هــدف خود راه قتال و جنــگ را برگزيــده بودند، زيرا هر راه ديگري كه رفتــه بودند نتوانستــه بودند مقاومــت مسلمانـان را درهم بشكنند.
از طرف مسلمانان نيز چاره‌اي جز دفاع متقابل وجود نداشت، زيرا از روزي كه بشر پا به دنيا نهاده اين تجربه را به دست آورده كه براي توسعه حق بايد باطل را از محيط دور ساخت.

آيات فوق به طور اشاره خبر مي‌دهند كه چنين محنت و بلايي رو به آمدن است. سخن از قتل و جهاد در راه خدا پيش كشيده شده، ولي اين بلا را مانند بلاهاي ديگر مكروه و ناگوار توصيف نكرده، و اين قتال مرگ را نابودي نشمرده، بلكه آن را حياتي معرفي كرده كه مؤمنين با شناخت و معرفت به آن حيات، خود را براي جنگ و قتال آمـاده كنند.
به مؤمنين خبر مي‌دهد كه بلايي در پيش دارند و اين بلاء امتحاني است كه هرگز به مدارج عالي و رحمت پروردگاري و به اهتداء به هدايتش نمي‌رسند، مگر آن‌كه در برابر آن صبر كنند و مشقت‌هايش را تحمل نمايند.
اين حقيقت را به مؤمنين تعليم مي‌دهد كه براي رسيدن به اهداف خود از جنگ و قتال از چه كمك بگيرند، مي‌فرمايد:

- «اي كساني كــه ايمــان آورديــد! از صبر و نمــاز استعانــت جوئيد، كه خــدا با صابــران اســـت!» (45 / بقره)

صبــر، عبــارت اســت از خــودداري از ناشكيبــي و از دست ندادن امــر تدبيــر، و نماز عبارت است از توجه به ســوي پروردگار، و انقطــاع به سوي كسي كه همه امـور بـــه دســـت اوسـت!(1)

«اُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتِلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا...!» (39 / حج)
1- الميزان ج: 2، ص: 239.
اولين اجازه دفاع براي مسلمين (231)
آيه فوق اذن جنگ با كفار را به مسلمانان مي‌دهد. اين اولين آيه‌اي است كه درباره جهاد نازل شده است، چون مسلمانان مدت‌ها بود از رسول خدا صلي‌اللهعليه‌وآله درخواست اجازه مي‌كردند تا با مشركين قتال كنند، و حضرت به ايشان مي‌فرمود كه من مأمور به قتال نشده‌ام و در ايـن‌باره هيچ‌دستـوري نـرسيـده است.
آن‌حضرت تا در مكه‌بودهمه‌روزعده‌اي‌از مسلمانان نزدش‌مي‌آمدندكه كتك خورده بودند و يا زخمي شده بودند، و شكنجه ديده بودند، در محضر آن جناب از وضع خود و ستم‌هايي كه از مشركين مكه، و گردن كلفت‌هاي آنان مي‌ديدند، شكوه مي‌كردند، حضرت هم آن‌ها را تسليت مي‌داد، و امر به صبر و انتظار فرج مي‌كرد، تا آن‌كه اين آيـات نـازل شد و در آن اذن دفاع و جهـاد داده شـد.
(232) تاريخ تشريع دين اسلام
بعضي از مفسرين آيات ديگري را به عنوان اولين دستور جهاد تلقي كرده‌اند، ولي اعتبار عقلي اقتضا مي‌كند كه همين آيه اولين آن‌ها باشد، براي اين‌كه صريحا كلمه «اذن» در آن آمده و هم‌چنين در آن زمينه‌چيني لازم شده، و مردم را براي جهاد تهييج و دل‌ها را تقويت نموده، و با وعده نصرت به طور اشاره و تصريح آنان را ثابت‌قدم كرده، و رفتـاري را كـه خـداي‌تعالي بـا اقوام ستمگر گذشته نموده، يـادآور شده است!
همه اين‌ها از لوازم تشريع احكام مهم، و بيان و ابلاغ براي اولين بار آن است، آن هم حكم جهاد كه بناي آن بر اساس فداكاري و جانبازي است، و از دشوارترين احكام اجتماعي اسلام، و مؤثرترين آن‌ها در حفظ اجتماع ديني است.
آري! ابلاغ چنين حكمي براي اولين بار بسيار احتياج دارد به زمينه‌چيني، و بسط كـلام، و بيدار كــردن افكار، هم‌چنان‌كــه در هميـن آيات ايــن روش به كـار رفتـه است.
اولين اجازه دفاع براي مسلمين (233)
چـونكه اولاً كـلام را بـا ايـن نكتـه آغـاز كـرده اســت كـه:
- خـدا مـولاي مـؤمنـان و مـدافـع ايـشان اسـت،
سپس به طور صريح اجازه قتال داده، و فرموده:
- شما تاكنون مظلوم بوديد، و قتال تنها راه حفظ اجتماع صالح، از ظلم

ستمگران است!
و در این آیه ایشان را به وصف صلاحیت ستوده، و آنان را شایسته و قابل براي تشکیل یك مجتمع دیني که در آن اعمال صالح عملي مي‌شود، دانسته، و آن‌گاه رفتار خدا را نسبت به اقوام ستمگر گذشته حکایت کرده، و وعده داده است که به زودي انتقام ایشان را از ستمگران معاصرشان خواهد گرفت، همان طور که از گذشتگان گرفت! در اولین آیــه براي مطالب آیــه اصلي که اذن بر قتــال مي‌دهد زمینه‌چیني شده است و مـي‌فـرماید:
(234) تاریخ تشریع دین اسلام
- «خدا از کساني که ایمان آورده‌اند دفاع مي‌کند، و شر مشرکین را از ایشان دفع مي‌کند، چونکه او ایشان را دوست مي‌دارد، و مشرکین را دوست نمي‌دارد، براي این‌که مشرکین خیانت کردند.» (38 / حج)
پــس اگر او مؤمنیــن را دوست مي‌دارد بدین جهت است که مؤمنین امانت را رعایت و نعمت خداي‌تعالــي را شکر گذاشتنــد، پس در حقیقت خدا از دین خود (که امانت نزد مؤمنین است) دفاع مي‌کند، و به همیـن جهت او ولي و مولاي مؤمنین است! (1)

1- الميزان ج: 28، ص: 261.

دفاع يا جنگ تهاجمي (235)

«أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتِلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا...!» (39 / حج)

«به كساني كه مورد حمله و نبرد قرار مي‌گيرند، و به واسطه اين‌كه ستم كشيده‌اند، اذن داده شد! و خدا به ياري ايشان تواناست! همان كسان كه به ناحق از خانه‌هايشان بيرون رانده شدند...!»

اين آيه نشانگر اجازه مقابله به مثل براي مسلمانان است و مي‌رساند كه به آنان اجازه داده شده تا با كساني كه در حق آن‌ها ظلم مي‌كنند به مقابله بپردازند پس خود عبارت دليل بر اين است كه به چه كاري اجازه داده شده است.

فلسفه اين اجازه هم همين است كه مشركين آغاز به اين عمل كرده بودند و

(236) تاريخ تشريع دين اسلام

اصولاً خواستار جنگ و نزاع بودند، و مسلمانان را مي‌كشتند و كتك مي‌زدند، عبارت «بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا...،» سبب اين امر را صراحت مي‌بخشد، و همين خود علت اذن را مي‌فهماند، و مي‌رساند كه اگر مسلمانان را كه همواره از مشركين توسري مي‌خوردند اجازه قتال داديم به خاطر همين است كه ظلم مي‌شدند.

دفاع يا جنگ تهاجمي (237)

و اما اين‌كه چگونه ظلم مي‌شدند؟

در ادامه آيه اين مظلوميت مؤمنين را بيان مي‌كند، و مي‌فرمايد كه چگونه كفار بدون هيچ حقي و مجوزي مسلمانان را از ديار وطنشان مكه بيرون كردند، آن هم نه اين طور كه دست ايشان را بگيرند و از خانه و شهرشان بيرون كنند بلكه آن قدر شكنجه و آزار كردند، و آن قدر براي آنان صحنه‌سازي نمودند تا آن‌كه ناگزير شدند با پاي خود شهر و زندگي را رها كردند و در ديار غربت منزل گزيدند، و از اموال و هستي خود چشم پوشيدند، و به فقر و تنگدستي گرفتار شدند، و عده‌اي‌به حبشه گريختند، و جمعي بعد از هجرت رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله به مدينه، آن‌جا رفتند.

دليل اخراج آن‌ها چه بود؟

(238) تاريخ تشريع دين اسلام

دليل اخراج آن‌ها تنها اين بود كه مي‌گفتند: پروردگار ما اللّه است، نه بت‌ها!

اين تعبير اشاره مي‌كند به اين‌كه مشركين آن قدر نفهم و منحرف از حق بودند كه اين كلمه حق را از مسلمانان جرم مي‌دانستند، و همان را مجوز اين مي‌دانستند كه ايشان را از وطن مألوف و ديار خود بيرون كنند! (1)

«وَ قاتِلُوا في سَبيلِ اللّهِ...!» (244 تا 252 / بقره)
1- الـميـزان ج: 28، ص: 263.

اين آيه جهاد را واجب مي‌كند، و مردم را دعوت مي‌كند به اين‌كه در تجهيز يكديگر و فراهم نمودن عده و قوه، انفاق كنند.
در اين آيه، و در ساير موارد، فريضه جهاد مقيد به عبارت «في سَبيلِ اللّهِ،» شده است. اين به خاطر آن است كه به خيال كسي نيايد كه اين وظيفه ديني مهم صرفا براي ايــن تشريع شده كه امتــي بر ساير مردم تسلــط پيدا كــرده، و اراضي آنان را ضميمــه خــود كند (همــان‌طــوركه برخــي نويسندگــان تاريخ تمــدن اســلام، چــه جامعــه‌شنــاســان و چه غيــر ايشــان اين‌گونــه خيــال كــرده‌انـــد!)
حال آن‌كه چنين نيست، و عبارت «في سَبيلِ اللّهِ!» مي‌فهماند كه منظور از تشريع جهاد در اسلام براي اين است كه دين الهي كه مايه صلاح دنيا و آخرت مردم است، در عالم سلطه يابد!

در اين آيات مؤمنين را زنهار مي‌دهد كه مبادا در اين سير خود قدمي بر خلاف دستور خدا و رسولش بردارند، و كلمه‌اي در مخالفت بگويند، و حتي نفاقي در دل مرتكب شوند، آن طور كه بني اسرائيل كردند. در ميان اين آيات، داستان طـالوت و جـالوت را بيان مي‌كند تا نفاقي كه در بني اسرائيل پيش آمده بود، تكرار نشود - آنان كه در موقع جنگ از رهبرشان نافرماني كردند ولي عاقبت فقط گروهي انـدك به جنـگ رفتنـد ولـي با امـداد الـهي بر گـروه كثـير پيروز شدند!
خداي‌تعالي هزينه‌اي را كه مؤمنين در راه او خرج مي‌كنند قرض گرفتن خودش ناميده، و اين به خاطر همان است كه مي‌خواهد مؤمنين را بر اين كار تشويق كند، و هم براي اين است كه انفاق‌هاي مورد نظر براي خاطر او بوده و نيز براي اين است كه خداي سبحان به زودي عوض آن را چند برابر به صاحبانش بر مي‌گرداند.(1)

1- الميزان ج: 4، ص: 127.

«قتِلُـوا الَّـذيــنَ لا يُـؤْمِنُـونَ بِـاللّــهِ وَ لا بِـالْيَـــوْمِ الاْخِــرِ...!» (29 / تـوبه) قرآن مجيد در آيه زير مسلمين را امر مي‌كند كه با اهل كتاب جنگ كنند: - «با كساني كه از اهل كتابند و به خدا و روز جزا ايمان نمي‌آورند، و آن‌چه را خدا و رسولش حرام كرده، حرام نمي‌دانند، و به دين حق نمي‌گروند؛ كارزار كنيد، تا با دست خـود و به ذلـت جـزيه بـپردازند!»

در ادامه آيه چگونگي انحراف آن‌ها را از حق، هم در مرحله اعتقاد و هم در مرحله عمل، شرح مي‌دهد و مي‌فرمـايد:

- «يهوديــان گفتنــد: عُزير پســر خداســت؟! و نصــاري گفتنــد: مسيح پسر خداست!؟

ايــن عقيده ايشــان است كه به زبــان هم جاري مي‌كنند. آن‌ها در عقيده مانند همان كسانــي شدند كه قبــلاً كفر ورزيــده بودنــد. خدا ايشــان را بكشد! چگونــه افترائات كفار در ايشــان اثـر مي‌گذارد!

به جاي خدا، احبار و رهبانان خود را، و مسيح پسر مريم را، پروردگار خود دانستند، و حال آن‌كه دستور نداشتند مگر به اين‌كه معبودي يكتا بپرستند كه جز او معبودي نيست، و او از آن‌چه كه شريكش مي‌پندارند منزه است!» (30 و 31 / توبه)

1 - اولين وصفي كه خداوند اهل كتاب را با آن توصيف كرده - ايمان نداشتن بـه خـدا و روز جزاست!
سوالي پيش مي‌آيد كه - اين توصيف چگونه با آياتي درست در مي‌آيد كه اعتقاد به الوهيت خدا را به ايشان نسبت مي‌دهد؟ يا در آيات ديگر اعتقاد به معاد را به ايشان نسبت مي‌دهد، و آن‌گاه در اين آيه مي‌فرمايد كه - ايشان به روز جزا ايمان ندارند! جواب اين است كه خداي‌تعالي در كلام مجيدش ميان ايمان به او، و ايمان به روز جزا، هيچ فرقي نمي‌گذارد، و كفر به يكي از آن دو را كفر به هردو مي‌داند، و هم‌چنين درباره كساني كه به خود خدا و بعضي از پيغمبران ايمان آورده و به بعض ديگر ايمـان نياورده‌اند، حكـم به «كفر» نمـوده است. (مـانند آيه 150 سوره نساء)
بنابراين، اهل كتاب هم كه به نبوت پيامبر گرامي اسلام «حضرت محمد بن عبداللّه

صلوات اللّه عليه و آله» ايمان نياورده‌اند، «كفار حقيقي» حساب مي‌شوند، ولو اين‌كه اعتقاد به خدا و روز جزا داشته باشند!
(توجه كنيد كه اين كفر را به لسان «كفر به آيتي از آيات خدا» كه همان آيت نبوت باشد، نسبت نداده است بلكه به لسان «كفر به ايمان خدا و روز جزا» نسبت داده است، عينا مانند مشركين بت‌پرست كه به خدا كفر ورزيدند و وحدانيتش را انكار كردند، هرچند وجودش را اعتقاد داشته و او را معبودي فوق معبودها مي‌دانستند.)
اهل كتاب، اعتقادشان به خدا و روز جزا هم اعتقادي صحيح نيست و مسئله مبدأ و معاد را بر وفق حق تقرير نمي‌كنند، مثلاً در مسئله مبدأ كه بايد خدا را از هر شركي بري و منزه بدانند، مسيح و عُزَيْر را فرزند او مي‌دانند، و در نداشتن توحيد با مشركين فرقي ندارند. هم‌چنين در مسئله معاد، كه يهود قائل به «كرامت» هستند، و مسيحيان قائل به

«فديـه» هستند!
2 - دومين وصفي كه براي ايشان كرده، اين است كه ايشان محرمات الهي را حـرام نمي‌دانند؛
- يهــود عده‌اي از محرمــات را كه خداونــد در سوره بقره و نساء ذكر مي‌كند حلال دانسته‌اند.
- مسيحيان خوردن شراب و گوشت خوك را حلال دانسته‌اند، حال آن‌كه

حرمت اين‌ها در دين موسي و عيسي و خاتم الانبياء مسلم است!
- هم‌چنين اهل كتاب مال مردم خوري را حلال مي‌دانند كه قرآن مجيد آن را به روحانيون اين دو ملت (احبار و رهبانان) نسبت داده است. (34 / توبه)
3 - سومين وصفي كه خداي‌تعالي از اهل كتاب كرده، مسئله دين

است، كه فرموده آن‌ها دين حق را سنت و روش زندگي خود نمي‌گيرند!
«دين حق» آن است كه حق اقتضاء مي‌كند كه انسان آن دين را داشته باشد، و انسان را به پيروي از آن دين وادار مي‌سازد. وقتي گفته مي‌شود كه اسلام دين حق است، معنايش اين است كه اسلام سنت تكوين و طريقه‌اي است كه نظام خلقت مطابق آن است، و فطرت بشر او را به پيروي از آن دعوت مي‌كند، همان فطرت كه خداوند برآن فطرت انسان را آفريد، و در خلقت و آفريده خدا تبديلي نيست، و اين است دين استوار!!
از آن‌چه گذشت، خلاصه‌اش اين مي‌شود كه اولاً ايمان نداشتن اهل كتاب به خدا و روز جزاء به معناي اين است كه ايشان ايماني كه نزد خدا مقبول باشد، ندارند! و جرم ندانستن ايشان محرمات خدا و رسول را، معني‌اش اين مي‌شود كه ايشان در تظاهر به گناهان و منهيات اسلام، و آن محرماتي كه تظاهر به آن اجتماع بشري

را فاسد و زحمات حكومت حق حاكم بر آن اجتماع را بي‌اثر و خنثي مي‌سازد، پروا و مبالات ندارند!1- الميزان ج: 18، ص: 71.
و تدين نداشتن ايشان به دين حق، معنايش اين مي‌شود كه ايشان سنت حق را كه منطبق با نظام خلقت، و نظام خلقت منطبق بر آن است، پيروي نمي‌كنند!
اين اوصاف سه گانه، دليل و حكمت خدا را در امر قتال با اهل كتاب بيان مي‌كند، و با بيان آن مؤمنين را بر جنگ با همه آنان (نه با بعضي از آن‌ها) تحريك و تشويق مي‌نمايد، و مي‌فرمايد:
- با اهل كتاب كارزار كنيد! زيرا آن‌ها به خدا و روز جزا ايمان نمي‌آورند، ايماني كه مقبول باشد، و از راه‌صواب‌منحرف‌نباشد، آن‌ها محرمات‌الهي‌را حرام نمي‌دانند، و به‌دين‌حقي‌كه‌با نظام خلقت الهي سازگار باشد، نمي‌گروند،

- با آن‌ها كارزار كنيد، و كارزار را ادامه دهيد! تا آن‌جا كه ذليل و زبون و زيردست شما شوند، و نسبت به حكومت شما خاضع گردند، و خراجي را كه براي آن‌ها بريده‌اند، پرداخت كنند، تا ذلت خود را در طرز اداي آن

مشاهده نمايند، و از سوي ديگر با پرداخت آن حفظ ذمه و خون خود و اداره امور خويشتن را تأمين نمايند! (1)

1- الـميــــــزان ج: 18، ص: 71.

جنگ‌هاي صدر اسلام تقريبا همگي جنگ‌هاي دفاعي بودند، و مسلمين قريب پنجاه و دو جنگ با كفار و مشركين عرب يا با يهود اطراف مدينه، و قبايل ديگر، كرده‌اند، كه آن‌هارا غزوه و سريه‌مي‌گويند.
غزوه، جنگ‌هايي است كه رسول گرامي اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله در آن شخصا حضور داشته است، و سريه جنگ‌هايي است كه پيامبر خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در آن حضور نداشته است. در ميان اين جنگ‌ها مي‌توان گفت كه سه مورد زير جنگ‌هاي تهاجمي بوده است كه در اين سه مورد، خداوند متعال دستور قتال و كارزار براي مسلمين صادر فرموده است. در روايات اسلامي حديثي است از امام صادق عليه‌السلام به نام «حديث شمشيرها» كه از پدر بزرگوارش نقل كرده و فرموده است:
1 - شمشيري كه عليه مشركين عرب به كار مي‌رود، و لزوم به كار بردنش

آيــه زيـر اسـت كـه مــي‌فـرمـايـد:
- فَـاقْتُلُـوا الْـمُشْـرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...! (5 / توبه)
2 - شمشير دوم، شمشيري است كه عليه اهل ذمه به كار مي‌رود و لزوم به كار بردن آن آيه زير است كه مي‌فرمايد:
- قتِلُوا الَّـذينَ لا يُـؤْمِنُونَ بِـاللّهِ وَ لا بِـالْيَوْمِ الاْخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدينُونَ دينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذينَ اُوتُوا الْكِتبَ حَتّي يُعْطُوا الجزيه عن يَدٍ وَ هُمْ صغِرُونَ! (29 / توبه)
(ايـن آيـه نـاسـخ آيــه «وَ قُــولُـوا لِـلـنّـاسِ حُـسْـنـا!» "83 / بقــره" مـي‌بـاشــد.)
پس، از اهل كتاب هر كس كه در كشور اسلامي باشد از او پذيرفته نيست مگر - جزيه دادن يا كشته شدن، و در صورت جنگ و قتال، اموالشان غنيمت مسلمين، و زن و

بچه‌هايشان اسراي آنان خواهد بود و اگر چنانچه حاضر به پرداخت جزيه شدند البته در آن صــورت بر ما مسلميــن حرام اســت كه اموالشــان را بگيريــم و ايشان را اسير خود سازيم، در اين حالــت مي‌توانيـم از آنان زن بگيريــم و با آنـان ازدواج كنيم.
3 - شمشير سوم، در مورد كساني از اهل كتاب است كه در كشورهايي زندگي مي‌كنند كه با ما سر جنگ دارند، هم مي‌توانيم اسيرشان كنيم و هم

اموالشان را بگيريم، ولي نمي‌توانيم با زنان ايشان وصلت كنيم. ايشان بين سه چيز اختيار دارند: به كشورهاي اسلامي كوچ كنند، يا جزيه بپردازند، يا آن‌كه كشته شوند.» (نقل از كافي) (1)

1- الـميـــــــــزان ج: 18، ص: 95.
شش فرمان جنگي: شش رمز پيروزي اسلام (253)
«ياَاَيُّهَــا الَّذيــنَ ءَامَنُــوآا اِذا لَقيتُــمْ فِئَـةً فَاثْبُتُــوا وَاذْكُــرُوا اللّهَ كَثيــرا...!»
(45 تا 47 / انفال)
در قرآن مجيد نكات مهمي به صورت فرامين نظامي وجود دارد كه در جنگ‌هاي صدر اسلام نازل شده است، كه اين فرامين در فتح و پيروزي آنان مؤثر بوده است. از آن جمله شش فرمان تاريخي است كه در آيات فوق در جنگ بدر نازل گرديده، و رعايت آن‌هــا را خداوند متعال در جنگ‌هــاي اسلامي در مصــاف با دشمــن بر مسلمين واجــب گردانيــده اســت:
1 - ثبــــــــــات،
(254) تاريخ تشريع دين اسلام
2 - ذكـر كثير خدا،
3 - اطـاعـت خـدا و رســول الـلّـه،
4 - اجتناب از نزاع،
5 - اجتناب از غرور و شادماني و خودنمائي در حركت به سوي جنگ، x 6 - اجتناب از جلوگيري از راه خدا،
مجموعه اين امور شش گانه، دستور نظامي جامعي است كه هيچ دستور مهم جنگي از آن بيرون نيست. اگر انسان در جزئيات وقايع تاريخي جنگ‌هاي صدر اسلام، كه در زمان رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله اتفاق افتاد، از قبيل جنگ بدر و احد و خندق و حنين و غير آن، دقت كامل نمايد، اين معنا برايش روشن مي‌شود كه سرّ غلبه مسلمين، در آن جا كه غالب شدند، رعايت مواد اين دستورات بوده است، و علت شكست خوردن آنان نيز، هر جا كه
شش فرمان جنگي: شش رمز پيروزي اسلام (255)
شكست خوردند، رعايت‌نكردن و سهل‌انگاري در آن‌ها بوده است!
اينــك شرح كامــل آيــات در توضيــح نكات فوق و رموز آن:
خود آيات چنين معني مي‌دهد:
1 - «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، وقتي برخورديد به گروهي از دشمن، پس پايداري كنيــد، و خــدا را زياد ياد كنيــد و به ياد او باشيــد، باشد كه رستگــار شويــد!» (45 / انفال)
2 - «و فرمانبرداري كنيد خدا و فرستاده‌اش را، و نزاع مكنيد كه سست شويد و در نتيجه نيرويتان تحليل‌رود، و خويشتن‌داري كنيد كه خدا با

خويشتن‌داران است!» (46 / انفال)
3 - «و مانند مشركين و آن كساني مباشيد كه با غرور و خودنمايي از ديار خود خارج شدند، و باز مي‌داشتند از راه خدا، و خدا به آن‌چه مي‌كنيد محيط است!» (47 / انفال)
(256) تاريخ تشريع دين اسلام

عبارت «فَاثْبُتُوا» فرمان و دستور مطلقي است براي ايستادگي در مقابل دشمن و فرار نكردن. اين فرمان با فرمان بعدي «فَاصْبِرُوا» فرق دارد، كه در آيه بعدي آمده است، و تكرار آن نيست. در آيه بعدي امر به صبر مي‌فرمايد - «وَ اصْبِرُوآا اِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرينَ!» (46 / انفال)
صبر، نوعي ثبات خاص است، و آن عبارت است از ثبات در مقابل مكروه، هم به قلب - به اين‌كه دچار ضعف نگشته، و جزع و فزع نكند؛ و هم به بدن - به اين‌كه كسالت و سهل‌انگاري ننموده، و از جا در نرود؛ و در مواردي كه عجله پسنديده نيست، شتـــابــزدگــي ننمايـــد.

در مورد آيه فوق، فرمان: «صبر پيشه كنيد، خدا با صابران است!» به اين معنا است كه همواره در برابر مصايب و ناملايمات جنگي، كه دشمن به وسيله آن تهديدتان مي‌كند، ملازم خويشتن‌داري بوده، و اكثرا در ذكر خدا و اطاعت او و رسولش، بوده باشيد. حوادث و سنگيني بار اطاعت شما را از جاي نكند و از پاي در نياورد، و لذت معصيت و عجب و تكبر شما را گمراه نسازد!
تأكيدي كه در عبارت فوق وجود دارد براي اين است كه صبر قوي‌ترين ياوري است در شدايد و محكمترين ركني است در برابر تلون در عزم و سرعت تحول در اراده! و همين صبر است كه به انسان فرصت تفكر صحيح مي‌دهد، و به منزله خلوتي است كه در هنگام هجوم افكار پريشان و صحنه‌هاي هول‌انگيز و مصايبي كه از هر طرف روي مي‌آورد، به انسان فرصت مي‌دهد كه صحيح فكر كند و رأي مطمئن و صد در صد اتخاذ

كنـد. پس خداي سبحان با مردم صابر است!

ذكــر خــدا فرمانــي اســت كه در آيــه «وَاذْكُرُوا اللّــهَ كَثيــرا!» (45 / انفال) صادر شده، و به معناي ياد خــدا در دل و در زبـان است، چه اين هر دو قسـم ذكر است.
معلوم است آن چيزي كه مقاصد آدمي را از يكديگر مشخص و جدا مي‌كند، آن حالات دروني و قلبي انسان است، حالا چه اين‌كه لفظ هم با آن حالت مطابق باشد، مثل كلمه «يا شافي!» از مريضي كه از مرض خود به خدا پناه مي‌برد، و يا مطابق نباشد، مثل اين‌كه همان مريض به جاي آن دو كلمه بگويد: «اي خدا!» چون همين «اي خدا» از مريض به معناي «اي شفادهنده» است، چون مقتضاي حال و آن احتياجي كه او را به استغاثــه واداشته، شاهـد اين اســت كه مقصــودش از «اي خــدا» جز ايــن نيســت،

و ايـن خـيلي روشـن است.
كسي هم كه به جنگ رفته و با دشمن روبه‌رو شده، مي‌داند كه در جنگ خون‌ها ريخته مي‌شود، و دست و پاها قطع مي‌گردد. و خلاصه، به منظور رسيدن به هدف بايد از خود گذشت كرد و پيه همه ناملايمات را به تن ماليد، چنين كسي فكرش همه متوجه پيروزي و رسيدن به هدف و غلبه بر دشمني است كه او را به مرگ و فنا تهديد مي‌كند، و كسي كه حالش چنين و فكر و ذكرش اين است، ذكر خدايش هم ذكري است كه با حالت و فكـرش تنـاسب دارد.
و اين خود بهترين قرينه است بر اين كه مراد از آيه «وَاذْكُرُوا اللّهَ كَثيرا!» اين است كه مؤمن متذكر آن معارفي باشد كه مربوط به اين شأن و اين حالت است، و آن اين است كه خداي‌تعالي معبود او و پروردگار اوست، و آنكسي است كه مرگ و حيات به دست

اوست، و او مي‌تواند انسان را در اين حال ياري كند، و او سرپرست اوست، و چه سرپرست و ياور خوبي است!
چنين كسي كه پروردگارش وعده نصرت داده و فرموده: «اگر خدا را ياري كنيد او هم شمارايا‌ري‌مي‌كند، و قدم‌هايتان را استوارمي‌كند،» (7/محمد) و نيز فرموده: «خداوند اجر آن كس را كه عمل نيكي كند ضايع نمي‌سازد،» يقينا به نصرت پروردگارش اطمينان داشته و مي‌داند كه سرانجام كارزارش به يكي از دو وجه است، كه هر دو نيك است، چون يا بر دشمن غلبه مي‌كند كه در اين صورت رايت دين را بلند كرده و محيط را براي

سعادتمند شدن خود و ديگران مساعد كرده است، و يا كشته مي‌شود، كه در اين صورت به جوار اوليـاء مقـربين درگاه پروردگارش شتافته است!
اين‌گونه معارف حقيقي است كه مربوط به حالت يك نفر مجاهد است، و سرانجامش

را به‌سعادت‌واقعي و كرامت دائمي منتهي مي‌كند!
اگر در آيه بالا «ذكر» را به «كثير» مقيد كرد، براي اين بود كه در ميدان‌هاي جنگ هر لحظه صحنه‌هايي تكرار مي‌گردد كه انسان را به دوستي زندگي فاني و شيريني زخارف دنيوي علاقمند مي‌سازد، و شيطان هم با القاء وسوسه خود آن را تأييد مي‌كند، لذا فرموده: خدا را زياد ياد كنيد تا بدين وسيله روح تقوي در دل‌ها هـر لحظـه تجديد و زنده‌تر شود!

فرمان سوم: اطاعت خدا و رسول

فرمان سوم مي‌فرمايد: «اَطيعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهاُُ - خدا و رسولش را اطاعت كنيد!»
(263)
مراد به اين اطاعت، اطاعت دستوراتي است كه از ناحيه خدا و رسول راجع به امر جهاد و دفاع از حريم دين و بيضه اسلام صادر مي‌شود، و آيات جهاد و دستورات نبوي مشتمل بر آن است، مانند: دستوراتي درباره اتمام حجت با دشمن در مرحله اول، صادر شده است، و يا دستوراتي كه تعرض به زن و فرزند دشمن را در حين جنگ منع مي‌كند، و يا شبيخون زدن به دشمن را اجازه نمي‌دهد و يا ساير احكام جهاد.
(264) تاريخ تشريع دين اسلام

فرمان چهارم: نهي از اختلاف

فرمان چهــارم از نــزاع و كشمكــش بين مسلمين جلوگيــري مي‌كند و مي‌فرمايد «وَ لاتَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ريحُكُمْ!» (46/انفال) يعني‌با نزاع و كشمكش در ميان خود ايجاد اختلاف مكنيد، و به واسطه آن خود را دچار ضعف اراده مسازيد، و عزت و دولت و يا غلبه بر دشمن را از دست مدهيد، چه اختلاف، وحدت كلمه و شوكت و نيروي شما را از بين مي‌برد.
در ادامه اين فرمان مي‌فرمايد: «وَ اصْبِرُوآا اِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرينَ - صبر كنيد كه خدا با صابران است!»
فرمان چهارم: نهي از اختلاف (265)

فرمان پنجم و ششم: نهي از اتخاذ رويه مشركين و سد راه خدا

فرمان پنجم و ششم با آيه زير صادر شده است كه مي‌فرمايد: «و مانند مشركين و آن كساني مباشيد كه با غرور و خودنمايي از ديار خود خارج شدند و بازمي‌داشتند از راه خدا...!»

در اين فرمان، نهي از اتخاذ طريقه مشركين رياكار و مغرور صادر شده كه هم آنان جلوگيران راه خدا بودند و مقصود از آنان مشركين قريش است كه داراي اين صفات بودند. تقدير آيه چنين است كه مي‌فرمايد:

- شما مانند كفار با خودنمايي و خودآرائي به تجملات دنيوي به سوي كارزار با دشمنان دين از ديار خود بيرون نشويد، و مردم را با گفتار و كردار ناپسند خود به ترك تقوي و فرو رفتن در گناهان و خروج از اطاعت اوامر و دستورات خدا دعوت مكنيد،

و بدين وسيله جلوگير راه خدا مباشيد! كه اگر چنين كنيد زحماتتان بي‌اثر گشته و نور ايمـان در دل‌هايتـان خـاموش مي‌گـردد، و آثار ايمـان از اجـتماعتان رخـت بر مي‌بندد.

پس اگر بخواهيد زحماتتان ثمربخش باشد، و در نتيجه شما را به مقصد و هدف برساند، جز صراط مستقيمي كه دين قويم آن را برايتان فراهم آورده، و ملت فطري هموارش كرده، راه ديگري نداريد، و خداوند مردم فاسق را به سوي ايده‌هاي فاسدشان هدايت نمي‌كند! (1)

1- الـميـــزان ج: 18، ص: 71.

هر دويست آيه سوره آل عمران چنان مي‌نمايد كه يك جا نازل شده باشد، زيرا تمامي آيات آن با يك اسلوب تنظيم شده، و مطالب آن‌ها با يكديگر متناسب، و هدف آن‌ها با هم پيوند كامل دارد.
غرض اصلي اين سوره دعوت نمودن مؤمنان است به اين كه در حمايت دين الهي، توحيد كلمه و اتحاد داشته باشند. آيات آن جا به جا موقعيت خطير و حساس مسلمانان را در برابر يهود و نصاري و مشركين گوشزد مي‌نمايند، تا آنان عليه اين دشمنان سرسخت، كه هر يك قصد خاموش كردن چراغ روشن اسلام را داشتند، قيام كننـد، و صبـر و ثبات قـدم را شعار خود سازنـد.
روي همين جهت، به نظر مي‌رسد كه زمان نزول آن در هنگامي بوده كه كار

رسول‌اللّه صلي‌اللّه‌عليه‌وآله تا اندازه‌اي استقرار پيدا كرده، ولي به طور كامل پابرجا نشده است. چــون در آيات آن از «غزوه احد» و «مباهله با نصاراي نجران» و هم‌چنين درباره بعضي از امور مربــوط به «يهود» و وادار نمودن مسلمانان به قيام در برابر «مشركين»، و دعوت نمودن آنــان به صبر و ثبــات و مرابطه، تذكراتـي داده شده است.
همــه اين‌ها مؤيد آن است كه زمــان نزول اين سوره در اوقاتــي بوده كه مسلمانان با تمــام قوا به «دفاع ديني» اشتغال داشتند، و در اين راه كوشش مي‌كردند.
از طرفي در برابر «فتنه يهود و مسيحيان» كه موجب سستي ايمان قلبي مسلمانان مي‌شد، قيام كرده، و به «مبارزه تبليغاتي» آنان پاسخ مي‌دادند، و از طرف ديگر با «مشركين عرب» مشغول به زد و خورد شده، و دور از اهل و ديار در حال جنگ و ناامني به سر مي‌بـردند.

اين روزها كم‌كم داشت صيت اسلام در دنيا منتشر مي‌شد، جهانيان عليه پيشرفت آن قيام كرده بودند. گذشته از يهود و نصاري و مشركين عرب، از طرف ممالك خارجي هم، مانند دو كشور «روم و ايران» و امثال آن، اين مبارزات شروع شده و به جلـو مـي‌رفت.
لذا، خداوند متعال در اين سوره بعضي از حقايق دينش را به مؤمنين تذكر داده تا قلب آنان را پاكيزه كند، و زنگ شبهات و وساوس شيطاني و

تسويلات اهل كتاب را از دلشان بزدايد. هم‌چنين به آنان روشن ساخته كه خداوند از تدبير ملكش آني غافل نشده و در برابر اقدامات مخلوقات خود عاجز نيست، و لكن دينش - اسلام - را اختيار كرده و جمعي را هم به سوي آن از راه عادت جاري و سنت دائمي - كه همان سنت علل و اسباب باشد - رهبري كرده است.

(270) تاريخ تشريع دين اسلام

پس مؤمــن و كافــر هر دو بر اســاس سنت اسبــاب جريان دارنــد، و هر يك روزي جلوه‌گري و غلبه پيـدا مي‌كنند، روزي روز كافر است، و روزي ديگر روز مؤمنان، و دنيا دار امتحان و روزگـار عمل است، و هر كس بــه نتيجه اعمال و كرده‌هاي خـــود در سراي ديگـر مي‌رسـد! (1)

«... وَعْدا عَلَيْهِ حَقّا فِي‌التَّوْريةِ وَالاِْنْجيلِ وَالْقُرْآنِ...!» (111/توبه)
1- الميــزان ج:5، ص:6. سوره آل عمران
وجوب جهاد در تورات و انجيل و قرآن (271)
خداي متعال در آيه فوق وعده‌اي را كه در تورات و انجيل و قرآن به جهادگران راه خود داده، متذكر مي‌شود:
- «خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هايشان را خريد، به اين بها كه بهشت از آنشان باد، در راه خدا كارزار كنند، بكشند و كشته شوند، وعده خداست، كه در تورات و انجيل و قرآن، به عهده او محقق است، و كيست كه به پيمان خويش از خدا وفادارتر باشد؟ به معامله پر سـود خويش كه انجـام داده‌ايــد شادمان باشيد! كه اين كاميابي بزرگ است!»
خداي سبحان، در اين آيه به كساني كه در راه خدا با جان و مال خود جهاد مي‌كنند، وعده قطعي بهشت مي‌دهد، و مي‌فرمايد كه اين وعده را در تورات و انجيل هم داده است، همان‌طور كه در قرآن مي‌دهد.
(272) تاريخ تشريع دين اسلام
خداوند اين وعده را در قالب تمثيل ريخته و آن را به خريد و فروش تشبيه فرموده است. يعني خود را خريدار و مؤمنين را فروشنده، و جان و مال ايشان را كالاي مورد معامله، و بهشت را قيمت و بهاء، و تورات و انجيل و قرآن را سند آن خوانده است و چه تمثيل لطيفي به كار برده است!
و در آخــر، مــؤمنيــن را بــه ايـــن معـــاملــه بشـــارت داده، و بــه رستگــاري عظيمـــي تهنيت گفته است.(1)
1- الـميــــــزان ج: 18، ص: 335.
وجوب جهاد در تورات و انجيل و قرآن (273)

«مُحَمَّدٌ رَسُولُاللّهِ وَالَّذينَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَي الْكُفّارِرُحَماءُ بَيْنَهُمْ... .» (29/ فتح)
«محمــد صلي‌الله‌عليه‌وآله رسول خداســت، و كساني كه با اويند عليه كفار شديد و بي‌رحمند، و در بيــن خود رحيـم و دلـسـوزنـد... .»
كلام خدا در اين صدد است كه مؤمنين به رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله را توصيف كند و شدت و رحمت را، كه دو صفت متضادند، از صفات ايشان بشمارد.
شدت به كفار را مقيد كرده به رحمت بين خودشان تا توهمي كه ممكن بود بشود دفع شود، و ديگر كسي نپندارد كه شدت و بي‌رحمي نسبت به كفار باعث

مي‌شود مسلمانان به طور كلي، و حتي نسبت به خودشان هم سنگدل شوند، لذا دنبـال آن فـرمود كـه اين‌ها در بين خود مهربان و رحيمند.
اين آيه كه آخرين آيه سوره فتح است، پيامبر را توصيف مي‌كند، و آن‌هايي را كه با اويند به‌اوصافي مي‌ستايد كه در تورات و انجيل ستوده است و مؤمنين را كه عمل‌صالح انجام داده‌اند، وعده جميل مي‌دهد:
- «اين وصف آنان است در تورات، و وصف آنان است در انجيل، كه چون زرعي است كه شاخه خود را بيرون آورد، و آن را نيرومند كند، پس انبوه گردد، و بر ساق خود راست بايستد، و كشاورزان را خوش آيد، و كافران را به خشم آورد، خدا به كساني كه ايمان آورده و كارهاي شايسته كردند آمرزش و پاداش بزرگ وعده داد!» (29 / فتح)
اين آيه به اين نكته اشاره مي‌كند كه خداي‌تعالي در مؤمنين بركت قرار داده است، و

روز به روز به عده و نيروي آنان افزوده مي‌شود. به همين جهت بود كه در ادامه كلام فرمـود : تا خداوند به وسيله آنان كفار را به خشم در آورد! (1)

«اَلَـمْ تَرَ اِلَـي الَّـذينَ قيلَ لَهُمْ كُفُّوآا اَيْدِيَكُمْ وَ اَقيمُوا الصَّلوةَ وَ...!» (77 / نساء)
آيه فوق در تاريخ اسلام از دو موقعيت زماني و از دوگانگي برخورد برخي از
1- الـميـــزان ج: 36، ص: 159.

مسلمانانيكه داراي ايماني ضعيف بودند، حكايت ميكند:
برخي از مؤمنين اوليه، قبل از آنكه دستور جنگ و دفاع صادر شود، بر اثر مشاهده تعديات و ستمهايي كه از طرف كفار بر آنان وارد ميشد، تحمل نداشتند، و نميتوانستند صبر كنند و شمشير نكشند و به مقابله نپردازند، ولي خدايتعالي در آن هنگام دستور داده بود كه از جنگ خودداري كنند، و به اقامه شعائر ديني از قبيل نماز و زكات بپردازند، تا استخوانبندي و پيريزي دين سخت و محكم گردد، تا بعدا خداوند اذن جهاد با دشمنان صادر كند، زيرا اگر چنين نميكردند پيكره و اركان و اجـزاء دين از هم ميگسيخت و خراب و متلاشي ميگشت.
آيــات فوق مردم را ملامت ميكنــد كه اينان، همانهايــي هستند كه در جنگ با كفار عجله داشتند، و در آن زماني كه افراد و قواي جنگــي كافي براي برخــورد با

دشمن نداشتند، قــادر به صبر نبودنــد، و نميتوانستند آزار دشمــن را تحمل كنند، ولي وقتي كه جنــگ برايشان واجب گرديــد، يك عده همانطور كه از خدا ميترسيدند، و بلكه سختتـر، از دشمــن ميترسيدنــد... در حالــي كه دشمنــان نيــز مردماني مثل خودشان هستنــد. آيات از آنــان چنين نقــل ميكند:
- «آيا كساني را نديدي كه به آنان گفته ميشد: دست نگه داريد، و نماز بخوانيد، و زكات بدهيد، ولي هنگامي كه براي آنان جنگ واجب شد، فيالحال يك عده همانطور كه از خدا ميترسند، و بلكه بيشتر از آن، از مردم ميترسيدند، و ميگفتند: پروردگارا! چرا براي ما جنگ واجب كردي؟ چرا به ما تا مدت نزديكي مهلت ندادي؟ بگو!
- بهره دنيا كم و آخرت براي كسي كه تقوي پيشه كند، بهتر است! و به شما به اندازه شكاف هستهخرما هم ستم نميشود! هركجاكه باشيد مرگ شما را در خواهد يافت، هر چند در برجهاي

محكم باشيد!» (77 و 78/نساء)
آيــات زير نيز در ملامت مسلمانان ضعيف است، و آنان را موعظه مي‌كند كه اگر در قرآن تدبـر كنند ايشان را بينا و روشن خواهد كرد:
- «اين مردم كلمه «طاعت» را مي‌گويند، ولي موقعي كه از پيش تو مي‌روند يك عده‌شان شبانــه برخـلاف گفته تو تصميــم مي‌گيرند و خدا تصميم‌هــاي شبانه اينــان را ثبــت مي‌كند،
- پس تــو از ايشــان روگردان بــاش! و بر خـــدا توكــل كن، كـه خـــدا بــراي وكالــت و سرپرستي كافي است! چرا در قــرآن تدبر نمي‌كننــد؟ كه اگر از طرف غيــر خــدا بود اختلاف‌زيادي در آن مي‌يافتند...
- اي‌پيغمبر! در راه خدا جنگ كن! صاحب اين تكليف جز نفس تو نيست، و مؤمنين را نيز تحريص بر جنگ كن! اميد است كه خداوند آزار و آسيب كفار را بازدارد، كه خداوند انتقام و
تشريع جهاد، و برخورد دوگانه ترسودلان (279)
بازجويي‌اش سخت‌تر و شديدتر است!» (81 تا 85/نساء)
(البته بايد خاطرنشان ساخت كه افرادي كه مورد عتاب در اين آيات هستند غير از منافقيني هستند كه در بين مسلمين بودند.) (1)

«يـآ اَيُّهَـا الَّذيــنَ ءَامَنُــوا لا تَخُـونُــوا اللّـــهَ وَ الرَّسُــولَ...!» (27 / انفال)
1- الـميــــــــــزان ج: 9، ص: 27.

در تاريخ اسلام مواردي مشاهده شده كه برخي از مسلمين به اسرار و تصميمات سري رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله اطلاع پيدا كرده، و به دلايلي آن را براي مشركين يا دشمنان ديگر فاش كرده‌اند، و در اين موارد بيشتر اين خيانت‌ها به دليل حفظ اموال و اولاد خود يا منافع همكيشان خويش بوده است.
نظير اين موضوع در روايات اسلامي در دو مورد پيدا مي‌شود:
يكي در آغاز جنگ بدر، كه لشكر مسلمين درصدد گرفتن راه مال التجاره ابوسفيان بودنــد، و كسي از مسلميـن نامــه‌اي بــه ابوسفيان نوشتــه و اطلاع داده بــود. مصــداق ديگــرش، جريـان ابي لبابـه بــود كــه اســرار رســول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله را براي قبيلـه بني‌قريظه فاش كرد.
داستانش اين بوده كه:

«رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله يهود بني قريظه را بيست و يك شب محاصره كرد، و از آن حضرت درخواست صلح كردند، به همان قراري كه با برادران يهودي‌شان در بني‌النضير صلح كرده بود. و آن اين بود كه اجازه دهد از سرزمين خود كوچ كرده و با برادران خود در «اذرعات و اريحات»، كه در سرزمين شام قرار دارد، ملحق شوند. رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله اين پيشنهاد را نپذيرفت، و جز اين رضا نداد كه به حكم «سعدبن معاذ» گردن نهند. ايشان براي حكميت ابولبابه را كه دوست و خيرخواه بني قريظه بود، انتخاب كردند، و پيشنهاد دادند، و خيرخواهي ابولبابه براي اين بود كه زن و فرزند و اموالش در ميـان آن قبيله بودند.
رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله ابولبابه را نزد ايشان فرستاد، ابولبابه وقتي به ميان آن قبيله آمد، از او پرسيدند رأي تو چيست؟ آيا صلاح مي‌داني كه ما به حكم سعدبن معاذ گردن نهيم؟

ابولبابه با دست خود اشاره به گردنش كرد و فهمانيد كه سعد جز به كشتن شما حكم نمي‌كند، زنهار كه زير بار نرويد! جبرئيل نازل شد و داستان ابولبابه را به رسـول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله گـزارش داد.
ابولبابه مي‌گويد: به خدا قسم، هنوز قدم از قدم بر نداشته بودم كه منتقل شدم به اين كه خدا و رسولش را خيانت كرده‌ام، و همين طور هم شد،

يعني چيزي نگذشت كه آيه مورد بحث نازل شد. ابولبابه خود را با طناب به يكي از ستون‌هاي مسجد بست و گفت به خدا قسم آب و غذا نمي‌خورم تا اين‌كه يا بميرم يا خداوند از تقصيرم بگذرد! هفت روز در اعتصاب غذا بود تا اين كه به حالت بيهوشي افتاد، و خداوند تعالي از گناهش درگذشت. به او گفتند: يا ابولبابه! خدا توبه تو را پذيرفت! گفت: نه به خدا سوگند! خود را از اين ستون باز نمي‌كنم تا رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله خودش مرا باز كند!

لذا رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله تشريف آوردند و او را با دست خود باز كردند.

ابولبابه سپس اضافه كرد: از تماميت توبه من اين است كه از اين به بعد از قبيله و قومم و خانه‌هايشان كه در آن خانه اين گناه از من سر زد، قطع رابطه مي‌كنم، و از اموالي‌كه‌در آن‌جا دارم مي‌گذرم.

رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: از تماميت توبه تو بس است اين كه يك سوم اموالت را تصـدق دهي!» (نقل از امام باقر و امام صادق عليه‌السلام - در مجمع‌البيان)

ايـن داستـان بعـد از مـدتي از وقـوع جنگ بدر رخ داده است.(1)

1- الـميــــــــزان ج: 17، ص: 100.

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الاْنْفالِ...!» (1 / انفال)

ارتبــاط آيات در اين سوره (انفال) و تصريح به داستان جنگ «بدر» كشف مي‌كند از اين كه اين سوره تمامي‌اش مربــوط به جنگ بدر اســت، و اندكي پس از آن جنگ نازل شده اســت. حتي ابن عباس هم به طوري كه از وي نقل شــده، اين ســوره را «سوره بدر» ناميده بود. آياتــي از اين سوره، كه معتــرض مسئله غنايــم جنگي است، پنج آيه است كه در سه‌جاي اين سوره قرار گرفته است، و بر حسب ترتيب آن عبارتنداز:

1 - «از تو از انفــال پرسش مي‌كنند، بگـو! انفال ما خدا و رسول است...!» (1 / انفال)

2 - «و بدانيد كه هر آن چيزي كه به غنيمت گرفته‌ايد، بي‌گمان پنج يك آن از آن خداست، و از آن رسول، و از آن خويشاوندان و يتيمان و مسكينان و راهگذران، اگر به خدا

ايمان آورده‌ايد و بدانچه ما بر بنده خود در روز فرقان، روزي كه دو گروه روي در روي هم آوردند، نازل كرديم و خدا بر همه چيز تواناست!» (41/ انفال)

3 - «براي پيامبري سزاوار نيست كه اسيراني داشته باشد، تا در زمين قتل بسيار كنند، شما متاع دنيا را مي‌خواهيد، و خدا آخرت را مي‌خواهد، و خدا عزيز حكيم است! اگر از خدا كتابي نبود كه در پيش برفت، البته در آن‌چه گرفتيد شما را عذاب بزرگي مي‌رسيد! پس، از آن چه در جنگ غنيمت گرفته‌ايد، بخوريد، حلال و پاكيزه، و از خدا بتـرسيد، بي‌گمـان خدا آمرزگار مهربان است!» (آيه 67 تا 69)

از آيات استفاده مي‌شود كه پرسش‌كنندگان از آن جناب درباره امر اسيران پرسش نموده‌اند، و درخواست كرده‌اند تا اجازه دهد اسيران كشته نشوند بلكه با دادن فديه آزاد گردند. در جواب، ايشـان را مورد عتاب قرار داده است.

از اين‌كه تجويز كرد خوردن از غنيمت را، و فرمود: «از آن چه در جنگ غنيمت گرفته‌ايد، بخوريد!» بدست مي‌آيد كه اصحاب، به طور ابهام، چنين فهميده بودند كه مالك غنيمت و انفال مي‌شوند، جز اين كه نمي‌دانستند آيا تمامي اشخاصي كه حاضر در ميدان جنگ بوده‌اند، مالك مي‌شوند؟ و يا تنها

كساني كه قتال كرده‌اند؟ و آن‌هايي كه تقاعد ورزيده‌اند، از آن بي‌نصيبند؟ و آيا مباشرين كه از آن سهم مي‌برند، به طور مساوي ميانشان تقسيم مي‌شود، و يا به طور متفاوت؟ مثلاً سهم سواره‌ها بيشتر از پياده‌هـا و يا امثـال آن است؟
چون دستور «بخوريد» مبهم بود باعث شد كه مسلمين در ميان خود مشاجره كنند، و سرانجام به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مراجعه نموده و توضيح بپرسند. لذا آيه فوق‌الذكر نازل شد كه فرمود:

- «از تو انفال پرسش مي‌كنند، بگو! انفال مال خدا و رسول است! پس، از خدا بترسيد، و ميان خود صلح برقرار كنيد، و خدا و رسول او را اطاعت كنيد، اگر با ايمان هستيد!» (1/انفال) با اين آيه كه بعد از سه آيه فوق نازل شده است، ايشان را در استفاده‌اي كه از عبارت «بخوريد» كرده بودند و پنداشته بودند كه مالك انفال هم هستند، تخطئه نموده، و ملك انفال را مختص به خدا و رسول كرده، و ايشان را از تخاصم و كشمكش تهي ساخته است.
و وقتي بدين وسيله مشاجره‌شان خاتمه يافت، آن‌گاه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله آن را به ايشان ارجاع داد و در ميانشان به طور مساوي تقسيم كرده، و به همان اندازه سهمي براي آن عده از اصحاب كه حاضر در ميدان جنگ نبودند، كنار گذاشت، و ميان كساني كه قتال كرده و آن‌هايي كه قتال نكرده بودند، و هم‌چنين ميان سوارگان و پيادگان

تفـاوتي نگذاشت.
آن‌گاه آيه دوم: «بدانيــد هر آن‌چه كه غنيمت گرفته‌ايد، بي‌گمان پنج يك آن از آن خداست و از آن رســول...،» (41 / انفال) به فاصلــه اندكي نازل شد، و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به خاطر امتثـال آن، از آن‌چــه كه به نفــرات داده بـود، پنــج يك را دوبــاره پس گرفت.
از بررسي آيات روشن شد كه سؤال كنندگان، اين سؤال را وقتي كردند كه پيش خود خيال كرده بودند مالك غنيمت هستند، و اختلافشان در اين بود كه مالك آن كدام طايفه است؟ و يا در اين بود كه به چه نحوي مالك مي‌شوند؟ و به چه ترتيبي در ميـانشان تقسيـم مي‌شود؟ و يا در هردو جهت اختلاف داشته‌اند.
عبارت «بگو انفال از آن خدا و رسول است...!» جواب پرسش ايشان بود، كه فرمود: انفال ملك كسي از ايشان نيست، بلكه ملك خدا و رسول اوست، كه به هرمصرفي

بخواهند مي‌رسانند. اين بيان ريشه اختلافي را كه در ميان آن‌ها رخنه كرده

بود، به كلي برطرف كرد.
پس، از مجموع سه آيه اين معنا استفاده مي‌شود كه اصل ملك در غنيمت از آن خدا و رسول است، و خدا و رسول چهار پنجم آن را در اختيار جهادكنندگان گذاشته‌اند تا با آن ارتزاق كنند، و آن را تملك نمايند. و يك پنجم آن را به خدا و رسول و خويشاوندان رسول و غير ايشان اختصاص داده است تا در آن تصرف نمايند.
آيه فوق نشان مي‌دهد كه خداوند تعالي حكم عمومي «انفال» را صادر فرموده، نه تنها حكم غنيمت جنگي را، بنابراين اين يك حكم عمومي است كه هم غنيمت را شامل مي‌شود، و هم ساير اموال زيادي در جامعه را، از قبيل: سرزمين‌هاي تخليه شده، دهات متروك، قله كوهها، بستر رودخانه‌ها، خالصه‌جات پادشاهان، تركه اشخاص بي‌وارث،

و از همه اين انواع، تنها غنيمت جنگي متعلق به جهادكنندگان به دستور پيغمبر است، و مابقي در تحت ملكيت خدا و رسول باقي است! (1)
1- الـمیـــزان ج: 17، ص: 17.

امدادهاي الهي و نقش ملائكه در جنگ‌هاي اسلام

«اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ الافٍ مِنَالْمَلائِكَةِ مُنْزَلينَ!» (124 و 125 / آل عمران)

خداي متعال در قرآن شريف ضمن بيان تاريخ جنگهاي صدر اسلام، امدادهاي غيبي به وسيله سپاهيان ملائكه و وزش باد و امثال آن را در قبال جهاد و جانفشاني مسلمانان اوليه و پيروزي گروه قليل و بدون تجهيزات به نيروي عظيم و تا دندان مسلح دشمنان اوليه اسلام، شرح داده است.

(292) تاريخ تشريع دين اسلام
از آيه شريفه 126 سوره آل عمران استفاده مي‌شود كه ملائكه‌اي كه براي كمك مؤمنيــن آمدند، مستقلاً در امر يــاري اثر نداشتنــد، و صرفا اسبــاب ظاهري بودند، كه بـاعث آرامش قـلب مؤمنين شدند.
اماياري‌واقعي صرفا از خداي‌سبحان است، زيرا او عزيزي‌است‌كه‌مغلوب نمي‌شود، و حكيمي‌است كه جهل در حريم مقدسش راه ندارد.
- «و خداونـد آن كمـك را انجـام نـداد مگر مـژده‌اي براي شمـا، تا دلهايتـان بدان آرام گيـرد، و يـاري جز از طـرف خداوند توانـا و حكيـم نخواهـد بــود!» (126 / آل‌عمران)

امداد ملائكه در جنگ بدر (293)
در آيات 122 و 125 سوره آل‌عمران مي‌فرمايد:
- «آن‌گاه كه دو دسته از شما (در آغاز جنگ احد) ترسان شده و به فكر سستي افتـادنـد، و حـال آن‌كه خـداونـد يار و ولـي آنان بود.
خداوند شما را در «جنگ بدر» ياري فرمود، و حال آن‌كه خوار و زبون بوديد، پس از خدا بتـرسيد، بـاشد كـه شكر او را بـه جـاي آورده بـاشيـد!
آن دم كه به مؤمنين گفتي: آيا بس نيست كه پروردگارتان شما را به سه هزار ملائكه نازل شده از آسمان، ياري مي‌كند؟
آري، اگر صبر كرده و تقوي كنيد، همين لحظه، خداوند شما را به پنج هزار ملائكه نشـانـدار يـاري مـي‌كنـد...!»
(294) تاريخ تشريع دين اسلام
از اين آيات استفاده مي‌شود كه خداوند متعال در جنگ «بدر» سه هزار ملائكه براي ياري مؤمنين فروفرستاده است. با اين‌كه در آيه 9 سوره انفال صحبت از هزار فرشته «رديف شده» به ميان آمده است، ولي از عبارت «مُرْدِفين» به معني «مُتْبِعين» استفاده مي‌شود كه اين فرشتگان هزار هزار در پي هم رديف بوده‌اند، و تعداد اصلي آنـان سه هـزار بـوده است.
علاوه بر آن، در همان جنگ بدر، خداوند متعال وعده مشروطي هم به مسلمين داده بود، كه اگر صبر كنند و تقوي پيشه نمايند، خداوند پنج هزار ملائكه «نشاندار» نيز بر آنــان نازل خـواهـد كــرد.

امداد ملائكه در جنگ احزاب و حُنين و اُحد (295)
آيه 9 سوره احزاب نشان مي‌دهد كه خداوند متعال در اين جنگ با نيروهاي غيبي مسلمين را مدد فرمــوده است:
- «هنگامي كه سپاهيان فراواني از دشمن به سوي شما آمد، ما باد تند و سپاهياني كه آن را نديدند، به كمك شما فرستاديم!»
هم‌چنيـن در آيه 26 سـوره توبه مي‌فرمايد:
- «و فروفرستاد سپاهياني كه آنان را نديديد!»
ايــن آيه درباره جنــگ «حنين» است و نشــان مي‌دهد كه ملائكــه الهــي براي امـداد مسلميـن در ايـن جنگ نيز نازل شـده‌اند.
اما در جنگ‌اُحد آيات‌قرآن نشان‌نمي‌دهدكه فرشته‌اي‌كه براي‌منظورامدادنازل شده باشد.(1)
1- الـميـــزان ج: 7، ص: 12.

درباره مركز تحقيقات رايانه‌اي قائميه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

